سیره نظامی امیرالمؤمنین علیه السلام

مرکز مطالعات و پاسخ گویی به شبهات
یدالله حاجی زاده

سیره نظامی امیرالمومنین (علیه السلام)

یدالله حاجی زاده

The Way of the (peace be with him)
Commander of the Faithful
in Military Operation

مطالعه و بررسی دیدگاه‌ها و سیره امام‌علی(ع) در حوزه مسائل انسانی و اجتماعی، از جمله حوزه مسائل نظامی، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. در کتاب حاضر کوشش شده، با نگاه مطالعات سیره‌ای، سیره آن حضرت دربخش نظامی مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین-پس از ذکر مباحث مقدماتی- نوع نگاه حضرت‌علی(ع) به مسائل نظامی در ساختار حکومت، مدیریت نظامی حضرت علی(ع) قبل از جنگ، به هنگام جنگ و پس از جنگ، مورد بررسی قرار گرفته و تلاش شده است تا به مهم‌ترین شبهات موجود در این حوزه پاسخ داده شود.

http://www.andisheqom.com
Email: howzeh@andisheqom.com
ص.پ: ۴۴۶۶ / ۳۷۱۸۵ نمابر: ۳۷۷۳۷۲۱۳-۰۲۵

ISBN 978-964-2638-81-1

بسم الله الرحمن الرحیم

سیره نظامی امیرالمؤمنین علیه‌السلام

یدالله حاجی‌زاده

تهیه کننده:
مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات
اسفند ۱۳۹۴

سرشناسه: حاجی‌زاده یدالله
عنوان و نام پدیدآور: سیره نظامی امیرالمومنین علیه‌السلام / یدالله حاجی‌زاده؛ تهیه کننده مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات؛
مشخصات نشر: قم مرکز مدیریت حوزه های علمیه، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری: ۲۳٤ ص
شابک: ۱-۸۷-۲٦۳۸-۹٦٤-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
موضوع: علی بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳قبل از هجرت، ٤۰ ق.
موضوع: نظریه درباره جهاد –جنگ‌ها– اسلام و جنگ.
شناسهٔ افزوده: مدیریت حوزه علمیه قم، مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات؛
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۲ ۲ح ۸ح/۳۸/۰۹ BP
رده‌بندی: دیویی: ۲۹۷/۹۵۱

مرکز مدیریت حوزه علمیه قم

مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

نام کتاب: سیره نظامی امیرالمؤمنین علیه‌السلام

مولف: یدالله حاجی‌زاده

تهیه‌کننده: مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

ناشر: انتشارات مرکز مدیریت حوزه های علمیه،

چاپ: دوم اسفند ۱۳۹۴

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

قم: صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۴۴۶۶ تلفن: ۳۷۷۳۷۲۱۷

شابک: ۱-۸۷-۲۶۳۸-۹۶۴-۹۷۸

مراکز پخش:

قم: خ معلم، کوچه شماره ۱۲، بن بست اول سمت چپ (جنب ساختمان جامعه مدرسین حوزه علمیه، مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات تلفن: ۷۷۳۷۲۱۷، تلفکس: ۷۷۳۷۲۱۳

قم: مدرسه عالی دارالشفاء، انتشارات مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه، تلفن: ۷۷۴۸۳۸۳

کلیه حقوق برای تهیه‌کننده محفوظ است.

با قدردانی از تمام کسانی که در تولید این اثر نقش داشته‌اند، از جمله آقایان: محمد غفرانی: سرپرست پژوهش ● امیرعلی حسنلو: مدیر گروه تاریخ و سیره ● نصرالله درویشی: مسئول آماده‌سازی آثار ● علی ناصری: حروف‌نگار و صفحه‌آرا.

رئیس مرکز: حسن رضایی‌مهر

تقدیم به:

منجی عالم بشریت و عدالت‌گستر جهان، حضرت ولی‌عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، علما و مراجع عظام تقلید، امام راحل، مقام معظم رهبری و همه‌ی جویندگان حقیقت و پویندگان راه تعالی و پیشرفت جامعه‌ی اسلامی.

فهرست مطالب

مقدمه..... ۱

فصل اول: جنگ و جهاد در اسلام..... ۳

اسلام و جنگ..... ۵

اقسام جنگ در اسلام..... ۹

۱. جنگ با مشرکان..... ۹

۲. جنگ با کفّار..... ۱۰

۳. جنگ با اهل کتاب..... ۱۰

٤. جنگ با منافقان..... ۱۱

۵. جنگ با اهل بغی..... ۱۲

٦. جهاد رهاییبخش..... ۱٤

۷. دفاع و مقابله به مثل..... ۱۵

فصل دوم: نظامی‌گری از دیدگاه امام علی(ع) ۱۹

گفتار اول: جایگاه جهاد و جهادگران در ساختار حکومت..... ۲۱

گفتار دوم: ویژگی‌های جنگ و جهاد از دیدگاه امام علی علیه‌السلام..... ۲۷

۱. جنگ و جهاد در راه خدا..... ۲۷

۲. جنگ، آخرین راهکار..... ۲۹

گفتار سوم: اهداف جنگ و جهاد از دیدگاه امام علی علیه‌السلام..... ۳٤

۱. مبارزه با انحراف و گمراهی..... ۳۵

۲. مبارزه با متجاوزان و عاصیان..... ۳۷

۳. اصلاح جامعه انسانی..... ٤۰

٤. کسب عزّت..... ٤۱

۵. احیاء حق و برپایی عدالت..... ٤۳

شبهه‌ی مشروعیت جنگ‌های امام علی علیه‌السلام..... ٤٤

دلائل مشروعیت جنگ‌های امام علی(ع) ٤٥
الف: روایات پیامبر(ص) ٤٥
ب: صدق عنوان «باغی» و «محارب»، بر دشمنان حضرت علی(ع) ٤٩
ج: اعترافات بزرگان اهل‌سنت ٥٧
شبهه‌ی معاویه و خون‌خواهی عثمان ٥٨
گفتار چهارم: فضیلت جنگ و جهاد، از دیدگاه امام علی(ع) ٦٣
١. جهاد، دری از درهای بهشت ٦٣
٢. جهاد، ستون دین ٦٤
٣. جهاد، وسیله‌ی تقرب به خداوند ٦٥
٤. جهاد، شریف‌ترین اعمال ٦٥
گفتار پنجم: اخلاق نظامی از دیدگاه امام علی(ع) ٦٦
١. شروع نکردن جنگ ٦٧
٢. آزادی مخالفان، قبل از عملی کردن اعمال یا اظهار مخالفت ٧٢
٣. جلوگیری از تعدی و ظلم ٧٤
٤. نهی از خونریزی ٧٦
٥. توکّل بر خدا ٧٦
٦. پایبندی به عهد و پیمان ٨١
٧. التزام به حیا و کرم ٨٢
٨. مراعات جوانمردی ٨٤
٩. حلم و نهی از دشنام به دشمن ٨٦
١٠. پرهیز از غدر و نیرنگ ٨٧
١١. توجه به اخلاق، در انتخاب فرمانده ٩٢
فصل سوم: مدیریت نظامی امام علی(ع)پیش از جنگ ٩٥
گفتار اوّل: کسب اطلاعات و جمع‌آوری نیرو ٩٧
١. کسب اطلاعات نظامی ٩٨

۲. مشورت با بزرگان..... ۱۰۲
۳. جمع‌آوری نیرو..... ۱۰۵
٤. سلاح و تجهیزات..... ۱۱۰
گفتار دوم: هزینه‌های جنگ و راه‌های تأمین آن..... ۱۱۳
الف: خراج..... ۱۱۳
ب: کمک‌های مردمی..... ۱۱۳
ج: اموال شخصی..... ۱۱۵
گفتار سوم: آموزش نظامی..... ۱۱٦
الف: آموزش رزم انفرادی..... ۱۱٦
ب: آموزش‌های جمعی..... ۱۱۸
گفتار چهارم: حرکت دادن سپاه..... ۱۲۲
۱. اجتماع در اردوگاه..... ۱۲۲
۲. مانور..... ۱۲۳
۳. پشتیبانی..... ۱۲٤
٤. نظم و آرایش نیروها، در هنگام حرکت..... ۱۲٤
گفتار پنجم: روشن‌گری و تبلیغات جنگ..... ۱۲٦
الف: روشن‌گری نسبت به نیروهای خودی..... ۱۲٦
ب: روشن‌گری، نسبت به نیروهای دشمن..... ۱۳۰
گفتار ششم: اتمام حجت با دشمن و توصیه‌های نهایی..... ۱۳٦
۱. اتمام حجت..... ۱۳٦
۲. آرایش نیروها..... ۱۳۸
۳. آخرین سفارش‌ها به یاران..... ۱٤۰
فصل چهارم: مدیریت نظامی در جنگ و پس از آن..... ۱۴۳
گفتار اول: مدیریت میدان جنگ..... ۱٤٥
الف) شروع درگیری، پس از حمله‌ی دشمن..... ۱٤٦

ب) نحوه‌ی جنگ..... ۱۴۹
۱ـ جنگل جمل..... ۱۴۹
۲ ـ جنگ صفین..... ۱۵۲
۳ـ جنگ نهروان..... ۱۵۴
ج) بکارگیری شیوه‌های مختلف..... ۱۵۵
تفاوت خُدعة و غدر..... ۱۶۲
خدعه از نظر فقهی..... ۱۶۳
خدعه از نظر عقل..... ۱۶۴
پیامبر و خدعه در جنگ..... ۱۶۵
خدعه از دیدگاه حضرت علی علیه‌السلام..... ۱۶۷
خدعه‌های علی علیه‌السلام در میدان جنگ..... ۱۷۰
شبهه‌ی فریب خوارج..... ۱۷۱
شبهه‌ی فریب عمرو بن عبدود..... ۱۷۴
د) توجه به مسائل روانی در هنگام جنگ..... ۱۷۷
گفتار دوم: مدیریت پس از جنگ..... ۱۸۵
جمع بندی و نتیجه‌گیری..... ۲۱۱
منابع و مآخذ ۲۱۹

مقدمه

پژوهش و تحقیق در آثار و سیره‌ی امام علی‌علیه‌السلام و شخصیت ممتاز آن حضرت، تأثیر شگرفی بر بسیاری از شخصیت‌های علمی بزرگ جهان نهاده و آنان را در برابر عظمت و جلالت شأن این انسان ممتاز به کرنش و خضوع واداشته است. شخصیت‌های غیرمسلمان مانند ژرژ برنارد شو، گوته شاعر فرانسوی، بروکلمان کارلیل فیلسوف انگلیسی، جرج جرداق، کتانی، مادولنگ، یولیوس، لهوزن و... درباره‌ی سیره و شخصیت آن حضرت تحقیق نموده و به عظمت آن حضرت معترف شده‌اند؛ چنان‌که جرج جرداق درباره‌ی شخصیت آن حضرت چنین گفته است: «او را نمی توان آدمی خواند، مگر این که مقیاسی برای تجسم اوج روح و بینش آدمی بدانیم... ای روزگار ترا چه می‌شد اگر تمام نیروهای خود را بسیج می‌کردی و در هر عصر و زمانی بزرگ مردی چون علی با همان عقل و قلب و زبان به جهان ارمغان می‌دادی.»

علمای بزرگ اهل‌سنت نیز در مسیر پژوهش درباره‌ی سیره و شخصیت امیرمؤمنان نتوانستند از وصف حقیقت ایشان باز ایستند؛ چنان‌که فخر رازی گفته است: «هر کس بخواهد راه درست حق را بشناسد و پیروی کند راه علی‌بن‌ابی‌طالب را برگیرد.»

ابن‌ابی‌الحدید گفته است: «نمی‌دانم درباره‌ی بزرگ مردی که دشمنانش اعتراف به فضایل او کردند و نتوانستند مناقبش را نادیده بگیرند یا فضایلش را کتمان کنند، چه بگویم.. علی سرآمد همه‌ی فضایل و سرچشمه‌هاست؛ در فضایل و کمالات شایسته و مجد و عظمت، هیچ‌کس به پایه او نرسید، هر کس به جایی رسید علوم خود را از او گرفت.»

اهمیت و ارزش جهاد علی‌علیه‌السلام در راه خدا مورد اعتراف دوست و دشمن است. او پیشوای مجاهدان راه حق است و غیر او را نتوان جهادگر حق دانست؛ با این وجود برخی از مستشرقان مغرض، با استناد به اخبار نواصب، شبهاتی را درباره‌ی سیره‌ی جهادی آن حضرت‌علیه‌السلام مطرح نموده و از آن چهره‌ی تابناک انسانیت و سرچشمه‌ی مهر و عدالت به خشونت یاد کرده‌اند. این نوشتار که در راستای پاسخ به این‌گونه شبهات است، به همت محقق محترم جناب آقای یدالله حاجی‌زاده تدوین و تالیف گردیده است. امید است مورد استفاده و توجه خوانندگان محترم قرار گیرد.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از مولف محترم و از همه‌ی عزیزانی که ما را در تحقق این اثر یاری نموده‌اند؛ به ویژه حجت الاسلام و المسلمین محمدهادی یوسفی غروی (ارزیاب علمی) و حجج اسلام آقایان: غلامحسن محرمی (ارزیاب علمی) و امیرعلی حسنلو (مدیر گروه تاریخ و سیره) تشکر و سپاسگزاری نمایم.

حسن رضایی‌مهر

رئیس مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

فصل اول:

جنگ و جهاد در اسلام

مسائل نظامی و جنگ، به عنوان یک واقعیت، همواره و در همه‌ی دوران در زندگی انسان‌ها، در وجود داشته است. در تاریخ جامعه‌ی بشری عصری وجود ندارد که در آن عصر، جنگ یا جنگ‌هایی رخ نداده باشد. بشر همواره، با جنگ، خسارت‌ها، مصیبت‌ها و تلخی‌های آن، دست و پنجه نرم کرده است؛ از این رو عدم توجه به این پدیده و نادیده گرفتن آن، چشم پوشیدن از واقعیات است. بررسی این واقعیت اجتماعی از دیدگاه اسلامی، بسیار ضرورت دارد و در حقیقت، مقدمه‌ای است که می‌تواند انطباق سیره‌ی نظامی امام علی علیه‌السلام را، با دیدگاه اسلامی، مشخص سازد.

اسلام و جنگ

در دین مبین اسلام که آخرین و کامل‌ترین دین آسمانی است، جنگ، مطلقاً بد یا مطلقاً خوب نیست. جنگ و جهاد از منظر اسلام به منظور اهداف الهی و انسانی انجام می‌شود و شرط اصلی آن «فی سبیل الله» بودن است. قرآن کریم تقریبا ۲۸ مورد کشتار و جهاد را با قید «فی سبیل الله» ذکر می‌کند[1] و بر همین

---

۱. ر.ک: قرآن کریم، **بقره**، آیات:۱۵٤، ۱۹۰، ۲۱۸، ۲٤٤؛ **آل‌عمران**، آیات: ۱۳، ۱٤٦، ۱۵۷، ۱٦۷، ۱٦۹ **نساء**، آیات: ۷٤، ۷۵، ۷٦، ۸٤، ۹۵؛ **مائده**،۵٤؛ **انفال**، ۷۲، ۷٤؛ **توبه**، ۱۹، ۲۰، ٤۱، ۸۱، ۱۱۱، ۱۲۰؛ **محمد**،٤؛ **حجرات**،۱۵؛ **صف**،۱۱ و **مزمل**، ۲۰.

اساس، قرآن کریم، جنگ‌جویان را در دو صف که فقط بر پایه‌ی اهداف از یک‌دیگر متمایز هستند؛ قرار می‌دهد و می‌فرماید: ﴿ الَّذِينَ آمَنُواْ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَالَّذِينَ كفَرُواْ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ ﴾[1] کسانی که ایمان آورده‌اند در راه خدا می‌جنگند و کافران در راه طاغوت.

بنابراین در اسلام، جنگ و جهاد وجود دارد و هدف از آن، جلوگیری از فساد و تباهی و سیطره یافتن کفر و شرک است. وقتی گروهی مفسد، سر به طغیان بر می‌دارند و دست به بیدادگری می‌زنند؛ و آزادی انسان‌ها را سلب نموده و حقوق و حیثیت آنان را مورد تهدید و تجاوز قرار می‌دهند؛ جنگ نه تنها ناپسند و ناروا نیست، که بسیار پسندیده و روا است.

دین اسلام، همان‌گونه که در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و...، نظام‌های مستقلّی دارد، در زمینه‌ی جنگ و دفاع نیز، دارای نظام است. در این نظام، مؤلّفه‌هایی مانند ماهیّت، اهداف، شرایط، قوانین و مقررات جنگ و صلح، عوامل پیروزی و شکست، وظایف و ویژگی‌های فرماندهان و نیروها و بسیاری دیگر از مسائل نظامی و دفاعی، وجود دارد.

شهید مطهری رحمه‌الله، در خصوص تفاوت اسلام و مسیحیّت در امر جنگ و جهاد می‌نویسد:

> می‌گویند: مسیحیت این افتخار را دارد که هیچ اسمی از جنگ در آن نیست. امّا ما می‌گوئیم اسلام این افتخار را دارد که قانون «جهاد» دارد... اسلام یک دینی است که وظیفه و تعهّد خودش را در این می‌داند که یک جامعه تشکیل بدهد. اسلام آمده

---

۱. **نساء**، ۷٦.

جامعه تشکیل بدهد، آمده کشور و دولت و حکومت تشکیل بدهد. رسالتش اصلاح جهان است. چنین دینی نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد نمی‌تواند قانون جهاد نداشته باشد. همچنان که دولتش نمی‌تواند ارتش نداشته باشد... .[۱]

دین مقدّس اسلام، به شدّت با قتل نفس مخالف است.[۲] اسلام اجازه نمی‌دهد که هر فردی بر روی دیگری اسلحه کشیده[۳] و او را به قتل برساند. هر چند از نظر اسلام، جنگ، حالتی استثنایی دارد و در صورتی است که راه‌حل مسالمت‌آمیز به جایی نرسد؛[٤] اما اسلام نیز همواره و در هر شرایطی، طرفدار صلح نیست. اسلام، هم طرفدار صلح است و هم طرفدار جنگ؛ در آن‌جا که دشمن، حاضر به همزیستی شرافت‌مندانه نیست؛ و به حکم این که ظالم است و می‌خواهد به گونه‌ای شرافت انسانی را پایمال کند، اگر تسلیم شویم، ذلّت را متحمل شده‌ایم.[۵]

آیت الله مصباح یزدی در این رابطه می‌نویسد:

حکمت الهی اقتضای چنان آزادی بی‌حدّ و حصری را ندارد که در نهایت به تسلط کامل مفسدان و تبهکاران بر جامعه بیانجامد. به گونه‌ای که اوضاع و احوال را یکسره زیر سیطره‌ی خویش در آورند، راه‌های حق و عدل را به کلی مسدود سازند و آئین راستین

---

۱. مرتضی مطهری، *جهاد*، ص۲۸ ـ ۲۹.

۲. وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فيها وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظيماً؛ و هر کس، فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازاتِ او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن می‌ماند؛ و خداوند بر او غضب می‌کند؛ و او را از رحمتش دور می‌سازد؛ و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است. قرآن کریم، نساء ۹۳.

۳. ر.ک: مرتضی مطهری، ***مجموعه آثار***،ج۲۷، ص۳۱۷.

٤. محمدمهدی کریمی نیا، مقاله «***اصالت صلح و همزیستی یا جنگ و قتال در اسلام***» فصلنامه بصیرت، سال دوازدهم، شماره ۳٤، ص۱۳۵.

۵. مرتضی مطهری، ***جهاد***، همان، ص۲۹ و ۳۰.

الهی را نابود کنند. تا آنجا که دیگر هیچ کس نتواند در مسیر حق و عدل حرکت کند و راه را از چاه تشخیص دهد... خدای متعال با وسایلی، از سیطره کامل کفر و شرک بر جامعه و تسلط فراگیر تبهکاران بر نیکوکاران پیشگیری خواهد کرد... وسیله جلوگیری از این گونه اوضاع اجتماعی و کنترل جنگ و فساد، گاه عوامل فوق طبیعی مثل برخی از بلاهای آسمانی است. گاه نیز این کار را به وسیله عوامل طبیعی انجام می‌دهد؛ راه سوم نیز استفاده از عامل انسانی است. گاهی خداوند انسان‌های مومن و نیکوکار و خداپرست را مأمور سرکوب تبهکاران و کافران و منافقان می‌کند تا با آنان بجنگند و از طغیان بیش از حدشان جلوگیری کنند. اما به هر حال، استفاده از همین وسایل به گونه‌ای است که در نهایت، مصالح بشری را تأمین می‌کند و در مجموع زندگی انسانی در جهان، به بهترین وجه، جریان و استمرار یابد و با بیشترین خیرات و برکات همراه باشد.[۱]

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

﴿ولَو لا دَفْعُ اللهِ النّاسَ بَعضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدتِ الْاَرْضُ﴾[۲]؛ و اگر خدا (شر) برخی از مردم را به وسیلهٔ برخی دیگر دفع نمی‌کرد، فساد روی زمین را فرا می‌گرفت.

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿وَلَوْلا دَفْعُ اللهِ الناسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامعُ و بَيَعُ و صَلَواتٌ و مساجِد يُذكر فيها اسم الله كثيراً﴾[۳] اگر خدا شر بعضی از مردم را به بعضی دیگر دفع نکند، همانا صومعه‌ها و دیر و کنشتها و مساجدی که در آن نماز و ذکر خدا بسیار می‌شود، همه خراب و ویران می‌شد.

---

۱. محمدتقی مصباح یزدی، ***جنگ و جهاد در قرآن***، ص ۳۶ ـ ۳۷.
۲. بقره، ۲۵۱.
۳. همان، حج، ۴۰.

بنابراین در اسلام، جنگ و جهاد، یکی از لوازم زندگی انسانی محسوب می‌شود. علاوه بر این، آمادگی برای جنگ و جهاد، یکی از اصول نظامی در دین مبین اسلام محسوب می‌شود.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿و اَعدّوُا لَهُم ما استطعتم من قوّة من رِباط الخیل تُرهبونَ بِهِ عدوَالله وَعدوَکم﴾[1]؛ با تمام توان و نیرو، برای مقابله با آنها [دشمنان]، آماده و (همچنین) اسب‌های ورزیده (برای میدان نبرد)، تا به وسیله‌ی آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید.

اقسام جنگ در اسلام[2]

۱. جنگ با مشرکان

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَقَاتِلُواْ الْمُشْرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَآفَّةً وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ [3] با مشرکان، همگی‌تان به اتفاق کارزار کنید؛ چنان که آنان همگی به اتفاق با شما کارزار می‌کنند و بدانید که خداوند با پرهیزکاران است.

---

۱. همان، انفال، ٦٠.

۲. تقسیم بندی مذکور، براساس کتاب جنگ و جهاد در قرآن نوشته‌ی محمد تقی مصباح یزدی صورت گرفته است.

۳. همان، توبه، ٣٦.

جنگ با مشرکان در حقیقت، دفاع از مقام انسانیت و آزادی بشر و محو ظلم و بیدادگری است. اصولاً کفر و الحاد و شرک به خداوند یکتا، یکی از عوامل انحطاط بشریت و از ریشه‌های اصلی ظلم و فساد در جوامع انسانی است. جامعه‌ای که به اصل توحید معتقد نباشد، بی‌گمان به ظلم و انواع رذائل و مفاسد دیگر، گرفتار خواهد شد.[۱]

۲. جنگ با کفّار

این موضوع در آیات متعدّی از قرآن کریم مطرح شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ قَاتِلُواْ الَّذِينَ يَلُونَكم مِّنَ الْكفَّارِ﴾[۲]؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با کافرانی که در نزدیکی شما هستند پیکار کنید!

منظور از «کافر» در این‌جا، «کافر حربی» (کافر اصلی) است؛ یعنی کسی که دارای هیچ یک از مذاهب اسلام، مسیحیت، یهود و زرتشتی نباشد. جهاد با کفّار حربی را «جهاد دعوت» یا جهاد ابتدایی و تعرضّی نیز خوانده‌اند. در جهاد با کافرِ حربی، به حضور امام عادل، نیاز است.[۳]

۳. جنگ با اهل کتاب

مقصود از اهل کتاب، «یهود و نصاری» هستند و مجوس و صابئین هم به آن‌ها ملحق می‌شوند؛ جنگ با آن‌ها تا زمانی که تسلیم شوند و با دست‌خویش

۱. علی کیا، اسلام دین جنگ و دین صلح، ص۲۲.
۲. قرآن کریم، توبه، ۱۲۳.
۳. محمدکریم اشراق، *تاریخ و مقررات جنگ در اسلام*، ص ۲۵۹ ـ ۲۶۰.

جزیه بپردازند واجب است.[۱]

در این زمینه نیز آیات متعددی وجود دارد. از جمله خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ قاتِلُوا الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لا يُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا يَدينُونَ دينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ حَتَّي يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ﴾[۲]؛ با آن گروه از اهل کتاب که به خدای متعال و روز قیامت ایمان ندارند و آن‌چه را که خدای متعال و فرستاده‌اش حرام کرده‌اند، حرام نمی‌شمارند و پیرو دین حق نیستند، بجنگید تا هنگامی که با خواری به دست خود جزیه دهند.

البته جنگ با اهل کتاب نیز دارای شرایطی است. در «شرایع الاسلام» آمده است: «با اهل کتاب، باید به فرمان امام عادل یا نماینده او جهاد کرد».[۳]

شهید مطهری رحمه‌الله می‌نویسد:

> در جنگ با اهل کتاب با توجه به آیات موارد مشروعیت جهاد، شرط این است که طرف دیگر بخواهد جنگ را شروع کند یا برای نشر دعوت اسلامی مانع ایجاد کند.[۴]

۴. جنگ با منافقان

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾[۵]؛ ای پیامبر! با کافران و منافقان بجنگ و بر آنان

---

۱. سید محمدحسین طباطبایی، *تفسیر المیزان*، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ج۱۶، ص۲۰۵؛ سیدابوالقاسم خویی، *منهاج الصالحین*، ج ۱، ص ۳۶۱.

۲. توبه/ ۲۹.

۳. *شرایع الاسلام*، ج ۱، ص ۱۱۱ به نقل از محمدکریم اشراق، همان، ص۲۶۵ ؛ (شهید ثانی)، *شرح لمعه*، ج ۱۰، ص ۵٤.

٤. مرتضی مطهری، *جهاد*، همان، ص۱۳ ـ ۱٤.

۵. توبه/ ۷۳.

سخت بگیر، و (بدان که) جایگاه آنان جهنّم است و بد سرانجامی دارند.

منافقان و توطئه‌گران داخلی، به کارشکنی و ویران‌گری می‌پردازند و مانع اجرای طرح‌های حکومت اسلامی هستند. بی‌آنکه کارشکنی و ویران‌گری و خراب کاری خود را، علنی سازند.[۱] البته در نحوه‌ی جهاد با منافقان و چگونگی جهاد با آنان، مباحث گوناگونی مطرح است.

۵. جنگ با اهل بغی

«اهل بغی» یا «بغات» کسانی را گویند که علیه حکومت شرعی قیام کرده باشند جهاد با بغات، در واقع، جنگ داخلی علیه مسلمانانی است که علیه خلیفه (امام) حق قیام کنند.[۲]

جلال‌الدیّن فارسی، در تعریف اهل بغی می‌نویسد:

> اهل بغی گروهی از مسلمانان هستند که چون نمی‌توانند مطلوب خویش را از راه‌های مشروع بدست آورند یا نگهداری کنند، دست به تجاوز متشکل مسلحانه علیه مسلمانان می‌زنند؛ در نتیجه از احکام و روش‌هایی که خدا در قرآن روا شمرده و پیامبر به کار بسته، انحراف پیدا می‌کنند؛ به تذکّرات خیرخواهانه برادران خویش اعتنایی نمی‌کنند و حاضر نمی‌شوند به قرآن و سنّت برگردند.[۳]

آیت الله خویی رحمه‌الله باغیان (**بغاة**) را دو گروه می‌داند:

۱. کسانی که بر امام علیه‌السلام بغی (خروج) می‌کنند. در این صورت بر مؤمنان، تا

---

۱. محمدکریم اشراق، همان، ص۲٦۸.
۲. *ترمینولوژی حقوق*، ص۲۰۲ به نقل از اشراق، ص۲۷۱.
۳. جلال‌الدیّن فارسی، *جهاد حد نهایی تکامل*، ص۱۰۹.

زمانی که تسلیم امر الهی شوند و اطاعت امام را بپذیرند، جنگیدن با آن‌ها واجب است و در این خصوص، در بین مسلمین اختلافی وجود ندارد.

۲. گروه دوم از **بغاة**، طایفه‌ای از مسلمین هستند که بر طایفه‌ای دیگر بغی (تجاوز) کرده باشند؛ که در این صورت بر سایر مسلمانان واجب است که بین آن‌ها صلح ایجاد کنند. اما اگر باغیان بر بغی (ستم و تجاوز) خویش اصرار داشتند، با آن‌ها بجنگند تا فرمان الهی را بپذیرند.[۱]

آیت‌الله مصباح یزدی نیز می‌نویسد:

> برای اهل بغی چند صورت می‌توان تصور کرد: نخست آن که، گروهی از مسلمانان بر ضد حکومت و امام عادل بر حق، قیام کنند. صورت دیگری که برای اهل بغی تصور می‌شود این است که یکی از حکومت‌های اسلامی بر حکومت اسلامی دیگر ستم روا دارد و به آن تجاوز کند... .[۲]

در برخی از آیات قرآن، به این نوع جنگ نیز اشاره شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿...وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾[۳]؛ اگر دو گروه از مؤمنان با یک‌دیگر جنگ کنند، میان آن‌ها آشتی برقرار کنید؛ و اگر یکی از آن دو، بر دیگری تعدی کند، با او پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد. پس اگر بازگشت، میانشان به دادگری آشتی برقرار

---

۱. سیدابوالقاسم خویی، *منهاج الصالحین*، همان، ج۱، ص۳۶۱.
۲. محمدتقی مصباح یزدی، همان، ص۱۳۳ ـ۱۳٤.
۳. حجرات/ ۹.

سازید. و عدالت ورزید، که خدا دادگران را دوست می‌دارد. خداوند متعال، به منظور جلوگیری از ظلم و بیدادگری و خروج از نظامات عمومی، که ممکن است در داخل ممالک اسلامی وقوع یابد، قوانینی وضع کرده که در صورت بروز چنان حوادث نامطلوبی، اعمال گردد و اجتماع از شرّ، ظلم و تعدّی، محفوظ بماند.[۱]

جنگ‌های امام علی علیه‌السلام با ناکثین، قاسطین و مارقین، در حقیقت جنگ با اهل بغی بوده است. در این رابطه در بخش‌های بعدی مطالبی ذکر خواهد شد.

۶. جهاد رهایی‌بخش

جنگ و جهاد رهایی‌بخش، یا به تعبیری «جنگ امدادی»، دفاع از کسانی است که مورد ظلم و تجاوز دیگران قرار گرفته‌اند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿...وَمَا لَكُمْ لاَ تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ...﴾[۲]؛ چرا در راه خدا جهاد نمی‌کنید؟! در صورتی که جمعی ناتوان از مردان و زنان و کودکان، اسیر ظلم کفارند!

امام علی علیه‌السلام نیز می‌فرماید:

کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً...».[۳] همواره یاور مظلومان و دشمن ستمگران باشید.

این جهاد برای رهایی مؤمنان ناتوان و دربند است. گاهی گروهی از مسلمانان

---

۱. ر.ک: شیخ‌الاسلام کردستانی، مقاله‌ی جنگ *در اسلام*، ص۱۸.

۲. نساء/ ۷۵.

۳. *نهج البلاغه*، نامه ٤٧، ص٥٥٨؛ فتّال نیشابوری، *روضة الواعظین*، ص١٣٦.

که در کشوری غیر اسلامی و دارالکفر زندگی می‌کنند، مورد ظلم و تجاوز قرار می‌گیرند و به هر علت، توانایی رویارویی با این تجاوز و ستم را ندارند. از سوی دیگر، امکان مهاجرت به کشور اسلامی، برای آنان فراهم نیست؛ در چنین وضعی، بر سایر مسلمانان لازم است که در حدّ توان، به کمک آن‌ها شتافته و با زورگویان و ستم پیشه‌گان بجنگند و موجبات رهایی و آزادی آنان را، از بند ستم و اسارت فراهم سازند.[۱]

جلال‌الدّین فارسی می‌نویسد:

> چنین جهادی از لحاظ مصالح استمداد کنندگان، دفاعی است و از حیث رفتار مسلمانانی که به یاری ستم دیده‌گان می‌شتابند، ماهیّت آزادی بخشی دارد.[۲]

۷. دفاع و مقابله به مثل

مسلمانان مکلّفند با هر فرد و یا گروهی که اندیشه‌ی هر نوع تجاوز به مسلمانان؛ اعم از تعدی به مقدّسات، عرض، ناموس، جان، مال و... را در سر می‌پروراند، تا سر حدّ استطاعت بجنگند و تسلیم نشوند.[۳] تا این‌که او را از این کار باز دارند. این نوع جنگ، «دفاع» یا «جهاد دفاعی» نام دارد.[٤]

جهاد دفاعی بر همه مسلمانان، به هر نحو ممکن واجب است و در آن اذن امام

---

۱. ر.ک: محمدتقی مصباح یزدی، همان، ص۱۳٤.
۲. جلال‌الدّین فارسی، همان، ص۱۰۸.
۳. ر.ک: شهید اول، الدروس، ج۲، ص۵۹؛ علامه حلّی، *قواعد الاحکام*، ج۳، ص۵۷۱.
٤. ر.ک: محمدتقی مصباح یزدی، همان، ص۱۳۵.

عادل و مجتهد و دستگاه حکومتی شرط نیست.[۱] به نظر تمامی فقهای مسلمان، چنان‌چه، بر مسلمین یا سرزمین‌های اسلامی و یا اساس اسلام، از جانب دشمنان هجوم صورت گیرد، بر همه‌ی مسلمانان واجب است با تمامی امکانات و توان از آن دفاع کنند.[۲]

شهید مطهری رحمه‌الله می‌نویسد:

> اگر جنگی برای دفع تهاجم باشد (دیگری به سرزمین ما تجاوز کرده به مال و ثروت ما چشم دوخته به حریت و آقایی ما چشم دوخته و می‌خواهد آن را سلب کند...) در این شرایط اگر نجنگیم به بهانه صلح، این صلح نیست، تسلیم است.[۳]

در جهاد دفاعی، چون هدف دفع تعدّی تجاوزکاران بیگانه است، با رسیدن به این هدف؛ جهاد دفاعی هم خاتمه می‌یابد. خداوند متعال ضمن صدور فرمان جهاد دفاعی، طرف پیکار و هدف آن را مشخص فرموده: ﴿...وَ قاتِلُوا في سَبيلِ اللَّهِ الَّذينَ يُقاتِلُونَكمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدين...﴾[۴]؛ در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند، بجنگید و دست به تجاوز نزنید؛ زیرا خدا تجاوزکاران را دوست ندارد.

در این آیه خداوند فرمان می‌دهد که به مجرّد این‌که دشمن، درخواست صلح و

---

۱. ر.ک: ابوالقاسم‌بن‌حسن میرزای قمی، *جامع الشتات*، ج۱، ص۳۶۲.

۲. عباسعلی عظیمی شوشتری، مقاله‌ی *قوانین و مقررات کلی جنگ و دفاع در اسلام*، فصلنامه‌ی مصباح، سال ششم، شماره ۲۲، ص۲۶.

۳. مرتضی مطهری، همان، ص۲۵.

٤. بقره/۱۹۰.

متارکه‌ی جنگ کرد، با تقاضای او موافقت نمایید.[۱] در جهاد دفاعی، تهاجم و تجاوز به مسلمانان، هم می‌تواند داخلی باشد (همانند این‌که متجاوزی داخلی، عرض و ناموس یا مال و مقدّسات فردی را مورد تجاوز قرار دهد) و هم ممکن است، خارجی باشد؛ یعنی بیگانه به سرزمین اسلامی تجاوز کند. امّا در جهادی که، «مقابله به مثل» نامیده می‌شود، تجاوز به عرض و ناموس در آن نیست، بلکه بیرون راندن مهاجمان از سرزمین اسلامی و آزادسازی کشور اسلامی از وجود متجاوزان، مطرح است.

۱. ر.ک: جلال‌الدّین فارسی، همان، ص۱۰۵.

فصل دوم:

نظامی‌گری از دیدگاه امام علی علیه‌السلام

گفتار اول: جایگاه جهاد و جهادگران در ساختار حکومت

در خصوص اندیشه و عمل‌کرد امام علی‌علیه‌السلام مرتبط با مسائل نظامی و پدیده جنگ و مسایل نظامی جنگ، سؤالات و شبهات متعددی مطرح است، که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. چرا امام علی‌علیه‌السلام، با مسلمانان (اهل قبله) نبرد کردند؟

۲. چرا امام علی‌علیه‌السلام، برای جلوگیری از کشتار و خون‌ریزی، با معاویه صلح نکردند؟

۳. چرا امام علی‌علیه‌السلام، به جنگ با طلحه و زبیر اصرار داشتند؟

٤. چرا امام علی‌علیه‌السلام، قاتلان عثمان را (که در سپاهش بودند) مجازات نکردند؟

علاوه بر این سؤالات، در برخی نوشته‌ها، امام علی‌علیه‌السلام به عنوان آدم‌کش و شکنجه‌گر، معرفی شده است. (العیاذبالله) کسی که «عمروبن عبدود» را، با فریب به قتل رساند. و فرمان سرکوبی خونین ایرانیان را صادر کرد.

بی‌تردید مطالعه و بررسی دیدگاه و سیره‌ی امام علی‌علیه‌السلام در حوزه‌ی مسایل انسانی و اجتماعی، از اهمیّت بسیار برخوردار است. نظریّات، اصول فکری و دیدگاه‌های امام علی‌علیه‌السلام در این خصوص را می‌توان در سخنان و رفتار ایشان مشاهده کرد. امام علی‌علیه‌السلام، در هر دو مبحث (سخنان و رفتار) تصویری زیبا، عمیق و قابل فهم از جهاد را به جامعه‌ی بشری ارایه نمود. اندیشه‌های متعالی

ایشان در این رابطه در *نهج‌البلاغه* و در برخی کتب تاریخی، ثبت شده است. رفتار نظامی ایشان در سه جنگ «جمل، صفین و نهروان» را می‌توان در کتاب‌های تاریخی که در این زمینه نگاشته شده‌اند، جستجو کرد. سیره‌ی نظامی امام علی علیه‌السلام (به عنوان اوّلین فردی که به پیامبر اسلام، ـ حضرت محمدـ صلی‌الله‌علیه‌وآله ایمان آورد[۱] و مجاهده‌ی او در راه خدا، بیش از صحابه بود[۲]) الگوی کاملی برای همه‌ی مسلمانان، محسوب می‌شود.

از دیدگاه امام علی علیه‌السلام، جنگ و جهاد ویژگی‌های اسلامی خود را داراست. رفتار ایشان از اسلام جدا نیست. بلکه تبیین کننده‌ی اندیشه‌های اسلامی است. بنابراین مشی نظامی ایشان، کاملاً منطبق بر آموزه‌ها و راهبردهای نظامی اسلام است.

از دیدگاه امام علی علیه‌السلام، در ساختار حکومت و جامعه، نظامیان از جایگاه برجسته‌ای برخوردارند؛ نظامیانی که وظیفه‌ی برقراری امنیت و سرکوبی متجاوزان و عاصیان را برعهده دارند.

ایشان، جنگی که در راه خدا و برپایی ارزش‌های الهی، کسب عزّت، احیای

---

۱. بیهقی، *دلائل النبوة*، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، ج۱، ص۲۷۱؛ محمدبن‌جریر طبری، *تاریخ الطبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده،ج۳، ص۸۶۰؛ شیخ مفید، *الارشاد*، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، ج۱، ص۳۱

۲. ابن‌اعثم کوفی، *الفتوح*، ترجمه محمدبن‌احمد مستوفی هروی، ص۵۱۵؛ «عمروبن‌حمق به علی(ع) گفت: «من برای پنج خصلت به شما ارادت می‌ورزم و شما را دوست دارم: شما پسر عم رسول خدا(ص)، و اوّل مؤمن به او، و پدر فرزندان پیامبر(ص)، در میان ما هستی و از نظر جهاد، بزرگترین مردان مهاجر می‌باشی.« نصر بن مزاحم منقری، *وقعه صفین*، ترجمه‌ی پرویز اتابکی، ص۱۴۵.

حق، کوتاه کردن دست متجاوزان و ستم گران و هدایت گمراهان و منحرفان انجام گیرد، مقدّس است. چنین جهادی از فضیلت بالایی برخوردار است و از ارکان دین و وسیله‌ی تقرب به خداوند، شریف‌ترین اعمال و دری از درهای بهشت است. ترک آن، موجبات حقارت، ذلّت و سرافکندگی را به دنبال خواهد داشت؛ از این‌رو ایشان، وجود نیروی نظامی آماده و کارآزموده را برای حکومت اسلامی، امری ضروری می‌دانستند. از دید امام علی‌علیه‌السلام، جنگ، آخرین راه‌حل و آخرین حربه محسوب می‌شود؛ بنابراین آن حضرت تا زمانی که ناچار نمی‌شدند، جهاد نمی‌کردند.

ایشان جنگ را برای اصلاح جامعه و احیای ارزش‌های اخلاقی ضروری می‌دانند؛ بنابراین رعایت مسائل اخلاقی و شرعی در جنگ، اصلی مهّم بوده و باید بدان ملتزم بود.

به فرموده امام علی‌علیه‌السلام هیچ جامعه‌ای بدون حکومت و حاکمیت نمی‌تواند پابرجا باشد و در اداره‌ی کشور وجود حکومت و حاکم، یک ضرورت می‌باشد.

آن حضرت در خطبه ٤٠ نهج البلاغه می‌فرماید:

«**وانّه لابدّ للناس من امیر بَرٍّ او فاجر...**»؛[1] مردم به زمامدار (نیک یا بد) نیازمندند.

در همین خطبه حضرت پس از اشاره به ضرورت حکومت و حاکمیت، کارکرد اصلی آن را، ایجاد امنیت و عدالت می‌داند. ایشان می‌فرماید: «تا مؤمنان در سایه

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه‌ی ٤٠، ص۹۲؛ ابن‌ابی‌جمهور احسایی، *عولی اللئالی*، ج٤، ص۱۲۷.

حکومت زندگی کنند، به وسیله‌ی حکومت بیت‌المال جمع‌آوری می‌گردد؛ به کمک آن، با دشمنان مبارزه می‌کند؛ جاده‌ها امن و حقّ ضعیفان از نیرومندان، گرفته می‌شود، نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران در امان می‌باشند.»[۱] برپایی عدالت و امنیت جز با کمک نیروی نظامی محقق نمی‌شود. و ایشان در جایی دیگری همین نکته را بیان فرموده است، که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

از دیدگاه امام علی علیه‌السلام جامعه از گروه‌های مختلفی که وجود هر یک از آن‌ها در ساختار حکومت لازم است؛ تشکیل شده است. و حضرت علی علیه‌السلام در نامه‌ی ۵۳ نهج‌البلاغه، در تبیین طبقات اجتماعی می‌فرماید: بدان که، مردم از گروه‌های گوناگونی می‌باشند که اصلاح هر یک از آن‌ها جز با دیگری امکان ندارد. و هیچ یک از گروه‌ها از گروه دیگری بی‌نیاز نیست. از آن قشرها، لشکریان خدا و نویسندگان عمومی و خصوصی، قضات دادگستر، کارگزاران عدل و نظم اجتماعی، جزیه دهندگان، پرداخت کنندگان مالیات، تجّار و بازرگانان، صاحبان صنعت و پیشه‌وران و نیز طبقه پائین جامعه یعنی نیازمندان و مستمندان می‌باشند.[۲]

حضرت وجود نیروی نظامی را برای حکومت امری ضروری می‌داند. چرا که به کمک نیروی نظامی است که می‌توان دشمنان دین، متجاوزان، منحرفان و گمراهان را سرکوب کرد و بدین ترتیب عدالت و امنیت را در جامعه برپا کرد

۱. «يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكافِرُ وَ يُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَ يُجْمَعُ بِهِ الْفَيْءُ وَ يُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّي يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ»

۲. همان؛محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج۳۳، ص۳۵۸.

و عزت و سربلندی را برای جامعه اسلامی و مسلمانان به ارمغان آورد. حضرت در نامه‌ای به کارکردهای این طبقه اجتماعی اشاره می‌کند و می‌فرماید:

> سپاهیان به اذن پروردگار، حافظان و پناهگاه رعیّت، زینت زمامداران، عزّت و شوکت دین و راه‌های امنیّت می‌باشند. قوام رعیّت جز به وسیله‌ی آنان ممکن نیست.[۱]

حضرت برای آن‌ها دو وظیفه و کارکرد اساسی مطرح می‌کند:

۱. برقراری امنیّت خارجی: دفاع از حاکمیت در برابر تجاوز دشمنان و هجوم باندهای وابسته به بیگانگان؛ حضرت در عبارت «حافظان و پناهگاه رعیّت»[۲] به همین نکته اشاره دارد.

۲. برقراری امنیت داخلی: هر جامعه‌ای در درون خویش با توطئه‌هایی مواجه می‌شود؛ بنابراین ارتش و نیروی نظامی در این مورد، می‌تواند نقش بسیار مهمّی را، در جلوگیری از گسترش یا سرکوب این توطئه‌ها، ایفا کند.

حضرت علی علیه‌السلام برپایی حق و عدالت را در سایه‌ی وجود نیروهای نظامی و انسان‌های حق طلبی می‌داند که در رکاب آن حضرت با دشمنان مبارزه می‌کنند:

> من همواره با یاری انسان حق طلب بر سر کسی که از حق روی گردان است؛ می‌کوبم و با یاری فرمان بردارِ مطیع، نافرمانِ اهل تردید را درهم می‌شکنم، تا آن روز که دوران زندگی من به سر آید.[۳]

---

۱. «فَالْجُنُودُ بِإِذْنِ اللَّهِ حُصُونُ الرَّعِيَّةِ وَ زَيْنُ الْوُلَاةِ وَ عِزُّ الدِّينِ وَ سُبُلُ الْأَمْنِ وَ لَيْسَ تَقُومُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَقْوَوْنَ بِهِ عَلَي [فِي] جِهَادِهِمْ عَدُوَّهُم» همان، نامه‌ی ۵۳، ص۵۷۳.

۲. «فَالْجُنُودُ بِإِذْنِ اللَّهِ حُصُونُ الرَّعِيَّةِ...» همان، نامه‌ی ۵۳، ص۵۷۳.

۳. «وَ لَكِنْ أَضْرِبُ بِالْمُقْبِلِ إِلَي الْحَقِّ الْمُدْبِرَ عَنْهُ وَ بِالسَّامِعِ الْمُطِيعِ الْعَاصِيَ الْمُرِيبَ أَبَداً حَتَّي يَأْتِيَ عَلَيَّ يَوْمِي» همان، خطبه ٦، ص ۵۰ ـ ۵۲؛ *بحارالانوار*، همان، ج۳۲، ص۳۵.

بنابراین از دیدگاه امام علی علیه‌السلام با توجه به کارکرد اصلی حکومت یعنی برقراری امنیت و ایجاد عدالت و کارکرد نیروهای نظامی که برقراری امنیت داخلی و خارجی و برپایی حق و عدالت است، نیروی نظامی از مهم‌ترین اجزای ساختاری یک حکومت محسوب می‌شود.

گفتار دوم: ویژگی‌های جنگ و جهاد از دیدگاه امام علی‌علیه‌السلام

۱. جنگ و جهاد در راه خدا

از دیدگاه امام علی‌علیه‌السلام، جنگ و جهادی ارزش و اهمیت دارد که با انگیزه‌ای الهی و یا به عبارتی «فی سبیل‌الله» باشد.[۱] و هدف از آن اعتلای «کلمة الله» و پست شدن کلمه‌ی کافران باشد.[۲]

ایشان، در خطبه ۱۹۷ نهج‌البلاغه می‌فرماید:

«**فانفذوا علی بصائرکم و لتصدق نیاتکم في جهاد عدّوکم...**»؛[۳]

با دل بینا حرکت کنید و نیت خویش را در جهاد با دشمن صاف کنید!

«عبدالرحمن بن ابی لیلی» نقل می‌کند: در آن زمانی که ما با شامیان (در صفّین) روبرو شدیم، حضرت علی‌علیه‌السلام فرمود: ای مؤمنان! هر کسی تجاوزی را بنگرد و شاهد دعوت به منکری باشد...؛ اگر با شمشیر به انکار برخیزد تا کلام خدا، بلند و گفتار ستم‌گران، پست گردد، راه رستگاری را یافته و نور یقین به دلش تابیده است.[٤]

توصیه‌ی حضرت علی‌علیه‌السلام به یاران خویش این بود که به خاطر عقده‌های

---

۱. همان‌گونه که در اسلام نیز تنها جنگ و جهادی ارزش دارد که «در راه خدا» باشد. «الَّذينَ آمَنُوا يُقاتِلُونَ في سَبيلِ اللَّهِ وَ الَّذينَ كفَرُوا يُقاتِلُونَ في سَبيلِ الطَّاغُوتِ فَقاتِلُوا أَوْلِياءَ الشَّيْطانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطانِ كانَ ضَعيفاً»، نساء/ ٧٦، «مَنْ يُقاتِلْ في سَبيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتيهِ أَجْراً عَظيما»، نساء/ ٧٤.

۲. ناصرمکارم شیرازی، *قواعد الفقهیة*، ج۱، ص۱۹۵؛ شیخ طوسی، *التبیان*، ج۳، ص۳۰۰.

۳. نهج‌البلاغه، همان، خطبه‌ی ۱۹۷، ص٤١٢.

٤. «أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّهُ مَنْ رَأَي عُدْوَاناً يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكراً يُدْعَي إِلَيْهِ فَأَنْكرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرئَ وَ مَنْ أَنْكرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَ مَنْ أَنْكرَهُ بِالسَّيْفِ لِتَكونَ كلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيا وَ كلِمَةُ الظَّالِمِينَ السُّفْلَي فَذَلِك الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَي وَ قَامَ عَلَي الطَّرِيقِ وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِين» همان، حکمت۳۷۳، ص۷۱۹. و عزّالدین ابن‌اثیر، *الکامل*، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، ج۱۳، ص۸۲؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج۸، ص۳۷۰٦ـ ۳۷۰۵.

شخصی با دشمن نبرد نکنند بلکه جنگ آنان، در راه خداوند باشد. آن حضرت به «معقل بن قیس» ـ یکی از فرماندهان نظامی خویش ـ فرمود: ... مواظب باش پیش از آن‌که دشمن را به صلح و راه خدا دعوت کنی و راه عذرشان را در پیشگاه خدا ببندی، به خاطر عدوات شخصی، باآن‌ها پیکار نکنی.[۱]

آن حضرت در آخرین لحظات عمر شریفشان، در وصایای خویش به امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام فرمود:

«الله الله في الجهاد بأموالكم و أنفسكم و ألسنتكم في سبيل الله...»؛[۲]

خدا را خدا را در مورد جهاد با اموال، جانها و زبان‌های خویش «در راه خدا»، فراموش نکنید!

بنابراین حضرت جهاد «فی سبیل الله» را دارای ارزش می‌داند و در نظر ایشان مرگ در راه خدا گرامی‌ترین مرگ‌هاست. علی علیه‌السلام می‌فرماید: پربرکت‌ترین و شرافت‌مندانه‌ترین و باشکوه‌ترین مرگ‌ها، کشته شدن در راه خداست، سوگند به خدایی که جان فرزند ابوطالب در دست اوست، هزار ضربه شمشیر بر من آسان‌تر از آن است که در بسترم بمیرم، در حالی که در مسیر انجام فرمان خدا نباشم.[۳]

---

۱. همان، نامه ۱۲، ص۴۹۳؛ نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۲۰۵.

۲. همان، نامه ۴۷، ص۵۵۹؛ فتال نیشابوری، همان، ص۱۳۶؛ موفق‌بن‌احمد خوارزمی، *المناقب*، ص۳۸۵.

۳. «إنَّ اكرم الموت القتل و الذي نفس ابن ابيطالب بيده لالف ضربة بالسيفِ اهونٌ عليّ من ميتة، علي الفراش في غير طاعة الله» همان، خطبه‌ی ۱۲۳، ص۲۳۴؛ مجلسی، همان، ج۳۳، ص۴۵۵.

۲. جنگ، آخرین راهکار

حضرت علی‌علیه‌السلام همواره جنگ را آخرین راه می‌دانست و تا مجبور نمی‌شد، اقدام به جنگ نمی‌کرد. آن حضرت، سعی داشت با نصیحت و خیرخواهی از بروز جنگ جلوگیری کند و بعد او اتمام حجت، جنگ را آغاز می‌نمود. ایشان طبق آموزه‌های الهی، صلح را از جنگ ستوده‌تر و بهتر معرفی می‌کند. و به مالک اشتر چنین سفارش می‌کند: ... در میدان نبرد، بسیار اتفاق افتد که نیروی دشمن، سفره‌ی صلح اندازد و پرچم دوستی و آشنایی برفرازد، همین که مطابق آزمایش‌های سیاسی، به راستی گفتار دشمن اعتماد کردی و رضای خدا و مصلحت کشور را در صلح یافتی، بی‌درنگ صلح کن؛ زیرا صلح هر چه باشد از جنگ ستوده‌تر و بهتر است... .[۱]

قبل از آغاز جنگ جمل فرمودند: ... ما امید صلح داریم، اگر آن‌ها اجابت کنند و بپذیرند؛ و اگر نپذیرند، «فان آخر الدواء الکی»؛[۲] باید به آخرین علاج یعنی (جنگ)، اقدام نمود[۳] از منظر امام علی‌علیه‌السلام، جنگ و جهاد، نه ذاتی و قاعده، که امری عَرَضی و اضطراری است؛ حضرت، این دیدگاه را، به شخص پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله، نسبت می‌دهد و می‌فرماید: پیامبر، مانند طبیبی سیار بود که نخست،

---

۱. *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ۵۳، ص۵۸۶؛ ابن‌شعبه حرانی، *تحف العقول*، ص۱۴۵؛ شیخ محمدباقر محمودی، *نهج السعادة*، ج۵، ص۱۱۳.

۲. آخرین دوا، داغ کردن است. در قدیم جراحات را به جای پانسمان (که در عصر حاضر متداول است)، داغ می‌کردند. ابن‌خلدون، العبر، ترجمه‌ی محمد پروین گنابادی، ج۲، ص۸۱۹؛ محمدبن‌یوسف صالحی شامی، *سبل الهدی*، ج۱۲، ص۱۶۰.

۳. طبری، همان، ج۶، ص۲۴۱۸؛ سیف‌بن‌عمر الضبی الاسدی، **الفتنة و وقعة الجمل**، ص۱۵۰.

مرهم و داروهای عادّی را برای درمان زخم و مریض خود به کار می‌بست و در صورت نیاز و ضرورت، به داغ کردن زخم می‌پرداخت.[۱]

امام علی علیه‌السلام معتقد بودند اگر شیوه‌های سیاسی مناسب برای جلوگیری از جنگ کارساز نبود، و به جنگ منجر شد، باید از هر فرصتی برای اتمام جنگ و بازگرداندن صلح استفاده نمود. حضرت در نامه‌ای به یکی از فرماندهان خویش، در مورد گروهی از یاغیان نوشت:

> اگر آن پیمان شکنان، به سایه‌ی فرمانبرداری بازگردند، دل خواه همین است و چنان‌چه بر نفاق‌افکنی و سرکشی، پای فشاری کردند، آن‌گاه با کمک فرمانبرداران، با سرکشان پیکار کن![۲]

ایشان عجله برای شروع جنگ را ناپسند دانسته و معتقد بود برای شروع جنگ نباید عجله کرد، باید با نرمش و شکیبایی دشمن را به اطاعت از حق فراخواند و حجّت را بر او تمام کرد.

در جنگ جمل، بعد از اینکه نیروهای کوفی، جهت همراهی با حضرت، برای مقابله با اصحاب جمل جمع شدند، حضرت فرمودند: « شما باید در موافقت من، به بصره آئید که در آنجا بنگریم، خیال ایشان چیست؟! ابتدا ایشان را نصیحت کنیم، باشد که رشد خویش باز یابند. و اگر روی به جنگ آرند، ما نیز

---

۱. «طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطِبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ، وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ، يَضَعُ مِنْ ذَلِك حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْه»، *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه‌ی ۱۰۷.

۲. «فَإِنْ عَادُوا إِلَي ظِلِّ الطَّاعَةِ فَذَاك الَّذِي نُحِبُّ وَ إِنْ تَوَافَتِ الْأُمُورُ بِالْقَوْمِ إِلَي الشِّقَاقِ وَ الْعِصْيَانِ فَانْهَدْ بِمَنْ أَطَاعَك إِلَي مَنْ عَصَاك» همان، نامه‌ی ٤، ص٤٨٤.

در اطفاء نایره (آتش) سعی نمائیم تا حکم و تقدیر حق سبحانه در چیست؟[۱]

هنگامی که علی‌علیه‌السلام به ربذه رسید، «رفاعة بن رافع» به پا خواست و چنین گفت: ای امیر مؤمنان برچه کاری تصمیم گرفته‌ای و ما را کجا خواهی برد؟ حضرت علی‌علیه‌السلام فرمود: آنچه نیت کرده‌ام و تصمیم بر انجامش دارم اصلاح است. اگر از ما بپذیرند و به آن پاسخ مثبت دهند! رفاعه گفت: اگر نپذیرند چه؟ حضرت فرمود: آنان را فرا می‌خوانیم و ازحق، به اندازه‌ای به آنان می‌بخشیم که امید داریم، راضی شوند؛ رفاعه گفت: اگر راضی نشدند؟ حضرت فرمود: تا وقتی که آنان ما را به خود واگذارند، آن‌ها را به حال خود واگذار می‌کنیم؛ رفاعه گفت: اگر ما را به خود واگذار نکنند؟ علی‌علیه‌السلام فرمود: در مقابل آنان از خود دفاع می‌کنیم؛ رفاعه گفت: نیکو تصمیمی است.[۲]

در جنگ صفین نیز، وقتی حضرت علی‌علیه‌السلام، «جریر بن عبدالله بجلّی» را نزد معاویه فرستاد و طی نامه‌ای معاویه را به بیعت و به رسمیت شناختن حکومت شرعی خویش. دعوت نمود، یاران امام اشاره نمودند که، باید برای جنگ با اهل شام، آماده شد؛ حضرت فرمود: جنگ با اهل شام، بازداشتن آنان از رسیدن به رستگاری و طاعت الهی است، در صورتی که خواهان آن باشند... من

---

۱. «نستظهر باللّه علیهم...» محمّدبن‌محمّدبن‌نعمان، (شیخ مفید)، *الجمل والنصرة لسید العترة في حرب البصرة*، ص۳۳۹؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص٤١٥.

۲. «امّا الذي نرید و ننوي، فَإصلاح، اِن قَبَلوا مِنَّا و اجابوا الیه...» ابن‌ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج١٤، ص۱۷ج؛ محمدبن‌جریرطبری، همان، ج۳، ص۲۳۹۵ـ۲۳۹٦ و عزالدین ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۹، ص۳٦۹.

چاره‌ی کار را در نرمش و شکیبایی می‌بینیم»؛[۱] در صفین، بعد از آن‌که دو لشکر روبروی هم قرار گرفتند، یاران حضرت نارضایتی خود را از تأخیر در جنگیدن با شامیان، ابراز داشتند و برخی از افراد نادان گمان می‌کردند، این تأخیر شاید به این جهت باشد که حضرت، از مرگ می‌ترسد؛ حضرت به آنان فرمود: اما این‌که شما می‌پرسید: آیا این همه تأخیر به خاطر ناگواری مرگ است؟ به خدا سوگند که هیچ باک ندارم که من به سوی مرگ روم یا مرگ به سویم آید! اما این‌که می‌گویید در جنگیدن با اهل شام، دو دل هستم، به خدا یک روز هم جنگ را به تاخیر نینداختم، مگر به این امید که گروهی از آنان، به من بپیوندند و به دست من هدایت یابند و در پرتو روشنایی من رستگار شوند.[۲]

امیرمؤمنان علیه‌السلام، هیچ گاه بدون اتمام حُجت بر دشمن، جنگ را آغاز نمی‌کرد. شیخ مفید رحمه‌الله، در مورد جنگ جمل می‌نویسد:

حضرت علی علیه‌السلام، بامداد پنج شنبه ـ دهم جمادی‌الاولی ـ به سوی دشمن حرکت کرد. چون به اردوگاه رسید توقف نمود و خطاب به مردم اظهار داشت: «برای شروع جنگ شتاب مکنید! تا حجت را بر این قوم تمام کنم. سپس عبدالله‌بن عبّاس را احضار کرد و قرآنی به او داد و فرمود: (این قرآن را، پیش طلحه و زبیر و عایشه ببر و آنان را به احکام قرآن، فرا خوان و به طلحه و زبیر

۱. «أَنَّ اسْتِعْدَادِي لِحَرْبِ أَهْلِ الشَّامِ وَ جَرِيرٌ عِنْدَهُمْ إِغْلَاقٌ لِلشَّامِ وَ صَرْفٌ لِأَهْلِهِ عَنْ خَيْرٍ إِنْ أَرَادُوهُ وَ لَكِنْ قَدْ وَقَّتُّ لِجَرِيرٍ وَقْتاً لَا يُقِيمُ بَعْدَهُ إِلَّا مَخْدُوعاً أَوْ عَاصِياً وَ الرَّأْيُ عِنْدِي مَعَ الْأَنَاةِ» نهج‌البلاغه، همان، خطبه ۴۳، ص۹۶. و ابن‌قتیبه دینوری، *الامامة و السیاسة*، ترجمه‌ی سیدناصر طباطبائی، ص۱۲۵.

۲. «فَوَاللهِ ما دفعت الحرب...». همان، خطبه ۵۵، ص۱۰۶؛ ابن‌اعثم کوفی، همان، ص۱۰۲۳؛ ابوجعفر اسکافی، *المعیار والموازنه*، ص۲۰۱.

بگو: علی می‌گوید: مگر شما به اختیار خود با من بیعت نکردید؟ اکنون چه انگیزه‌ای شما را به شکستن بیعت من وا داشته است و این کتاب خدا، میان من و شماست![1]

ابن‌عبّاس نزد دشمن رفت، پس از برگشت، گفت: این قوم، تنها، خواستار جنگ می‌باشند. حضرت فرمود: ما برای پیروزی بر آنان، به خداوند تکیه داریم.[2] ابن‌عبّاس می‌گوید: هنوز از جایم حرکت نکرده بودم که تیراندازان دشمن، شروع به تیرباران ما کردند. گفتم: ای امیرالمؤمنین چه می‌اندیشی؟ تا چه هنگام این قوم، هر کار می‌خواهند انجام دهند؟! فرمان بده تا آنان را کنار بزنیم! حضرت فرمود: تا یک بار دیگر حجّت برایشان تمام کنم؛ سپس فرمود: چه کسی این قرآن را از من می‌گیرد و بر آنان، عرضه می‌دارد و ایشان را به احکام قرآن، فرا می‌خواند؟ و باید بداند که کشته خواهد شد![3]

تمام این جریانات تاریخی، حکایت از این دارند که هدف حضرت، صرف جنگ و نابود کردن دشمن نبوده است، بلکه هدف اصلی ایشان، در حقیقت، هدایت دشمن بوده است؛ هدایتی که سبب شود، دشمن از راه گمراهی خویش باز گردد و به حق رو آورد. بنابراین حضرت از هرگونه تلاشی، در جهت عدم شروع جنگ دریغ نمی‌کرد.

در این خصوص در بحث «اخلاق در جنگ» نیز به مناسبت، سخن خواهیم گفت.

---

۱. «ودعا عبدالله‌بن‌العباس رضي‌الله عنه فاعطاه المصحف و قال امض بهذا المصحف الي طلحه و الزبير و عائشه وادعهم الي ما فيه». شیخ مفید، *الجمل*، همان، ص۳۳٦.

۲. «نستظهر بالله عليهم»، همان، ص۳۳۹.

۳. همان، ص۳۳۹. مَن يَأخذُ هذا المُصحَف فَيَدعُوهُم اليهِ و هُو المقتول و أنَا ضامنٌ لد علي الله الجنة؟ و قاضی‌نعمان، *شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار*، ج۱، ص۳۹٤؛ طبرانی، *المعجم الاوسط*، ج٤، ص۲۲۸؛ ابن‌ابی‌الحدید، همان، ج۹، ص۱۱۲؛ طبری، همان، ج٦، ص۲٤۳۸.

گفتار سوم: اهداف جنگ و جهاد از دیدگاه امام علی علیه‌السلام

بی‌تردید جنگ، فی‌نفسه (به خودی خود) پسندیده نیست؛ چرا که همواره در جنگ‌ها افراد زیادی کشته و مجروح می‌شوند؛ خانواده‌های زیادی داغدار می‌شوند؛ امکانات مادّی و معنوی بسیاری صرف می‌شود؛ خلاصه تلفات و خسارت‌های مادّی و معنوی جنگ بسیار زیاد است. اما اگر جنگ، در خدمت هدفی مقدس قرار گیرد و آن جلوگیری از ظلم و ستم بر بندگان خدا؛ اجرای عدالت؛ احیای حق؛ مبارزه با منحرفان، گمراهان، متجاوزان و عاصیان و خلاصه اصلاح دین و دنیا باشد؛ بدون شک چنین جنگی، نه تنها بد نیست، بلکه لازم و واجب شمرده می‌شود. چرا که مصلحت انسان‌ها گاهی در این است که جنگی صورت بگیرد، هر چند عده‌ای از انسان‌ها در جنگ کشته شوند و پیامدهایی دیگر نیز، داشته باشد.

ابن قدامه می‌نویسد:

> ترک جهاد با انسان‌های فاجر و کافر، منجر به استیلاء آن‌ها بر مسلمانان، درماندگی مسلمانان و ظهور کلمه کفر می‌شود و این امر، سبب فسادی عظیم می‌شود.[1]

خداوند متعال می‌فرماید: اگر خدا برخی مردم را در مقابل بعضی دیگر، بر نمی‌انگیخت، فساد، روی زمین را فرا می‌گرفت.[2] در آیه ای دیگر می‌فرماید: و اگر خداوند، بعضی از مردم را بوسیله‌ی بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و

---

۱. عبدالله‌بن‌قدامه، *المغنی*، ج ۱۰، ص ۳۷۱.
۲. «و لَوْ لا دَفْعُ اللهِ الناسَ بَعْضَهُمْ بِبَعضٍ لَفَسَدَتِ الارضُ» بقره/ ۲۵۲.

صومعه‌ها، و معابد یهود و نصارا، و مساجدی که نام خدا، در آن بسیار برده می‌شود، ویران می‌گردید.[۱]

حضرت علی‌علیه‌السلام، با توجه به آموزه‌های الهی در خصوص جنگ و جهاد و توجه به سیره‌ی پیامبراکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله، جنگ را، (اگر با چنین انگیزه‌هایی که ذکر شد صورت گیرد)، لازم و ضرروی می‌دانست.

دراین جا به برخی از اهداف جنگ از دیدگاه امام علی‌علیه‌السلام اشاره می‌شود:

۱. مبارزه با انحراف و گمراهی

جنگ‌هایی که در دوره حکومت حضرت علی‌علیه‌السلام، اتفاق افتاد؛ علاوه بر مبارزه با مخالفان حق، جنگ‌های عقیدتی، به منظور دفاع از اسلام، در برابر گمراهی و حفظ جامعه اسلامی از انحراف بود. در یک مورد حضرت علی‌علیه‌السلام خطاب به مردم می‌فرماید: **انّما اصبحنا نقاتل اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیه من الزیغ و الاعوجاج و الشبهه و الّتاویل.**[۲] امروز که گمراهی و کج اندیشی، دوگانگی و تأویل، وارد اسلام شده است. با برادران اسلامی خود می‌جنگیم. حضرت در این کلام عمده‌ترین دلیل جنگ با مخالفان خویش را چنین بیان کرده است:

---

۱. «وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ يُذْكَرُ فيهَا اسْمُ اللَّهِ كثيرا» همان، حج/٤٠.

۲. *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ۱۲۲، ص٢٣٤.

۱. انحراف و لغزش از خط اصیل اسلام، که امام، حافظ آن است.

۲. کج روی به خاطر یک سلسله ابهام‌ها و شک‌ها که موجب در هم شدن حق و باطل می‌شود.

۳. دور شدن از حقیقت به علت توجیه و تأویل باطل.

در حدیثی پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: شما در **عصر تنزیل** می‌جنگید ولی در میان شما کسی است که برای تأویل قرآن می‌جنگد [سپس اشاره به حضرت علی علیه‌السلام، که مشغول وصله زدن کفش خویش بود، کرد و] فرمود: آن مرد، این وصله زننده‌ی کفش است.[۱] عمّار یاسر، یکی از فرماندهان سپاه علی علیه‌السلام در جنگ صفین، به همین نکته اشاره کرده است. وی می‌گوید: «**نحن ضربنا کم علی تنزیله فالیوم نضربکم علی تأویله**»[۲] ما دیروز برای دفاع از دین خدا و تنزیل، با شما می‌جنگیدیم و امروز با شما، برای تأویل قرآن و زدودن انحراف آلودی که از کتاب خدا کرده‌اید، می‌جنگیم.

حضرت علی علیه‌السلام در خطبه‌ای در شهر کوفه فرمودند: سوگند به جان خودم که در مبارزه با مخالفان حق و آنان که در گمراهی و فساد غوطه‌ورند، یک لحظه مدارا و سستی نمی‌کنم.[۳] آن حضرت مبارزه خویش را با مخالفان حق و

---

۱. «اِنَّ مِنکُم مَن یُقاتِل عَلي تَأویلِ القُرآن...» احمد بن عبدالله طبری، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص۷٦؛ فضل‌بن‌شاذان الازدی، *الایضاح*، ص٤٥١؛ محمدبن‌سلیمان کوفی، مناقب الامام امیرالمؤمنین، ج۲، ص۱۰؛ احمد بن حنبل، *مسند احمد*، ج۳، ص۸۲.

۲. نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۷٦؛ شیخ‌مفید، *الاختصاص*، ص۱٤؛ شیخ طوسی، *اختیار معرفة الرجال*،ج۱، ص۱۵۸.

۳. «ولعمري ما علي من قتال من خالف الحق و خابط الغيّ...» *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ۲٤، ص۷۰.

گمراهان، امری لازم و واجب شمرده است.

حضرت در حدیثی می‌فرماید:

جهاد با کسی که با میل و رغبت، از حق رو گردانده و با اختیار، کوری و ضلالت را برگزیده است، بر انسان‌های عارف و بیدار، واجب است.[۱]

۲. مبارزه با متجاوزان و عاصیان

مبارزه با تجاوز و عصیان‌گری افرادی چون طلحه و زبیر و معاویه، یکی دیگر از اهداف جنگ و جهاد از منظر امام علی علیه‌السلام است.

آن حضرت در خصوص اصحاب جمل می‌فرماید:

تمامی آنان پیش از آن با من، بیعت کرده بودند و بیعت مرا پذیرفته بودند. آنان در بصره به خزاین بیت‌المال دست یافتند و بر مردم شهر تسلط یافتند، در حالی که زیر فرمان من بودند و از پیروان من به حساب می‌آمدند. پس از مدتی سخنان آنان متشتت گردید و گروه و جماعت خود را به فساد کشاندند و پس از آن به طرفداران من حمله کردند و با مکر و فریب، عدّه‌ای از آنان را کشتند و عدّه‌ای نیز در حالی که در دست خود شمشیر داشتند، صبر کردند. آنان مردم شهر را زدند و خداوند نیز در مقابل اعمال آنان صبر پیشه ساخت. به خدا سوگند اگر آنان یکی از مردم بصره را مضروب ساخته بودند، برای من سزاوار بود که با لشکری به سوی آنان حرکت کنم. این در حالی بود که آنان بسیاری از مسلمانان را به قتل رساندند، چنان که تعداد کشته‌شدگان، بیش‌تر از کسانی بود که همراه آنان شده بودند. خداوند مدتی کار آنان را به آنان سپرد و در کار خود، ظلم روا داشتند.[۲]

---

۱. نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۱۰٤.
۲. ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۱۸۱.

بنابراین حضرت، دفاع از مظلومان را، در مبارزه با عاصیان و تجاوز کارانی چون طلحه و زبیر عنوان کرده است. در مورد دیگری حضرت علی علیه‌السلام، بعد از آگاهی از پیوستن عمروعاص به معاویه و هشدار به مردم در خصوص خشونت معاویه و حامیانش، در صورت حاکمیت ایشان و دست اندازی آنها به مال مردم و فساد در زمین، می‌فرماید:

خود را برای جنگ آماده کنید... ستمگران به سوی شما آمده‌اند تا نور خدا را خاموش کنند و شما را مقهور سازند... .[۱]

و در موردی دیگر پس از جنگ صفین و رأی حکمیت فرمود:

اکنون برای جنگ خود را مهیا کنید و وسائل آن را فراهم سازید. هر که جهاد در راه خدا را وا گذارد و در کار وی نفاق کند، بر لب پرتگاه هلاکت باشد، مگر آن‌که خدا به کرم خویش وی را دریابد، از خدا بترسید و با دشمن خدا که می‌خواهد نور خدا را خاموش کند، بجنگید. با خطا کاران گمراه ستمگر بدکار که قرآن نخوانند و فقه دین ندانند و علم تاویل ندارند و چندان سابقه در اسلام ندارند که شایسته این کار باشند، بجنگید. به خدا اگر خلیفه شما شوند با شما چون خسرو و هرقل عمل کنند.[۲] [۳]

ایشان در این بیانات، فلسفه‌ی جهاد را؛ دفاع از آزادی و جلوگیری از سلطه‌ی زورمداران بر انسان‌ها می‌داند و هدف دیگر جهاد را، مقابله با کسانی می‌داند که تلاش می‌کنند با عصیان‌گری خویش نور خدا را خاموش کنند.

وقتی خبر تهاجم سربازان معاویه به شهر انبار در سال ۳۸ هـ ق و سستی

---

۱. ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۱۸۳.

۲. محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص٢٦٠١؛ شیخ‌صدوق، *معانی الاخبار*، ص۳۱۰؛ شیخ‌مفید، *الارشاد*، همان، ج۱، ص۲۸۳.

۳. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی کوفی، *الغارات*، ترجمه عزیز الله عطاردی، ص١٦٧.

مردم، به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، خطبه‌ای خواندند و ناراحتی عمیق خویش را از این حادثه‌ی تجاوز کارانه بیان داشت. در بخشی از این خطبه آمده است: ... شگفتا! شگفتا! به خدا سوگند این واقعیت قلب انسان را می‌میراند و دچار غم و اندوه می‌کند! که شامیان در باطل خود وحدت دارند و شما در حق متفرّقید... به شما حمله و تجاوز می‌شود و شما حمله نمی‌کنید. با شما می‌جنگند و شما نمی‌جنگید. این گونه معصیت خدا می‌شود و شما رضایت می‌دهید.[۱]

در این خطبه حضرت، عدم پیکار با متجاوزان و سستی و تنبلی را قبیح و زشت می‌خواند و دست کشیدن از نبرد با متجاوزان را، رضایت دادن به انجام معصیت الهی تعبیر می‌کند. ایشان با توبیخ یاران خویش، سعی در برانگیختن غیرت آن‌ها در جهت مبارزه با متجاوزان و عاصیان دارد. آن حضرت در نامه‌ای به برادرش «عقیل»، (هنگامی که معاویه حمله‌های غارت گرانه خود را به اطراف حکومت اسلامی، شروع کرده بود و دست به فساد و قتل و غارت و تجاوز زده بود)، چنین نوشت: من تا جان دارم، جنگ با کسانی که آن را روا می‌دانند، لازم می‌دانم، تا آن‌که خدای خود را دیدار کنم.[۲]

---

۱. *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ۲۷، صص ۷۵ ـ ۷۷؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، همان، ج۲، ص٤٤٢، با عباراتی مشابه؛ ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی کوفی، همان، ص٢٥٦.

۲. «فان رأيي قتال المحلين حتي القي الله...» همان، نامه ٣٦، ص٥٤٢. محمدبن‌ابراهیم ثقفی کوفی، ج۲، ص٤٣٢؛ محمدبن‌احمد الدمشقی‌الباعونی‌الشافعی، *جواهر المطالب فی مناقب الامام الجلیل علی‌بن‌ابیطالب*، ج۱، ص٣٦٥.

۳. اصلاح جامعه انسانی

از دیدگاه امام علی علیه‌السلام جنگ و جهاد در حقیقت به منظور اصلاح جامعه و امنیت بخشی صورت می‌گیرد. در پرتو جنگ و جهاد و امنیتی که از این طریق (با سرکوبی متجاوزان) بدست می‌آید، قوانین و مقرّرات اسلامی اجرا می‌شود.

حضرت در خطبه ۱۳۱ نهج‌البلاغه، می‌فرماید:

> خدایا! تو می‌دانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت دنیا و ثروت نبود، بلکه می‌خواستیم نشانه‌های حق و دین تو را به جایگاه خویش باز گردانیم و در سرزمین‌های تو اصلاح را ظاهر کنیم، تا بندگان ستم دیده‌ات در امن و امان زندگی کنند و قوانین و مقررات فراموش شده‌ی تو، بار دیگر اجرا گردد.[۱]

ایشان در این خطبه، جنگ و مبارزه را با هدف کسب قدرت، مال اندوزی و دنیاخواهی، ناپسند می‌شمارند و هدف اصلی جهاد را اصلاح جامعه (با برداشتن افرادی مانند معاویه) معرفی می‌کنند.

حضرت در این خصوص می‌فرماید:

> من می‌کوشم تا زمین را از این شخص کج اندیش و ساقط شده از انسانیت، پاک کنم. تا این کلوخ، از میان دانه‌های گندم بیرون افتد.[۲]

وقتی در جامعه، ریشه‌های سلطه و ظلم و زور بشری، کنده شود، به طور

---

۱. «اللهّمَ إنَّك تعلُم انّه لم يكن الّذي كانَ منّا منافسةً في سلطانٍ ولا التماسَ شيءٍ من فضولِ الحُطام و لكنْ لنردّ المعالمَ منْ دينك و نُظهرَ الاصلاحَ في بلادك فيأمنَ المظلومونَ من عبادك و تُقامُ المعطّلةُ من حدودِك» همان، خطبه ۱۳۱، ص۲٤۸؛ مغریزی، *النزاع و التخاصم بین بنی‌امیة و بنی‌هاشم*، ص٤۳.

۲. «وساجهد في ان اطهرالارض من هذا الشخص المعكوس...» *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ٤٥؛ محمدباقر محمودی، همان، ج ٤، ص۳٦.

قهری خرابی‌ها، کم کاری‌ها و بی‌نظمی‌ها، رو به اصلاح رفته و استعدادها در پرتو امنیت شکوفا شده و کشور ساخته می‌شود. حضرت علی‌علیه‌السلام، در سخنی دیگر در خصوص نقش اصلاحی جهاد می‌فرماید:[۱] ... خداوند جهاد را بر مؤمنان واجب کرد و آن را امری بزرگ و ارزشمند شمرده و برای اسلام و جامعه مسلمین یار و یاور قرار داده است. به خدا سوگند که دنیا و دین اصلاح نمی‌شود مگر به جهاد در راه خدا.

۴. کسب عزّت

دین مقدّس اسلام، خواهان عزت و آبروی مسلمانان در برابر بیگانگان است؛ به همین دلیل به پیروانش فرمان می‌دهد، که چنان که مورد تهدید و یورش متجاوزان قرار گرفتید و حیثیت دین شما به مخاطره افتاد، به جهاد که «رمز عزّت»[۲] است، متوسّل شوید.

حضرت علی‌علیه‌السلام، جهاد را موجب سربلندی اسلام و عزت مسلمانان و ترک آن را ذلّت و خواری معرفی می‌کند. ذلّتی که روزگار را بر انسان، ننگین و سیاه می‌کند، حضرت در خطبه ۱۱۰ نهج‌البلاغه می‌فرماید:

---

۱. «اِنَّ اللهَ فرضَ الجهادَ و عظَّمَهُ و جَعَله نَصْرهُ و ناصِرَه والله ما صَلحت دنیاً و لا دین الّابه» محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی*، بی‌جا، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷، سوم، ج۵، ص۸؛ شیخ‌مفید، *الارشاد*، همان، ج۱، ص۲۵۱؛ مجلسی، همان، ج۳۲، ص۱۱۶؛ شیخ حر عاملی، *وسایل الشیعه*، ج۱۱، ص۹.

۲. در حدیثی از رسول خدا آمده است: «ذروة سنام الاسلام الجهاد فی سبیل الله...». اوج مسلمانی جهاد در راه خدا است. احمدبن‌حنبل، همان، ج۵، ص۲۳۵؛ طبرانی، *معجم الکبیر*، همان، ج۸، ص۲۲۴؛ جلال‌الدین سیوطی، *الجامع الصغیر*، ج۱، ص۶۶۳.

بهترین وسیله‌ی تقرب به خدا، ایمان به خدا و فرستاده‌ی اوست و (سپس) جهاد و جنگیدن در راه او که سبب سربلندی اسلام است.[1]

در حدیث دیگری می‌فرماید:

خداوند ایمان را، برای پاکی از شرک واجب قرار داده است و جهاد را به جهت حفظ عزت و شرف اسلام واجب کرده است.[2]

وقتی خبر تهاجم سربازان معاویه به شهر انبار و سستی مردم به امام علیه‌السلام ابلاغ شد حضرت فرمود:

کسی که جهاد را ترک کند، خداوند لباس ذلّت و خواری به او پوشانیده و او را در بلاها غرق می‌سازد و کوچک و ذلیل می‌گرداند... من شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با شامیان دعوت کردم و گفتم پیش از آن‌که با شما بجنگند، با آنان نبرد کنید. به خدا سوگند هر ملّتی که درون خانه خود مورد هجوم قرار گیرد ذلیل خواهد شد. اما شما سستی به خرج دادید و خواری و ذلت را پذیرفتید تا آنجا که دشمن پی‌درپی به شما حمله کرد و سرزمین‌های شما را تصرف نمود.»[3]

همه این تعابیر، نشان‌گر این است که جهاد با دشمنان دین، عزّت و سربلندی را برای اسلام و مسلمین به همراه دارد و ترک جهاد و سستی و تنبلی در مبارزه با دشمن، موجبات ذلّت و خواری و سرافکندگی را در پی خواهد داشت.

---

۱. «انّ افضل ما توسّل به المتوسلون الي الله (سبحانه و تعالي) الايمان به وبرسوله و الجهاد في سبيله، فانّه ذروة الاسلام» *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ۱۱۰، ص۲۱۰؛ ابن‌شعبه حرانی، *تحف العقول*، ص۱٤۹؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج٧٤، ص۲۸۹ـ ۲۹۰.

۲. «فَرَضَ اللهُ الایمانَ تطهیراً من الشرک و... و الجهادَ عزاً لِلْاِسلامِ» همان، حکمت ۲۵۲، ص٦۸۲. و قاضی ابن‌البراج، *المهذب*، ج۱، ص۵. شیخ حرعاملی، همان، ج۱، ص۲۲ و محمدباقر مجلسی، همان، ج٦، ص۱۱۰.

۳. همان، خطبه‌ی ۲۷، ص٧٤؛ قاضی ابن‌البراج، همان، ج۱، ص۳۲۳؛ کلینی، همان، ج۵، ص۵؛ شیخ‌مفید، *الارشاد*، همان، ج۱، ص۲۸۱.

حضرت علی‌علیه‌السلام در بحبوحه‌ی جنگ نیز یاران خویش را به کسب عزّت و سربلندی دعوت می‌کرد. در جنگ صفیّن، هنگامی که معاویه با استفاده از فرصت، آب را تصرف کرد و راه دسترسی علی‌علیه‌السلام و لشکریانش را به آب بست، حضرت در جملاتی حماسی و غرورانگیز یاران خویش را به جنگ با دشمن و کسب عزّت فراخواند.

حضرت فرمود:

> شامیان با بستن آب، شما را به پیکار دعوت کرده‌اند. اکنون بر سر دو راهی قرار دارید؛ یا به ذلت و خواری بر جای بنشینید و یا شمشیرها را از خون آنها سیراب سازید تا از آب سیراب شوید. پس بدانید که مرگ در زندگی همراه با شکست و زندگی جاویدان در مرگ پیروزمندانه‌ی شما است.[1]

۵. احیاء حق و برپایی عدالت

جنگ و جهاد از منظر امام علی‌علیه‌السلام، در حقیقت برای احیاء حق، نشان دادن مسیر حق و حقیقت و برپایی عدالت می‌باشد.

«یعقوبی» می‌نویسد:

> بعد از آن‌که حضرت علی‌علیه‌السلام، جریر بن عبدالله بجلّی را از حکومت همدان عزل کرد، جریر به علی‌علیه‌السلام گفت: مرا نزد معاویه بفرست، چرا که بیشتر همراهان او قبیله‌ی من هستند و شاید من آنها را بر اطاعت تو فراهم سازم. مالک اشتر، مخالف فرستادن جریر بود. حضرت فرمود: بگذار برود اگر صداقت ورزید از کسانی خواهد بود که امانت

---

۱. «... وَ قَدِ اسْتَطْعَمُوكمُ الْقِتَالَ حَيْثُ مَنَعُوكمُ الْمَاءَ فَأَقِرُّوا عَلَي مَذَلَّةٍ وَ تَأْخِيرِ مَحَلَّةٍ أَوْ رَوُّوا السُّيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرْوَوْا مِنَ الْمَاءِ فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكمْ مَقْهُورِينَ وَ الْحَيَاةُ فِي مَوْتِكمْ قَاهِرِينَ» ابن‌ابی‌الحدید، همان، ج۳، ص۲٤٤؛ *نهج البلاغه*، همان، خطبه ۵۱، ص۱۰۲.

خود را به انجام رسانده... سپس فرمود: افسوس بر ایشان! به خدا سوگند ایشان را نخواسته‌ام مگر برای بپا داشتن حق، و جز من ایشان را نمی‌خواهد، مگر در راه باطل.[1]

در سال ٣٦ هجری در منطقه‌ی «ذی قار»[2]، به هنگام عزیمت به شهر بصره، جهت قتال با ناکثین، ابن‌عبّاس به خدمت حضرت رسید، در حالی که حضرت مشغول وصله زدن به کفش خود بود؛ ابن‌عبّاس می‌گوید:

حضرت وقتی مرا دید فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟ گفتم: ارزشی ندارد. فرمود: به خدا سوگند همین کفش بی‌ارزش، نزد من از حکومت بر شما، محبوب‌تر است، مگر این‌که حقّی را با آن به پا دارم یا باطلی را دفع نمایم.[3] آنگاه حضرت از خیمه بیرون آمد و خطبه خواند و فرمود: به خدا سوگند من از پیشتازان لشکر اسلام بودم، تا آن‌جا که صفوف کفر و شرک تارومار شد، هرگز ناتوان نشدم و نترسیدم، هم اکنون نیز همان راه را می‌روم، پرده‌ی باطل را می‌شکافم تا حق را از پهلوی آن بیرون آورم![4]

شبهه‌ی مشروعیت جنگ‌های امام علی علیه‌السلام

برخی، مشروعیت جنگ‌های امام علی علیه‌السلام را زیر سؤال می‌برند و معتقد هستند: این جنگ‌ها با اهل قبله (مسلمانان) بوده و از مشروعیت برخوردار نیستند؛ حال آن‌که در این جنگ‌ها، افراد بسیاری بی‌گناه کشته شدند.

پاسخ: در رابطه با مشروعیت و علّت جنگ‌های حضرت علی علیه‌السلام با مسلمانان،

---

١. فوالله ما اردتهم الا علي اقامه حق ولايريد هم غيري الا علي باطل» ابن‌واضع یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه‌ی محمدابراهیم آیتی، ج٢، ص٨٣؛ محمدباقر محمودی، همان، ج١، ص٤٣٣.

٢. منطقه‌ای نزدیک کوفه و بین کوفه و واسط، ر.ک: یاقوت حموی، *معجم البلدان*، ج٤، ص٢٩٣.

٣. «والله لهي احب الي من امرتكم و الا ان اقيم حقا او ادفع باطلا». شیخ‌مفید، *الارشاد*، همان، ج١، ص٢٤١؛ *نهج البلاغه*، همان، خطبه ٣٣، ص٨٤؛ ابن شهرآشوب مازندرانی، همان، ج١، ص٣٧٠.

٤. *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ٣٣، ص٨٤.

وحقانیّت آن حضرت، علاوه بر روایات متعددی که از رسول خداﷺ، در این زمینه وارد شده و در این روایات، به حقانیت امام علی‌ؑ اشاره شده است،[1] عنوان «باغی» و «محارب» را نیز بر دشمنان آن حضرت تطبیق می‌کند؛ چرا که حکومت امام علی‌ؑ، با بیعت مردم شکل گرفته بود و هر گونه مخالفت و سرکشی و عناد، خروج از اطاعت آن حضرت و یاغی شدن را در پی داشته است. بزرگان اهل سنت نیز، اعتراف کرده‌اند که حق، با علی‌ؑ بوده است[2]؛ علاوه بر این، حضرت علی‌ؑ با تأخیر انداختن جنگ‌ها و اتمام حجّت با دشمن، راه هر اعتراض را در این زمینه بستند.

دلائل مشروعیت جنگ‌های امام علی‌ؑ

الف: روایات پیامبرﷺ

یکی از ملاک‌های تفکیک حق از باطل، تعیین جبهه‌ی حق، از سوی پیامبر اکرمﷺ به عنوان امین وحی الهی است، و همه‌ی مسلمانان به عنوان حجت و دلیل معتبر پذیرفته‌اند.[3] با نگاهی به تاریخ و منابع حدیثی، شاهد روایات متعدّدی از پیامبرﷺ، هستیم که به حقانیّت امام علی‌ؑ اشاره دارند. این روایات، هم در منابع شیعی و هم در منابع اهل سنت ذکر شده‌اند و به دو دسته

---

۱. این روایات در ادامه ذکر خواهد شد.

۲.عبدالقاهر بغدادی می‌نویسد: اهل سنت، علی را در جنگ‌هایش در بصره، صفین و نهروان تایید می‌کنند. الفرق بین الفرق، ص ٣٤٢. و رک: ابن حجر، فتح الباری، ج١٢، ص٢٦٦.

۳. قال رسول‌الله: «أنا رسول‌اللّه الیکم، و حجة اللّه علیکم». قاضی عبدالجبار، *تثبیت دلائل النبوه*، ج ۱، ص۲۱۲.

تقسیم می‌شوند: ۱. بعضی از روایات به صورت مطلق، به حقانیّت حضرت اشاره دارند؛ مانند روایات ذیل که از طریق عامه و خاصه از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، نقل شده‌اند:

«**عليّ مع الحقّ و الحقّ مع علي يدور حيثما دار.**»[1] علی با حق و حق با علی است هر کجا او باشد حق به آن سو می‌گراید.

در برخی از منابع این حدیث به این صورت ذکر شده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

عَلِي مع الْحَقُّ والْحَقّ مع عليّ لَا يَفْتَرقَانِ حَتَّي يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْض[2] علی با حق و حق با علی است و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این روایت به تساوی حضرت با حق در تمام لحظات تأکید شده است.

و در روایتی دیگر قریب به این مضمون آمده است:

علي مع القرآن و القران مع علي[3] علی با قرآن و قرآن با علی است.

و در روایت دیگری که در قالب دعا از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده، آن حضرت از خداوند می‌خواهد که دوستان امام را دوست بدارد و دشمنانش را دشمن و

---

۱. فضل‌بن‌حسن، طبرسی، *اعلام الوری*، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۰، سوم، ج۲، ص۳۵۰؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج۱۰، ص٤۳۲؛ میرحامدحسین لکهنوی، *عبقات الانوار*، ج١٤، ص٥٠٠؛ ابوجعفر اسکافی، همان، ص٤٦؛ ابن‌ابی‌الحدید، همان، ج۲، ص۲۹۷؛ ابن شهرآشوب مازندرانی، همان، ج۳، ص٦١.

۲. ابوجعفر اسکافی، همان، ص۱۱۹؛ خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، ج۱، ص۲۵۵؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج۳۸، ص۲۸؛ ابن‌عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج٤۲، ص٤٤۹؛ شیخ‌صدوق، *الامالی*، ص۸۹.

۳. ابوجعفر اسکافی، همان، ص٤٦؛ سلیمان‌بن‌احمد طبرانی، *المعجم الصغیر*، ج۱، ص۲۵۵؛ شیخ مفید، *الجمل*، همان، ص٤١٨.

کمک کنندگانش را یاری دهد و عنایت و توجه خود را از کسانی که از یاری وی دست برمی‌دارند، قطع کند.[۱]

از زبیر بن عوام روایت شده است:

> از پیامبر خداﷺ شنیدم که فرمود: حق با علیؑ است و علیؑ با حق است هر کس از علیؑ اطاعت کند، هدایت می‌یابد و هر کس از او نافرمانی کند، به نابودی کشیده می‌شود و هر که او را دوست بدارد، سعادتمند می‌شود و هر کس او را دشمن بدارد، بدبخت می‌شود.[۲]

روایات حقانیت علیؑ (هم در منابع روایی اهل سنت و هم منابع روایی شیعه) به حدی زیاد است که اگر جمع‌آوری شود کتاب بسیار مفصلی خواهد شد؛ بنابراین به همین موارد اکتفا می‌شود.

۲. قسم دوم از روایات پیامبرﷺ، در خصوص جنگ و قتال با حضرت علیؑ است که از روایات پیشین، خاص‌تر و شفاف‌تر است. روایات فراوانی از پیامبرﷺ گزارش شده که در آن‌ها جنگ با حضرت علیؑ، جنگ با پیامبر وجنگ با خدا توصیف شده است. پیامبرﷺ فرمود:

يَا عَلِيُّ حَرْبُك حَرْبِي وَ حَرْبِي حَرْبُ اللَّه[۳] یا علی جنگ با تو، جنگ با من

---

۱. «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» احمدبن‌حنبل، همان، ج۱، ص۱۱۸ و ۱۱۹؛ احمدبن‌علی طبرسی، *الاحتجاج*، ج۱، ص۷٤ ؛ شیخ‌مفید، *الارشاد*، همان، ج۱، ص۱۷٦؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج۲۱، ص۲۳۹؛ محمدبن‌یوسف صالحی شامی، *سبل الهدی*، ج۱۱، ص۲۹٤.

۲. «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ، صيَقُولُ: الْحَقُّ مَعَ عَلِيّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ مَنْ أَطَاعَ عَلِيّاً رَشَدَ وَ مَنْ عَصَي عَلِيّاً فَسَدَ وَ مَنْ أَحَبَّهُ سَعِدَ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ شَقِي...» احمدبن‌علی طبرسی، همان، ج۱، ص۸۸؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج۲۹، ص۹۹.

۳. محمدباقر مجلسی، همان، ج۳٦، ص۳٤۸؛ شیخ صدوق، الامالی، همان، ص٥٦۱.

است و جنگ با من، جنگ با خداست.

در روایت دیگر رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

...**حربك يا علي حربي و سلمك يا علي سلمي**[1] یا علی جنگ با تو جنگ با من، و صلح با تو صلح با من است.

پیامبر در روایتی جنگ کنندگان با حضرت علی علیه‌السلام، پس از وفات خود را، از اصحاب آتش شمرده است.[2]

از جمله روایات خاص، شفاف و پیش‌گویانه‌ی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، روایت مربوط به جهادهای سه‌گانه‌ی حضرت علی علیه‌السلام، با به ظاهر مسلمانان و تعیین نام‌های آنان به اسامی «ناکثان» و «مارقان» و «قاسطان» است که جای هیچ‌گونه شبهه‌ای، در حق بودن جبهه‌ی امام و باطل بودن دشمنان وی باقی نمی‌گذارد.[3]

پیامبر در روایتی خطاب به «ام‌سلمه» همسر خویش ـ اسامی مخالفان و جنگ کنندگان با حضرت را چنین معرفی می‌کند:

يا امّسلمه! هذا (علي) والله، قاتل القاسطين و الناكثين والمارقين بعدي[4]

...ای ام‌سلمه! به خدا قسم علی علیه‌السلام پس از من، قاتل قاسطین و ناکثین و مارقین خواهد بود.

---

۱. شیخ‌طوسی، *امالی*، قم، دار الثقافه، ١٤١٤، ص١٤٩ و ابن‌ابی‌الحدید، همان، ج۲، ص۲۹۷.

۲. شیخ‌طوسی، *امالی*، همان، ص٣٦٤؛ فرات کوفی، *تفسیر فرات*، ص٤٧٧؛ مجلسی، همان، ج۲۷، ص۲۰۳.

۳. «یا علی، ستقاتلک الفئة الباغیة و انت علی الحق فمن لم ینصرک یومئذ فلیس منی» ابن‌عساکر، همان، ج٤٢، ص٤٧٣ وعلاءالدین متقی هندی، *کنز العمال*، ج۱۱، ص۲۱؛ علی‌بن عیسی‌اربلی، کشف الغمه، ج۱، ص١٢٦.

٤. علاءالدین متقی هندی، پیشن، ج۱۳، ص۱۱۰؛ ابن‌کثیر، اسماعیل، البدایة و النهایة، ج۷، ص۳۳۹.

در روایت دیگری، پیامبرﷺ، خصوصیات بیش‌تری از اسامی دشمنان حضرت ارایه می‌دهد و در پاسخ سؤال ام‌سلمه، که این سه گروه مخالف کیستند؟ فرمودند:

«ناکثان»! کسانی هستند که در مدینه با حضرت بیعت می‌کنند؛ امّا در بصره آن را می‌شکنند. «قاسطان»؛ معاویه و اصحابش در شام هستند. وامّا «مارقان»؛ اصحاب نهروان هستند.[۱]

روایات بسیار زیادی به این مضمون از دیگر صحابه‌ی بزرگ مانند: «عمّاریاسر» و «ابوایّوب انصاری»، گزارش شده است، که تفصیل آن را باید در جای خود دنبال کرد.[۲]

ب: صدق عنوان «باغی» و «محارب»، بر دشمنان حضرت علی‌علیه‌السلام

دومین دلیل بر مشروعیت جنگ‌های امام‌علیه‌السلام، صدق عنوان «باغی» و «محارب»، به هر سه گروه مخالف و جنگ طلب است. «بغی» در لغت به معنای ظلم و ستم و تجاوز کردن از حد،[۳] و «باغی» اسم فاعل از ریشه بغی، به معنای تجاوزگر و ستم‌کار می‌باشد. از نظر فقهی و حقوقی، «بغی» به معنای خروج بر امام عادل و برافراشتن پرچم مخالفت با حاکمیت مشروع است و به کسانی که به

۱. شیخ‌صدوق، *امالی*، پیشین، ص٤٦٤؛ شیخ‌طوسی، *امالی*، همان، ص٤٢٥؛ احمدبن‌علی طبرسی، احتجاج، همان، ج ۱، ص٤٦٢.

۲. ر.ک:محمدبن‌عبدالله الحاکم النیشابوری، *المستدرک علی الصحیحن*، ج۳، ص۱۵۰؛ ابن‌عساکر، همان، ج٤٢، ص٤٧٢؛ ابن ابی‌الحدید، همان، ج۸، ص۲۱.

۳. ابن‌منظور، همان، ج١٤، ص٧٨؛ سید غلامرضا خسروی حسینی، *ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن*، ج ۱، ص٢٩٦.

این کار اقدام می‌کنند «باغی» می‌گویند.[۱]

واژه‌ی «محارب» نیز از ریشه‌ی «حرب» و معنای لغوی آن، نقیض «سِلم»، به معنای آشتی است.[۲] و از نظر اصطلاحی بدین معنا آمده است: کسی که سلاح خود را برای ترساندن مردم و به منظور ایجاد فساد در زمین، چه در خشکی و چه در دریا؛ چه در شهر یا بیرون شهر؛ چه شب و چه روز؛ برهنه و یا آماده کند.[۳]

حکومت حضرت علی علیه‌السلام، با بیعت مردم تشکیل شد و یک حکومت کاملاً الهی و مردمی بود و هرگونه مخالفت و بر افراشتن پرچم، سرکشی و عناد، و کشیدن شمشیر بر علیه آن حضرت و سایر مسلمانان، در واقع خارج شدن از اطاعت آن حضرت و صادق بودن عنوان «باغی» و «محارب» خواهد بود. عمّار یاسر صحابی بزرگ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ قبل از جنگ صفین، در کوفه خطبه‌ای خواند و کوفیان را تحریک کرد تا به علی علیه‌السلام بپیوندند. وی در این خطبه (که به گوشه‌هایی از آن اشاره می‌شود) پس از اشاره به آیه‌ی ۹ سوره‌ی حجرات، که می‌فرماید: «و هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آن‌ها را آشتی دهید؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه

---

۱. محقق‌کرکی، جامع‌المقاصد، ج۳، ص۴۸۲؛ شیخ‌طوسی، *الرسایل العشر*، ص۲۴۴؛ حسن‌بن‌یوسف حلی (علامه حلی،) *قواعد الاحکام*، همان، ج۱، ص۵۲۲.

۲. ابن‌منظور، همان، ج۱، ص۳۰۲؛ خلیل بن احمد فراهیدی، *العین*، دوم، ج۳، ص۲۱۳.

۳. محقق‌حلّی، *شرائع الاسلام*، ج۴، ص۹۵۸ـ ۹۵۹؛ محمدحسن نجفی، *جواهر الکلام*، ج۴۱، ص۵۶۴؛ حسن‌بن‌یوسف حلّی (علامه حلی،) *تحریر الاحکام*، ج۲، ص۲۳۳.

متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد،[۱] گفتند:

> حرکت کنید و ببینید چه کسی سزاوار یاری و نصرت است... و اگر گروهی بر گروه دیگر بغی و ستم کرد و شما گروه ستم کار (باغیه) را شناختید، به دستور قرآن عمل کنید.

وقتی مردم این سخن (منصفانه‌ی) عمار را شنیدند، به او گفتند: شما که صحابه‌ی بزرگوار رسول خدایی، ما تو را به حقّ خدا و رسول سوگند می‌دهیم و از تو می‌پرسیم: «**هل سمعت رسول الله ﷺ یذکر هذه الفئة؟**» آیا رسول خدا ﷺ این گروه (ستم‌کار) را به شما معرفی نکرد؟ عمّار گفت: شهادت می‌دهم که پیامبر خدا ﷺ، ما را به جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین امرکرد و از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «علی با حق است و حق با علی است و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در روز قیامت در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.»[۲] مردم سخن عمّار را پذیرفتند و دعوت او را اجابت کردند.

صدق عنوان «باغی» و «محارب» بر ناکثان (طلحه و زبیر و...)، روشن است؛ چرا که آنان با نقض بیعت خود و تشکیل گروه‌های مخالف مسلّح و با تسخیر شهر بصره و کشتن مأموران حکومتی حضرت، راه بغی و طغیان و جنگ با حکومت مشروع وقت را پیش گرفتند. در منابع تاریخی آمده است: ناکثین پس

---

۱. «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَي الْأُخْري فَقاتِلُوا الَّتي تَبْغي حَتَّي تَفيءَ إِلي أَمْرِ اللَّه» حجرات/ ۹

۲. «اشهد انّ رسول الله(ص) امرنا بقتال الناکثین و القاسطین و امرنا بقتال المارقین من اهل النهروان و سمعنا رسول الله(ص) یقول علي مع الحق و الحق مع علي لا یفترقان حتي یرد علي الحوض یوم القیامة» ابوجعفراسکافی، همان، ص۱۱۸ـ ۱۱۹.

از ورود به بصره با عثمان‌بن‌حنیف درگیر شده و بسیاری از یاران او راکشتند و زخمی‌ها، هر دو طرف بسیار بود.[۱] در مسجد بصره یا اطراف آن ٤٠ نفر از مخالفان طلحه و زبیر که بر علیه آنها دست به اقدام زده بودند، به قتل رسیدند.[۲] آن‌ها عثمان بن حنیف را تحت شکنجه قرار دادند و او را از بصره بیرون کردند؛[۳] سپس بیت‌المال را غارت کرده و هر چه در آن بود ربودند.[٤] حکیم بن جبله، پس از دستگیری عثمان بن حنیف، با ۳۰۰ نفر از قبیله‌ی عبد القیس قیام کردند و همگی آنها به دست ناکثین به قتل رسیدند.[٥]

معاویه نیز با رد درخواست کناره‌گیری از حکومت شام و تبلیغات وسیع بر علیه علی علیه‌السلام، وجمع آوری نیرو بر علیه آن حضرت، عملاً عنوان باغی و محارب گرفت. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد معاویه، فرموده بود: اگر **معاویة بن ابي‌سفیان** را بر منبر دیدید، گردن او را بزنید. «فاضربوا عنقه».[٦] در برخی روایات به جای «فاضربوا عنقه»، «فاقتلوه» دارد.[۷] یعنی او را بکشید.

این روایت‌ها عدم صلاحیت معاویه را برای تصدّی مقام موعظه وتبلیغ و

---

۱. محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۲۳۷۸.

۲. ر.ک: محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۲۳۸۰.

۳. ر.ک: شیخ‌مفید، الجمل، همان، ص۲۸۱، ۲۸۲؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۲۳۸۰.

٤. ابن‌واضح یعقوبی، همان، ج۲، ص۷۹.

٥. ر.ک: ابن‌ابی‌الحدید، همان، ج۹، ص۳۲۱ و ۳۲۲.

٦. «إذا رأيتم معاوية بن أبي سفيان يخطب علي المنبر (علي منبري) فاضربوا عنقه» احمدبن‌یحیی بلاذری، *انساب الاشراف*، ج٥، ص۱۳۰ ومحمد باقر مجلسی، همان، ج۳۳، ص۱۸٦؛ نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۲۱٦؛ ابن‌ابی‌الحدید، همان، ج٤، ص۳۳.

۷. محمدباقر مجلسی، همان، ج۳۳، ص۱۸٦؛ حسن‌بن‌یوسف حلّی (علامه حلی،) *نهج الحق*، ص۳۰۹؛ ابن‌ابی‌الحدید، همان، ج۱٥، ص۱۷٦؛ نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۲۱٦.

خلافت ثابت می‌کند. همچنین در روایتی رسول خدا ﷺ فرمودند:

«**یا عمّار! تقتلك الفئة الباغية**»[۱] ای عمار گروه باغی ستمکار تو را خواهند کشت؛ طبق بیان شیعه و اهل‌سنت، این روایت از اخبار غیبی رسول خداست که تصریح در ستم‌کاری معاویه دارد.[۲] چرا که عمار در جنگ صفین و توسط لشکریان معاویه کشته شد.

این حدیث حتی از منظر اهل سنت از متقن‌ترین و صحیح‌ترین احادیث می‌باشد، که معاویه نتوانسته آن را انکار کند.[۳] معاویه پس از کشته شدن عمّار، علی علیه‌السلام را قاتل او معرفی کرد و گفت: «**انما قتله الذین جاءوا به**»[٤] کسانی او را کشتند که او را به میدان آوردند؛ چون علی او را به میدان رزم آورده بود پس او باعث قتلش شده است. در پاسخ به این مغالطه‌ی معاویه بیان شد که اگر علی علیه‌السلام قاتل عمّار است، پس قاتل حمزه سیدالشهدا، نیز رسول خداست؛ چرا که رسول خدا ﷺ او را به میدان نبرد آورده بود.[۵]

شهادت عمار در جنگ صفین، برای بسیاری از افراد، حقیقت را روشن کرد و آنها به حقانیت علی علیه‌السلام، پی بردند. از فرزند خزیمة بن ثابت روایت شده

---

۱. ابوحنیفه دینوری، *اخبارالطوال*، ترجمه‌ی محمود مهدوی‌دامغانی، ص۱۸٤؛ احمدبن‌یحیی بلاذری، همان، ج۱، ص۱٦۸؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج۱۸، ص۱٤۲؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۲۵۵۲.

۲. ر.ک: محمد عبدالرئوف المناوی، *فیض‌القدیر*، ج٦، ص٤۷٤.

۳. ر.ک: همان، ص٤۷٤.

٤. مطّهربن‌طاهرمقدسی، *البدء و التاریخ*، ترجمه‌ی محمدرضا شفیعی کدکنی، ج۲، ص۷٤۷؛ احمدبن‌یحیی بلاذری، همان، ج۱، ص۱٦۹؛ ابن‌قتیبه دینوری، همان، ج۱، ص۱٤٦؛ ابن‌اعثم کوفی، پشیین، ص٦٤۵.

۵. ابن‌اعثم کوفی، پشیین، ص٦٤۵.

است:

پدرم در جنگ صفین شمشیر نمی‌کشید و می‌گفت من نمی‌جنگم تا عمار کشته شود می‌خواهم ببینم چه کسی او را خواهد کشت؛ چرا که من از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که فرمود: عمار را گروه باغیه خواهند کشت. وقتی عمار کشته شد، خزیمة گفت: الان حقیقت برای من کاملاً روشن شد. سپس به جنگ رفت تا به شهادت رسید.[1]

در روایت دیگری نیز رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، شهادت عمّار را در جنگ اهل عراق و شام بیان می‌کند و می‌فرماید: «عمّار در جبهه‌ی حق خواهد بود.»[2] از عمار روایت شده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من فرمود: «ای عمار! تو به زودی پس از من همراه با علی علیه‌السلام، با دو گروه جنگ‌خواهی کرد: ناکثین و قاسطین؛ سپس گروه «باغیه» تو را خواهند کشت. عمار می‌گوید: عرض کردم: یا رسول الله! آیا رضایت خداوند و شما هم بر همین امر است؟ پیامبر فرمود: بله این امر مورد رضایت الهی و رضایت من است.»[3]

علاوه بر این؛ معاویه با سرپیچی از دستورات امام علی علیه‌السلام، به عنوان فردی یاغی و متمرّد شناخته می‌شد؛ حضرت علی علیه‌السلام تمامی کارگزاران عثمان را عزل

---

۱. احمدبن‌یحیی بلاذری، همان، ج۱، ص۱۷۰؛ ابن‌حجرعسقلانی، *الاصابه فی تمییز الصحابه*، ج۲، ص۲٤۰؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج۱۱، ص۵۰۹؛ ابوالفرج حلبی شافعی، *السیرة الحلبیة*، ج۲، ص۱۰۱.

۲. ر.ک: نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۳۳۵.

۳. «يَا عَمَّارُ إِنَّك سَتُقَاتِلُ بَعْدِي مَعَ عَلِيٍّ صِنْفَيْنِ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ ثُمَّ يَقْتُلُك الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ لَيْسَ ذَلِك عَلَي رِضَا اللَّهِ وَ رِضَاك قَالَ نَعَمْ عَلَي رِضَا اللَّهِ وَ رِضَايِ» محمدباقرمجلسی، همان، ج۳۳، ص۱۹؛ سیدهاشم، بحرانی، *البرهان*، تهران، بنیاد بعثت، ۱٤۱٦، اول، ج۵، ص٤٤۸ و علی‌بن‌محمد خزازقمی، *کفایة الاثر*، ص۱۲۰.

کرده بود. از میان آنها تنها معاویه بود که سرپیچی کرد.[۱] ؛ سپس شامیان را بر علیه آن حضرت تحریک کرد و لشکری برای مبارزه با آن حضرت، تدارک دید.

امّا در خصوص علّت برخورد با خوارج به این نکته باید توجه شود که خوارج، دست به اقداماتی زدند که برخورد با آنها از طرف امام علیه السلام، واجب شد.

آن‌ها با تشکیل گروه‌هایی، به صورت رسمی، در مقابل امام علی علیه السلام قرار گرفتند. خوارج، تنها به اهانت نسبت به حضرت علی علیه السلام و تکفیر آن حضرت، بسنده نکردند، بلکه با تشکیل گروهی مسلح و انتخاب «عبدالله‌بن‌وهب» به عنوان رهبر خویش، با او بیعت کردند.[۲] و برای پیش برد اهداف خویش، در نهروان جمع شدند و با نامه‌نگاری و دعوت از گروه‌ها و اشخاص هم‌فکر خویش، دست به آشوب و بلوا زدند.[۳]

در یکی از این نامه‌ها، آمده است:

> ... از عبد الله‌بن‌وهب و... به هر کس از مؤمنان و مسلمانان بصره، که این نامه‌ی ما به دست ایشان برسد، درود بر شما... همانا اصحاب ما، کسانی را در فرمان خدا داور ساختند که به غیر آن‌چه کتاب خدا و سنّت پیامبر بود حکم کردند و به این جهت

---

۱. ر.ک: ابوحنیفه دینوری، همان، ص۱۷۷؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج۳، ص۲۳٤۸؛ ابن‌واضح یعقوبی، همان، ج۲، ص۸۹.

۲. ر.ک: محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۲۵۹٦؛ محمدبن‌علی‌بن‌طباطبا (الفخری)، *تاریخ فخری*، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، ص۹۱؛ مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ج۱، ص۷٦۳.

۳. ر.ک: محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۲۵۹۷ و ۲۵۹۸ و عزالدّین‌بن‌اثیر، همان، ج۱۰، ص۱۳٦، ۱۳۷؛ مطهربن‌طاهرمقدسی، همان، ج۲، ص۸۸٤؛ ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج۳، ص۲۵

کافر شدند و از راه راست منحرف گشتند. ما و ایشان از یک دیگر جدا شدیم و عهد و پیمان بر یک سو نهادیم، که خداوند خیانت‌کاران را دوست نمی‌دارد و ما کنار پل نهروان جمع شده‌ایم. شما هم به ما ملحق شوید که خدایتان رحمت کند و بتوانید بهره‌ی خود را از ثواب و پاداش الهی بگیرید.[1]

آن‌ها چون امام علی علیه‌السلام و شیعیان آن حضرت را، به دلیل پذیرش حکمت حکومت، کافر می‌دانستند؛ خونشان را حلال بر می‌شمردند و با این طرز فکر، دست به قتل‌های متعدد و فراوانی زدند. آنان حتّی به زنان و بچه‌ها نیز، رحم نکردند به طوری که «عبدالله بن خباب» و همسر حامله‌اش را سر بریدند و سه زن دیگر از قبیله‌ی طی را نیز، کشتند.[2]

امام علی علیه‌السلام که آماده می‌شد با معاویه جنگ کند، برای بررسی صحت اخبار مزبور، پیکی مخصوص به نام «حارث بن مرۀ عبدی» را به سوی آنان گسیل داشت. که برخلاف انتظار و برخلاف آداب جنگی، این سفیر حضرت نیز، به دست آنان به شهادت رسید.[3] با وجود این، حضرت با آنان مدارا کرد و از آنان خواست فقط قاتلان را تحویل دهند؛ تا حضرت آن‌ها را به مجازات قتل، قصاص کند. اما آن‌ها به این درخواست توجهی نکردند. و درجواب حضرت، همگی خود را قاتل معرفی کردند و گستاخانه تأکید نمودند که ما خون آنان و حتی شما را برای خود حلال می‌دانیم.[4]

با این اقدامات، رها کردن این گروه خطرناک و عازم شدن به جنگ با

---

۱. ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲٤۹.

۲. ر.ک: احمدبن‌حنبل، همان، ج۷، ص٤٥۲؛ محمدبن‌جریر طبری، ج۷، ص۸۱؛ علی‌بن‌حسین مسعودی، *مروج‌الذهب*، همان، ج۱، ص۷٦۳؛ ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲٥۱؛ مطهربن‌طاهر مقدسی، همان، ج۲، ص۸۸٤.

۳. ر.ک: محمدبن‌جریر طبری، ج۷، ص۸۲؛ عزالدّین ابن‌اثیر، همان، ج۱۰، ص۱٤۲ و ۱٤۳؛ ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲٥۲؛ ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۱۷٥.

٤. ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۱۷٥.

معاویه، زن و فرزندان مسلمان را با خطری جدّی مواجه می‌کرد.

در عین حال حضرت علی‌علیه‌السلام برای برگرداندن خوارج از عقاید نادرست و افراطی خویش، بارها پیک‌هایی را به سوی آنان فرستاد تا آنان را متقاعد کند که دست از اعمال نادرست خویش بردارند. حضرت، «ابن‌عباس» را نزد آنان فرستاد.[۱] بار دیگر، غلام خویش را به سوی آنان فرستاد و از او خواست علّت خروجشان را بپرسد، در حالی که او با آنان رفتار عادلانه دارد و سهمشان را از بیت‌المال می‌پردازد و به بزرگ و کوچکشان احترام می‌گذارد.[۲] خود آن حضرت بارها با خوارج صحبت نمود و با آن‌ها اتمام حجت کرد و به آنها امان داد.[۳]

حضرت علی‌علیه‌السلام، به محض مشاهده‌ی طغیان و شورش ناکثین و قاسطین و مارقین، جنگ و جهاد را آغاز نمی‌کرد، بلکه ابتدا می‌کوشید با راه‌کارهای گوناگون، پیمان شکنان و شورشیان را وادار به ترک سرکشی و تسلیم نماید.

در این رابطه علاوه بر مطالب پراکنده‌ای که پیش از این بیان شد، در فصل بعد مطالبی ذکر خواهد شد.

ج: اعترافات بزرگان اهل‌سنت

هر چند برخی از اهل‌سنّت، در مشروعیت جهاد حضرت با ناکثان، دچار تردید

---

۱. ر.ک: *نهج‌البلاغه*، نامه ۷۷؛ عزالدین ابن‌اثیر، همان، ج۱۰، ص۱۱۹؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۲۵۹۵؛ ابن‌واضح یعقوبی، همان، ج۲، ص۹٤.

۲. ر.ک: ابن‌اعثم کوفی، همان، ج٤، ص۲٦۱.

۳. ر.ک: محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۳٦۱۰؛ ابن‌اعثم کوفی، همان، ص۷٤۲؛ عزالدّین ابن‌اثیر، ج۱۰، ص۱٤۱.

و شبهه شدند،[۱] اما بزرگان اهل‌سنّت، حضرت را در جنگ‌هایش برحق و مصیب و مخالفانش را «باغی» و «یاغی» و اهل آتش، توصیف کرده‌اند. که می‌توان به ابوحنیفه، مالک‌بن‌انس، شافعی، قرطبی، اوزاعی، عبدالقادر جرجانی، ابن‌کثیر، ابن‌حجر، و دیگران اشاره کرد.

مناوی در کتاب فیض‌القدیر می‌نویسد:

> فقهاء حجاز و عراق، از هر دو گروه اهل حدیث و اهل رأی از جمله: مالک، شافعی، ابوحنیفه، و اوزاعی، و بسیاری از متکلّمین و مسلمانان معتقدند که علی علیه‌السلام در جنگ با اهل صفین بر حق بوده است، همان گونه که در برخورد با اصحاب جمل نیز محق بوده است و کسانی که با او جنگ کرده‌اند، ستم‌گرانی بوده‌اند که به او ظلم کرده‌اند.[۲]

قرطبی نیز می‌نویسد:

> نزد علمای مسلمین ثابت و مقرر شده که علی (رضی‌الله عنه) امام بوده است و هر کس بر او خروج کرد، باغی است و قتال (جنگ) با او واجب است تا به حق بازگردد و صلح را بپذیرد.[۳]

شبهه‌ی معاویه و خون‌خواهی عثمان

شبهه و سؤال دیگری در این جا مطرح است که چون برخی یاران علی علیه‌السلام

---

۱. ر.ک: به عنوان نمونه به ناصبی‌ها می‌توان اشاره کرد. محمدبن‌عبدالرئوف المناوی، همان، ج٤، ص٦١٣؛ شمس‌الدین محمدبن‌احمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج٤، ص١٧١؛ ابن‌حجر عسقلانی، *فتح الباری، فی شرح صحیح البخاری*، سیدحامد نقوی، خلاصه‌ی *عبقات‌الانوار*.

۲. محمد عبدالرئوف، همان، ص٤٧٤.

۳. یحیی قرطبی، *تفسیرالقرطبی*، ج١٦، ص٣١٨.

در قتل عثمان شرکت داشته‌اند سزاوار بود که علی‌علیه‌السلام، قاتلان عثمان را به معاویه بسپارد تا او آنها را قصاص کند. و به این وسیله از بروز جنگ جلوگیری کند؟!

در پاسخ باید گفت؛ معاویه نه تنها یاران علی‌علیه‌السلام، بلکه خود آن حضرت را نیز عامل قتل عثمان، معرفی می‌کرد[۱] و او تلاش داشت به این وسیله، اعمال خویش را توجیه کند و بهانه‌ای برای مخالفت با علی‌علیه‌السلام داشته باشد. بهانه‌ای که راه دست‌یابی او را به خلافت، هموار می‌کرد.

در این رابطه به چند نکته باید توجه شود:

۱. در زمان محاصره‌ی «دارالاماره»، عثمان توسط مخالفان، (که قریب ۲ ماه طول کشید)،[۲] معاویه با وجود قدرت لازم، به تقاضای کمک عثمان، هیچ توجهی نکرد؛[۳] او می‌دانست که در این شرایط اگر عثمان کشته شود، می‌تواند از کشتن او سود ببرد و از این شرایط به نفع خود استفاده کند. یعقوبی در این رابطه می‌نویسد: عثمان در خانه‌اش محاصره بود و بیش از همه طلحه و زبیر و عایشه، مردم را علیه او تحریک می‌کردند. پس به معاویه نوشت و از او خواست که با شتاب، نزد وی آید. معاویه با دوازده هزار نفر رهسپار مدینه شد، سپس به سپاهیانش گفت: در مرزهای شام بمانید تا من نزد امیرالمؤمنین بروم و از کار او، نیک آگاه گردم. معاویه نزد عثمان آمد و چون از شماره‌ی لشکر

---

۱. محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۲۵۱۹؛ نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۷۰ و، ص۷۳.

۲. ر.ک: محمدبن‌جریرطبری، ج۹، ص۳۷۸۹.

۳. ر.ک: احمدبن‌یحیی بلاذری، *انساب‌الاشراف*، همان، ج۲، ص۲۸۷؛ ابن‌واضح یعقوبی، همان، ج۲، ص۷۲؛ ابن‌اعثم کوفی، همان، ص۵٤۸.

پرسید، گفت: آمده‌ام که رأی تو را بدانم و آن‌گاه نزد آنان بازگردم و ایشان را به مدینه آورم. عثمان گفت: نه به خدا قسم! لیکن تو خواستی که من کشته شوم سپس بگویی که منم صاحب خون، برگرد و مردم را نزد من برسان. معاویه بازگشت و به سوی او برنگشت تا کشته شد.[۱]

۲. ادّعای مشارکت حضرت علی علیه‌السلام در قتل عثمان، سخن ناحقّی بود که از طرف معاویه بیان می‌شد. در حالی که حضرت علی علیه‌السلام، سخت مخالف کشته شدن عثمان بود. آن حضرت کشته شدن عثمان را، مساوی با باز شدن درهای فتنه، قلمداد کرده بود و در عمل برای کشته نشدن عثمان، تلاش‌های فراوانی نمود.[۲]

۳. نکته‌ی بعد آن که اصل، تقاضای تحویل قاتلان عثمان به معاویه نیز، فاقد مشروعیّت و اعتبار است. زیرا اوّلاً: اگر قرار بر خون‌خواهی و محاکمه‌ی قاتلان باشد، با وجود خلیفه‌ی مشروع الهی و مردمی و همچنین اولیای دم، نوبت به معاویه نمی‌رسد. عثمان، فرزندانی داشت و آن‌ها ولیّ‌دم پدرشان بودند. این موضوع ارتباطی به معاویه نداشت، علاوه بر این؛ اگر به فرض هم بپذیریم که علی علیه‌السلام می‌توانست قاتلان عثمان را به معاویه تحویل دهد، این کار، نوعی مشروعیت بخشیدن و رسمیت دادن حکومت وی در شام محسوب می‌شد؛ در حالی که وی یک حاکم مخلوع و معزول از طرف علی علیه‌السلام بود، که حکم یاغی پیدا کرده بود. حضرت علی علیه‌السلام فرموده بود: ... راه قانونی حل این مسأله این است که: نخست معاویه اعلام تبعیت کند و بیعت کند، سپس اگر ادعایی دارد،

---

۱. ابن‌واضح یعقوبی، همان، ج۲، ص۷۲.

۲. ر.ک: محمدبن‌جریر طبری، همان، ج۶، ص۲۲۱۳؛ *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ۱۶۴.

در دادگاه مطرح کند.[1]

امّا چرا آن حضرت، خود اقدام به محاکمه‌ی قاتلان عثمان نکرد؟ همان‌گونه که از تاریخ و از کلمات امام بر می‌آید،[2] قاتل عثمان شخص واحدی نبود، بلکه وی در جریان یک انقلاب کشته شد که در آن، افراد زیادی از مردم مدینه و سایر شهرها حضور داشتند.[3]

دینوری می‌نویسد:

«محمّدبن‌ابی‌بکر، عثمان را گرفت و وی را به پشت بر زمین زد، و روی سینه‌اش نشست، ریش عثمان را گرفت و گفت: نعثل ! معاویه به کمک تو نیامد، همچنین، ابن‌عامر و ابن‌ابی‌سرح. عثمان به محمدبن‌ابی‌بکر گفت: اگر پدرت مرا در این وضعیت می‌دید، بر من گریه می‌کرد. محمد با شنیدن این سخنان، عثمان را رها کرد و از خانه‌ی وی بیرون رفت... مردی از کوفه به عثمان نزدیک شد و با نیزه بزرگی که در دست داشت کتف عثمان را زخمی کرد، به طوری که خون فوران کرد و مقداری از آن بر قرآن ریخت، فردی دیگر، با پا ضربه‌ای محکم به عثمان زد و دیگری با شمشیری که در دست داشت ضربه‌ای بر عثمان فرود آورد و عثمان در اثر این ضربه از هوش رفت. زنان ناله و شیون کردند، پس از مدتی مقداری آب بر صورت عثمان پاشیدند و وی به هوش آمد.

محمد وارد شد و به عثمان گفت: نعثل! دین خدا را تغییر داده‌ای! مردی از مصر وارد جایگاه عثمان شد و ریش وی را گرفت و یک مشت از ریش عثمان را کند! شمشیرش

---

١. *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ٦٤؛ احمدبن‌علی طبرسی، *الاحتجاج*، همان، ج١، ص١٨؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج٣٢، ص٥٧٠؛ میرحامدحسین لکهنوی، همان، ج٣، ص٢٤٠.

٢. *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ١٦٤، نامه٩؛ علی‌بن‌حسین مسعودی، *مروّج الذهب*، همان ج١، ص٧٠٣.

٣. محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص٢٢٥٠؛ ابن‌مسکویه، *تجارب‌الأمم*، مترجم ابوالقاسم امامی، ج١، ص٣٩٥ ـ ٣٩٦؛ عزالدّین ابن‌اثیر، همان، ج٩، ص٢٥٩؛ علی‌بن‌حسین مسعودی، *مروّج الذهب*، همان ج١، ص٧٠٠ ـ ٧٠١ ؛ ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص٦٧ ـ ٦٨.

را از غلاف بیرون کشید و گفت: کار او را به عهده‌ی من بگذارید، مرد شمشیرش را بالا برد، عثمان دستش را جلوی شمشیر مرد مصری قرار داد، مرد مصری با ضربه‌ای دست عثمان را قطع کرد. مردی کوتاه‌قد و سیاه‌چهره با موهای مجعد، وارد شد و در حالی که گرز آهنینی در دست داشت... ضربه‌ای بر سر عثمان زد و وی را زخمی کرد و در اثر آن عثمان بر زمین افتاد... مرد مصری، در حالی که شمشیر خود را از غلاف بیرون آورده بود گفت: به خدا سوگند بینی او را قطع می‌کنم... مرد دیگری وارد و گفت: عثمان را برای من بگذارید. سپس نوک شمشیر خود را بر روی شکم عثمان قرار داد و با فشاری محکم شمشیر را در آن فرو برد. نائله همسر عثمان ـ با دست خود شمشیر را گرفت ولی در اثر این کار چند انگشت وی قطع شد. عثمان با این ضربه شمشیر کشته شد. همسر عثمان، در پی دیدن این صحنه، شروع به فریاد زدن کرد. پس از مدتی نائله خود را به قسمت بالای دار الاماره رساند و گفت: عثمان کشته شد.[1]

۱. ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص٦٧ ـ ٦٨.

گفتار چهارم: فضیلت جنگ و جهاد، از دیدگاه امام علی‌علیه‌السلام

حضرت علی‌علیه‌السلام، همواره یاران خویش را به جهاد در راه خدا، ترغیب و سفارش می‌کرد. فضیلت جهاد در راه خدا و پیکار با دشمنان دین را، متذکّر می‌شد. آن حضرت، جهاد را دری از درهای بهشت و رحمت الهی؛ ستون و پایه‌ی دین؛ وسیله‌ی تقرب به خدا و شریف‌ترین اعمال، بعد از اسلام معرفی می‌کند در این‌جا، به برخی از فضایل جهاد از دیدگاه ایشان، اشاره می‌کنیم:

١. جهاد، دری از درهای بهشت

حضرت در خطبه‌ی ٢٧ نهج‌البلاغه می‌فرماید:

فانَّ الجِهادَ بابٌ منْ ابوابِ الجنّةِ فَتَحَهُ الله لخاصّةِ اوليائه و هو لباسُ التقوي و دِرعُ الله الحَصينةِ و جَنتهِ الوثيقة[1] جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند، آن را برای دوستان مخصوص خود، گشوده است. جهاد، لباس تقوی! زره محکم و سپر مطمئن خداوند است.

در این خطبه، حضرت اشاره می‌کند که مسیری که مجاهد انتخاب می‌کند، پایانش به بهشت منتهی می‌شود و جهاد را، یک راه و درب اختصاصی، برای برگزیدگان خداوند که این راه را انتخاب می‌کنند و از آن می‌توانند وارد بهشت شوند، معرفی می‌کند. چرا که جهاد، سختی‌ها و مصائب زیادی دارد که تنها، از خودگذشتگان و جانبازان و کسانی که همه چیز را فدای تحقق اراده‌ی الهی کرده‌اند، می‌توانند این سختی‌ها را تحمل کنند و لیاقت ورود به بهشت را پیدا کنند.

---

١. *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ٢٧، ص٧٤؛ محمدبن‌یعقوب کلینی، همان، ج٥، ص٤؛ شیخ‌صدوق، *معانی‌الاخبار*، همان، ص٣٠٩؛ محمدبن‌ابراهیم ثقفی کوفی، همان، ج٢، ص٤٧٤.

در حدیثی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، روایت شده که فرمود:

برای بهشت بابی است که آن را باب مجاهدین می‌گویند.[1]

حضرت علی علیه‌السلام، در خطبه‌ای دیگر، رسیدن به بهشت را در سایه‌ی جهاد در راه خدا معرفی می‌کند. حضرت می‌فرماید:

> کیست که شتابان و با نشاط با جهاد خویش به سوی خدا حرکت کند؟ چونان تشنه‌کامی که به سوی آب می‌دود. بهشت در سایه‌ی نیزه‌های دلاوران است.[2]

در روایتی دیگر، حضرت علی علیه‌السلام، بهای بهشت را، «جهاد» معرفی کرده است.[3]

۲. جهاد، ستون دین

در کلامی از حضرت نقل شده که فرمودند:

للایمانِ اربعةُ ارکانٍ: الصبر و الیقین و العدل و الجهاد.[4] برای ایمان چهار رکن است: صبر، یقین، عدل و جهاد.

در این سخن ارزشمند، حضرت، جهاد را به عنوان یکی از مهم‌ترین پایه‌ها و ارکان ایمان به خداوند معرفی می‌کند و مؤمنان واقعی را کسانی می‌داند که چهار صفت: صبر، یقین، عدالت و جهادگری در راه خدا را، داشته باشند.

---

۱. «**للجنة باب یقال له باب المجاهدین**». محمدبن‌یعقوب کلینی، همان، ج۵، ص۲؛ شیخ‌صدوق، *امالی صدوق*، قم، مؤسسةالبعثه، ۱٤۱۷، اول، ص٦۷۳؛ شیخ‌طوسی، *تهذیب‌الاحکام*، ج٦، ص۱۲۳؛ شیخ‌صدوق، *ثواب‌العمال*، ص۱۸۹.

۲. «*الجنة تحت اطراف العوالي*» *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ۱۲٤، ص۲۳٦؛ شیخ‌حرّعاملی، همان، ج۱۵، ص٦۱؛ شیخ‌مفید، *الاختصاص*، همان، ص۱۳؛ محمدبن‌سعد، همان، ج۳، ص۲۲۰.

۳. «**ألا و انّ الجهاد ثمن الجنة**». محمّد محمدی ری‌شهری، میزان‌الحکمه، ص٤٥٤؛ علی‌بن‌محمداللیثی الواسطی، *عیون‌الحکم*.

٤. قاضی‌نعمان مغربی، *دعائم‌الاسلام*، ج۱، ص۳٤۲؛ محمدبن‌علی‌الکراجکی، *معدن‌الجواهر*، ص٤۰؛ علاءالدین علی متقی هندی، همان، ج۱، ص۲۸٦.

۳. جهاد، وسیله‌ی تقرب به خداوند

از دیدگاه امام علی‌علیه‌السلام، جهاد وسیله‌ی تقرب و نزدیکی به خداوند و کسب منزلت در نزد خداوند است. حضرت می‌فرماید:

ای مردم! برای رویارویی با دشمن آماده شوید! چون جهاد با آن‌ها، راهی است برای نزدیکی به پروردگار و منزلت یافتن در نزد وی.[۱]

۴. جهاد، شریف‌ترین اعمال

در حدیثی از حضرت روایت شده که فرمودند:

جهاد، شریف‌ترین اعمال بعد از اسلام و مایه‌ی استحکام دین است و اجر آن، بزرگ، همراه با عزّت و قوت که همان پیروزی و غلبه است.[۲]

در این حدیث، حضرت جهاد را، برترین اعمال بعد از پذیرش اسلام معرفی می‌کند؛ چرا که عزّت جامعه‌ی اسلامی و قوّت دین، در پرتو جهاد در راه خدا تأمین می‌شود.

---

۱. «ایّها النّاس... استعدّوا للمسیر الي عدوّ، في جهاده القربة الي الله و درکُ الوسیلة عنده» محمدباقر محمودی، همان، ص٦٣؛ ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی کوفی، همان، ج٢، ص٦٩١؛ احمدبن‌یحیی بلاذری، *انساب‌الاشراف*، همان، ص٣٧٩؛ محمدبن‌جریرطبری، همان، ج٤، ص٦٧؛ ابن‌قتیبه دینوری، همان، ج١، ص١٧٠.

۲. «انَّ الجِهادَ اشرفُ الاعمالِ بعدَ الاسلامِ و هو قِوامُ الدین و الاجْرُ فیهِ عَظیمٌ...» محمدبن‌یعقوب کلینی، همان، ج٥، ص٣٧؛ شیخ‌حرّ عاملی، همان، ج١٥، ص٩٤؛ محمدباقر محمودی، *نهج‌السعادة*، همان، ج٨، ص٥٨ (از دیدگاه پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز، جهاد در راه خدا به عنوان برترین عمل مؤمن شمرده شده است). محمدبن‌سعد، همان، ج٣، ص٢٠٢.

گفتار پنجم: اخلاق نظامی از دیدگاه امام علی علیه‌السلام

حضرت علی علیه‌السلام به عنوان اوّلین مسلمان، همواره در زندگی خویش، پایبند به مسائل اخلاقی بود. آن حضرت، هیچ‌گاه از دستورات اخلاقی اسلام تخلّف نمی‌کرد. و پایبندی به اصول اخلاقی را بر منافع سیاسی ترجیح می‌دادند. آن حضرت، حتی در شرایط دشوار سیاسی چون شورای شش نفره، حاضر نشد دروغ بگوید و به ظاهر خود را به سیره‌ی شیخین متعهد نشان دهد،[1] در حالی که می‌دانست دست‌گرفتن قدرت و حکومت چه اندازه اهمیّت دارد. از دیدگاه ایشان، رعایت مسائل اخلاقی در جنگ، اصل بسیار مهمی است که تخلّف از آن، به هیچ عنوان صحیح نیست، هر چند موجب از دست دادن حکومت شود.

از نظر حضرت، هدف، وسیله را مباح نمی‌کند و برای رسیدن به اهداف نظامی، هر کاری را نمی‌توان انجام داد. ایشان در هنگام جنگ؛ قبل از جنگ و بعد از آن، به شدّت مسائل اخلاقی را رعایت می‌کرد و حاضر نبود اخلاق را فدای غلبه بر دشمن کند و به یاران خویش نیز دستور می‌داد که همواره مسائل اخلاقی را مدّنظر داشته باشند.

جنگ از منظر امام علی علیه‌السلام غلبه بر دشمن، به هر نحو ممکن، نبود. هدف آن حضرت در مرحله‌ی اوّل این بود که با روشن‌گری‌های خویش، حقیقت را آشکار کند[2] و دشمن را به اشتباه خویش واقف سازد، تا به هلاکت و نابودی نیفتد و به مسیر مستقیم برگردد؛ و در مرحله‌ای بعد، اگر دشمن بر جهالت خویش

---

۱. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی کوفی، همان، ص٤٦٠؛ ابن‌ابی‌الحدید، همان، ج۱، ص۱۸۸؛ محمدباقر محمودی، *نهج‌السعادة*، همان، ج۲، ص٢٦٤.

۲. در بحث از مسائل روانی، به روشن‌گری‌های حضرت نیز، پرداخته می‌شود.

اصرار می‌ورزید و جنگ را آغاز می‌کرد؛ حضرت نیز با نیروی نظامی خویش به جنگ با دشمن می‌پرداخت و او را سرجای خویش می‌نشاند.

از دیدگاه امام علی‌علیه‌السلام توکّل به خداوند، لازمه‌ی کار بود، استفاده از شیوه‌های ناجوانمردانه، به هیچ عنوان، صحیح نبود؛ پایبندی به تعهد در سیره‌ی حضرت رعایت می‌شد؛ مکر و فریب و دشنام به دشمنان در سیره حضرت راه نداشت؛ به مجروحین توجه نموده و اسرا را آزاد می‌کرد و لذا تمامی جنبه‌های اخلاقی را رعایت می‌کرد. به نظر می‌رسد رعایت مسائل اخلاقی در سیره‌ی نظامی حضرت، نمود بیشتری نسبت به سایر جنبه‌های دیگر جنگ دارد. در حقیقت، همین جنبه‌های اخلاقی است که می‌تواند برای هر انسانی، درس‌های فراوانی را به همراه داشته باشد. در این‌جا به برخی از اصول اخلاقی، که حضرت در جنگ‌های خویش، به آن پایبند بودند، می‌پردازیم.

۱. شروع نکردن جنگ

حضرت علی‌علیه‌السلام، جنگ را آخرین حربه بر ضد دشمن می‌دانست و ازدیدگاه ایشان، راه‌اندازی جنگ و درگیر شدن با دشمن برای رسیدن به هدف، در آخرین مرحله قرار داشت، حضرت، ابتدا سعی می‌کرد با روش‌های گوناگون، دشمن را به مسیر مستقیم هدایت کند، تا خود، دست از جنگ بکشد و حق را بپذیرد؛ اما اگر دشمن دست از جهالت خویش بر نمی‌داشت، حضرت آماده نبرد می‌شد اما تا زمانی که دشمن جنگ را شروع نمی‌کرد، آغازگر جنگ نبود.[1]

---

۱. ر.ک: محمدبن‌جریر طبری، همان، ج۳، ص٦١١؛ ابن‌مسکویه، همان، ج۱، ص٤٩٠.

حضرت، در جنگ جمل، پس از این‌که نیروهای کوفی که حدود هزار نفر بودند جهت همراهی ایشان جمع شدند؛ فرمود:

این ساعت مرا مهمّی پیش آمده و جماعتی از برادران و دوستان که به ایشان گمان مخالفت و منازعت نداشتم، دست از آستین خصومت بیرون کرده، در بصره جمعیتی فراهم کرده و عزم جنگ دارند. شما باید در موافقت من به بصره آیید که در آن‌جا بنگریم خیال ایشان چیست؟! ابتدا ایشان را نصیحت کنیم، باشد که رشد خویش باز یابند و اگر روی به جنگ آرند ما نیز در اطفاء نایره (خاموش کردن آتش) ایشان سعی نماییم تا حکم و تقدیر حق سبحانه در چیست!.[1]

در همین جنگ، بعد از رویارویی دو لشکر با هم، حضرت سه روز منتظر ماندند و در مدت این سه روز، حضرت، پیوسته با دشمن اتمام حجّت می‌کرد و از آن‌ها می‌خواست که حق را پذیرفته و صلح کنند. در راه رسیدن به منطقه‌ای که جنگ جمل در آن رخ داد، آن حضرت، در جواب کسانی که از روش برخورد ایشان با سران جمل می‌پرسیدند، فرمود:

سوگند به خدا اراده‌ای جز صلح ندارم مگر آن‌که پیشنهاد مرا نپذیرند.[2]

طبری به نقل از جندب ازدی می‌نویسد:

هرگاه با دشمن روبرو می‌شدیم. امام علی علیه‌السلام می‌فرمود: با دشمن در نیاویزید و جنگ را آغاز نکنید، تا دشمن آغازگر جنگ باشد. زیرا شما بحمدلله دارای حجت (نزد خدا

۱. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص۴۱۵.

۲. علی‌بن‌حسین مسعودی، *مروّج‌الذهب*، همان، ج۲، ص۲۳۵؛ ابن خلدون، ج۱، ص۶۰۰.

و مردم) هستید و اگر در صحنه‌ی نبرد، آغازگر جنگ نباشید، خود حجتی دیگر بر حقّانیت شماست.[1]

در جنگ جمل، عده‌ای از لشکریان علی‌علیه‌السلام می‌خواستند جنگ را آغاز کنند، اما حضرت در خطبه‌ای به آنان فرمود:

دست و زبان خود را از این مردم باز دارید! آنان برادران شمایند.[2]

یعقوبی می‌نویسد:

در جنگ جمل، مردی از لشکر دشمن تیری انداخت و مردی از اصحاب امیرالمؤمنین را کشت، بدن او را نزد علی‌علیه‌السلام آوردند، حضرت گفت: خدایا تو شاهد باش! سپس مرد دیگری تیری انداخت، تیر به «عبدالله بن‌بدیل بن‌روقاء خزاعی» رسید و او را کشت. برادرش جنازه‌ی او را برداشت و نزد علی‌علیه‌السلام آورد. علی‌علیه‌السلام گفت: خدا یا تو شاهد باش! سپس جنگ آغاز شد.[3]

شیخ‌مفید‌رحمه‌الله، نیز در خصوص جنگ جمل و اتمام حجت بر اصحاب جمل می‌نویسد:

حضرت علی‌علیه‌السلام، چون به میدان جنگ رسید توقف کرد و خطاب به مردم اظهار داشت: برای شروع جنگ شتاب مکنید! تا من حجت را بر این قوم تمام کنم. سپس «عبدالله‌بن‌عباس» را فرا خواند و او را به نزد طلحه و زبیر فرستاد تا با آن دو صحبت کند... ابن‌عباس نزد دشمن رفت و برگشت و به علی‌علیه‌السلام گفت: این قوم جز جنگ اراده‌ای ندارد. حضرت فرمود: ما برای پیروزی بر آنان به خداوند متعال مستظهریم. ابن‌عباس می‌گوید: هنوز از جایم حرکت نکرده بودم که تیراندازان دشمن، شروع به تیرباران ما کردند گفتم: ای امیرالمومنین چه می‌اندیشی؟ تا چه هنگام این قوم هرکاری

---

١. محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص٢٥٢٣.
٢. ابن‌مسکویه، *تجارب‌الأمم*، همان، ج١، ص٤٦١؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص٢٤٢٠.
٣. ابن‌واضح یعقوبی، همان، ج٢، ص٨٠.

می‌خواهند انجام دهند؟! فرمان بده تا آن‌ها را کنار بزنیم. فرمود: تا یک بار دیگر حجت را بر ایشان تمام کنم. سپس گفت: چه کسی این قرآن را از من می‌گیرد و بر آنان عرضه می‌دارد و ایشان را به احکام قرآن فرا می‌خواند؟ و باید بداند که کشته خواهد شد... .[۱]

قبل از آغاز جنگ صفین، حضرت علی علیه‌السلام، هنگام اعزام مالک‌اشتر به او فرمود:

با گروه شامیان، پیش از آن‌که دعوتشان کنی و سخنشان را بشنوی، جنگ آغاز مکن! مگر آن‌ها آغاز کنند، دشمنی قوم سبب نشود که پیش از دعوتشان و اتمام حجت مکرر، با آن‌ها جنگ کنی!.[۲]

در همین جنگ، حضرت علی علیه‌السلام بشیربن‌عمر و سعیدبن‌قیس و شبث‌بن‌ربعی را فرا خواند و به آن‌ها فرمود:

از جانب من، پیش این مرد (معاویه) بروید و او را به اطاعت خداوند و اتحاد دعوت کنید تا دست از خون‌ریزی بکشد و از حق پیروی کند.

هیئت اعزامی امام، با معاویه گفتگو کردند و از پیامدهای خطرناک جنگ هشدار دادند و او را به پیروی از امیرالمؤمنین دعوت کردند. امّا معاویه در جواب آنها چنین گفت: **اِنصرفوا مِن عندي فليسَ بَيني و بينكم الّا السيف** از نزد من بروید که هیچ پاسخی جز شمشیر پیش من نخواهید داشت.[۳]

در نامه‌های متعددی که بین حضرت علی علیه‌السلام و معاویه رد و بدل شد؛ حضرت

۱. شیخ‌مفید، الجمل، همان، ص۳۳٦.

۲. محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۲۵۰۵؛ عزالدّین ابن‌اثیر، همان، ج۱۰، ص٤۷؛ نصربن مزاحم منقری، همان، ص۲۱۲.

۳. نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۱۸۸؛ محمدبن‌جریر طبری، ج٦، ص۲۵۱۵؛ ابن‌ابی‌الحدید، همان، ج٤، ص۱۵؛ عزالدّین ابن‌اثیر، همان، ج۱۰، ص٥٤.

علی‌علیه‌السلام بارها معاویه را دعوت به حق و اطاعت پروردگارکرد.[۱] در برخورد با خوارج نیز همین سیره، مشاهده می‌شود. خوارج، همواره به جوسازی و شایعه پراکنی می‌پرداختند و سخنرانی‌های حضرت علی‌علیه‌السلام را به هم می‌زدند. حضرت علی‌علیه‌السلام، با این احوال، سهمیه‌ی آنان را از بیت‌المال قطع نکرد و آن‌ها را راهنمایی می‌کرد و به بحث منطقی فرا می‌خواند. تنها زمانی به مقابله نظامی با آنان برخاست که از کوفه جهت تدارک جنگ علیه امام، بیرون رفتند.[۲]

«طلحه و زبیر» از مخالفان و دشمنان حضرت علی‌علیه‌السلام بودند. اگرچه دشمنی اینان از ابتدا صریح و آشکار نبود، اما برای امام کاملاً روشن بود که آن‌ها برای ایجاد فتنه و اغتشاش، عازم مکه و بصره هستند.[۳] حضرت، به عنوان حاکم جامعه‌ی اسلامی و در اوج قدرت می‌توانست آن‌ها را به ماندن در مدینه وا دارد و حتی می‌توانست آنان را حبس و تبعید کند؛ ولی به آشوب و اغتشاش و تضعیف حکومت خود تن داد، فقط به این دلیل که به اصول اخلاقی و عدالت پایبند بود. مجازات عملی که اتفاق نیفتاده و قصاص قبل از جرم، با منطق عدالت، سازگار نیست. و دلیل امام هم همین بود.[٤]

---

۱. ر.ک: ابوحنیفه دینوری، همان، ص۱۹٤؛ نصربن‌مزاحم منقری، ص۸٦؛ محمدبن‌جریرطبری، همان، ج٦، ص۲۵۰۰؛ ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی کوفی، همان، ص۹۱ ـ ۹۲.

۲. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۲۲.

۳. چنان که پیش بینی خود را صریحا به ابن عباس فرمودند.

٤. ر.ک: مقاله *جایگاه دشمنان و مخالفان در نگرش سیاسی امام علی‌علیه‌السلام*، علی اکبر علیخانی، شماره ۲٦، ص٤۸.

۲. آزادی مخالفان، قبل از عملی کردن اعمال یا اظهار مخالفت

حضرت علی علیه‌السلام، به آزادی مخالفان، قبل از عملی و علنی کردن مخالفت، احترام می‌گذاشت. «خرّیت‌بن‌راشد»، از اصحاب امام بود که پس از ماجرای حکمیت، در مقابل امام ایستاد و گفت: به خدا سوگند دیگر دستوراتت را اطاعت نخواهم کرد و پشت سرت نماز نخواهم خواند و از تو جدا خواهم شد! حضرت علی علیه‌السلام فرمودند:

مادرت به عزایت نشیند، اگر چنین کنی پیمان خود را شکسته‌ای و پروردگارت را نافرمانی نموده‌ای و جز به خودت به کسی زیان نرسانده‌ای! به من بگو دلیل این تصمیم تو چیست؟

خرّیت‌بن‌راشد، دلیل تصمیم خود را پذیرش حکمّیت بیان کرد. حضرت از او خواست که با هم بنشینند و درباره‌ی حکمّیت با هم بحث کنند، تا شاید وی هدایت شود. خرّیت‌بن‌راشد با تعهد به این‌که فردا خدمت حضرت شرفیاب شود از ایشان جدا شد. «عبدالله‌بن‌فقیم» می‌گوید: به خانه خرّیت‌بن‌راشد رفتم، او از تصمیم خود درباره‌ی جدایی از حضرت و یارانش سخن می‌گفت. من این خبر را به امام دادم و از حضرت خواستم که او را تعقیب کند؛ حضرت فرمود:

او را رها کن؛ اگر حق را پذیرفت و بازگشت، از او می‌پذیرم و اگر خودداری کرد، او را تعقیب می‌کنیم. عبدالله می‌گوید: به امام گفتم: چرا اکنون او را نمی‌گیری و در بند نمی‌کنی؟ امام فرمود: اگر این کار را با هرکس که به او گمان بد داریم انجام دهیم، زندان‌ها را از آن‌ها پر می‌کنیم و من برای خود

جایز نمی‌دانم که بر مردم یورش برم و آنان را زندانی و مجازات کنم؛ مگر این‌که مخالفت خود را با ما اظهار (علنی) کنند.[۱]

حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمود:

من کسی را به دلیل اتّهام، مواخذه نمی‌کنم و با ظنّ و گمان، به عقوبت کسی نمی‌پردازم و فقط با کسی می‌جنگم که به مخالفت با من برخیزد، در برابر من بایستد و دشمنی آشکار کند. البته باز هم با او نمی‌جنگم تا هنگامی که او را بخواهم و عذر او را بشنوم؛ اگر پس از بحث، باز هم با ما سرجنگ داشت از خدا یاری می‌جویم و با او پیکار می‌کنم.[۲]

ایشان با جبر و زور با افرادی که با آن حضرت بیعت نکردند رفتار ننمود و آن‌ها را مجبور به بیعت نکرد. «عبدالله‌بن‌عمر» از بیعت، خودداری کرده بود، حضرت علی علیه‌السلام، از او خواست که ضامنی بیاورد که دست به اغتشاش نخواهد زد؛ او گفت: ضامنی ندارم. یکی از یاران امام خواست او را بکشد، حضرت علی علیه‌السلام مانع شد و فرمود: من خود ضامن او هستم.[۳]

حضرت، همواره بد اخلاقی‌های مخالفان خویش را تحمل می‌نمود و تا جایی که امکان داشت عفو و بخشش را نسبت به مخالفان، سرلوحه‌ی کار خویش قرار می‌داد. روزی حضرت، در میان عده‌ای از مردم مطلبی فرمود؛ یکی از خوارج به امام گفت: **قاتله الله ما افقهه**. خدا او را بکشد این مرد چقدر دانا

---

۱. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی کوفی، همان، ج۱، ص۳۳۲؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص٢٦٤٨.
۲. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی کوفی، همان، ص۳۲۷.
۳. شهاب‌الدین نویری، *نهایة‌الارب*، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، ص۲۰۳ ـ ۲۰٤؛ عزالدین ابن‌اثیر، همان، ج۹، ص۳٤۹.

است. اطرافیان شمشیر کشیدند تا او را که به رهبر و حاکم جامعه، چنین توهینی کرده بود، به قتل برسانند. حضرت مانع شد و فرمود:

آرام باشید! دشنامی داد و پاسخ او فقط یک دشنام است و البته بخشودن گناه او شایسته‌تر است و او را ببخشید.[۱]

گاهی اوقات خوارج، در انظار عمومی به آن حضرت توهین می‌کردند؛ ولی حضرت در پاسخ، آنان را نصیحت می‌کردند و به بحث و گفت‌گو فرا می‌خواند تا حقایق، روشن شود.[۲]

۳. جلوگیری از تعدی و ظلم

در سیره‌ی امام علی علیه‌السلام، رعایت مسائل اخلاقی، همواره امری لازم و ضروری بود. سپاهیان، حق نداشتند در مسیر راه، به مردم ظلم و تعدی کرده و به محصولات کشاورزی مردم تعرض کنند.

حضرت علی علیه‌السلام در جنگ صفین، به یکی از فرماندهان خود در این زمینه نوشت:

> من نزد شما و اهل ذمه، از برداشت آذوقه سپاه از کشت مردم، بدون اذن و آگاهی کشاورزان به کلی تبری می‌جویم، مگر به آن اندازه که گرسنگی شدید را فرو نشانید و از نیاز مبرم به بی‌نیازی رسید. همانا مراقبت سخت‌گیرانه در این کار برعهده شماست. پس مردم را از ظلم و تجاوز بر کنار دارید. و جلوی دست بی‌خردان خود را بگیرید و مراقب باشید مرتکب اعمالی نشوند که خدا از ما نپسندد.[۳]

---

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج۳۳، ص٤۳۵.
۲. ر.ک: ابن‌عساکر، *الامام علی‌بن‌ابی‌طالب*، تحقیق: شیخ محمدباقر محمودی، ج۳، ص۲٦۱.
۳. نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۱۷٤.

حضرت، در نامه‌ای دیگر خطاب به خراج‌گیران و فرمانداران شهرها که سپاه اسلام از قلمرو آن‌ها می‌گذشت، نوشت:

> امّا بعد! سپاهیانی روانه کرده‌ام که به خواست خدا از سرزمین‌هایی که زیر فرمان شماست خواهند گذشت و آن‌چه به فرمان الهی بر آنان واجب است، مانند نیازردن مردم و خویشتن دارای از شرارت، به آنان سفارش کرده‌ام. اگر به شما و اهل ذمّه‌ی دیار شما زیانی برسانند، من از آنان بیزاری می‌جویم. مگر آنکه سپاهیان به گرسنگی مرگ‌بار، دچار شده و برای سیر کردن خود، چاره‌ای نداشته باشند. پس هر یک از سپاهیان، از روی هوسرانی و ستم‌گری، از مردم چیزی بگیرد، وی را کیفر دهید و دست بی‌خردان قوم خود را از آزار و گزند و تعرّض به سربازان کوتاه کنید. من در پشت سپاه، چشم به راهم، اگر ستمی به شما رفت به من گزارش کنید و اگر از فرماندهان سپاه هم، گزندی به شما رسید مرا آگاه سازید، که جز پشتیبانی خدا و همت من، نمی‌تواند او را دفع کند و من به یاری پروردگار او را برکنار می‌سازم.[1]

سفارش‌های اخلاقی حضرت در عباراتی که ذکر شد، نشان‌گر اوج توجّه حضرت به مسائل اخلاقی است. حضرت، از سپاهیان خویش انتظار دارد که کوچک‌ترین ستمی به مردمی که در مسیر حرکتشان قرار دارند، نداشته باشند. حتی اهل ذمه نیز، نباید از سپاهی که از منطقه آنها می‌گذرد زیانی ببینند. از طرفی حضرت، به فرمانداران شهرها سفارش می‌کند که افراد بی‌خرد قوم را، از تعرّض به سپاهیان و سربازان باز دارند.

---

۱. «فَإِنِّي قَدْ سَيَّرْتُ جُنُوداً هِيَ مَارَّةٌ بِكمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ قَدْ أَوْصَيْتُهُمْ بِمَا يَجِبُ لِلَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ كفِّ الْأَذَي وَ صَرْفِ الشَّذَي وَ أَنَا أَبْرَأُ إِلَيْكمْ وَ إِلَي ذِمَّتِكمْ مِنْ مَعَرَّةِ الْجَيْشِ إِلَّا مِنْ جَوْعَةِ الْمُضْطَرِّ لَا يَجِدُ عَنْهَا مَذْهَباً إِلَي شِبَعِهِ...» *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ٦٠، ص٥٩٨.

۴. نهی از خونریزی

حضرت علی علیه‌السلام، حساسیّت فوق‌العاده‌ای نسبت به حرمت خون افراد، داشتند و بارها زشتی این عمل را گوشزد فرموده بود. در نامه‌ی آن حضرت به مالک‌اشتر، که به عنوان حاکم مصر اعزام شده بود، حضرت با بیانی رسا و قاطع، بزرگ‌ترین گناه را خون‌ریزی به ناحق، می‌داند. آن حضرت در این نامه به پیامدهای منفی خون‌ریزی در ابعاد سیاسی، اجتماعی و اعتقادی اشاره می‌کند و هشدار می‌دهد که مبادا بخواهی پایه‌های قدرت و حکومت خود را، با ریختن خون، محکم کنی که ریختن خون به ناحق، خود موجب تضعیف و تزلزل قدرت و حکومت می‌شود. سپس آن حضرت به بزرگ‌ترین و وفادارترین یار و یاور خویش؛ مالک اشتر فرمود:

اگر کسی را بنا حق کشتی، پیش من و خدا عذری نداری و باید قصاص شوی![1]

۵. توکّل بر خدا

شخص مؤمن، باید به این حقیقت توجّه کند که نصرت و فتح فقط از جانب خدای متعال است و بس؛[2] بنابراین جنگ‌جویان مؤمن و مسلمان در عین استفاده از همه‌ی اسباب و وسایل مادی، نباید به آن‌ها دل ببندند و گمان کنند که چون وسایل ظاهری و ابزار جنگی و نیروی فراوان دارند، قطعاً بر دشمن

---

۱. «إِيَّاكَ وَ الدِّمَاءَ وَ سَفْكَهَا بِغَيْرِ حِلِّهَا فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى لِنَقِمَةٍ وَ لَا أَعْظَمَ لِتَبِعَةٍ وَ لَا أَحْرَى بِزَوَالِ نِعْمَةٍ وَ انْقِطَاعِ مُدَّةٍ مِنْ سَفْكِ الدِّمَاءِ بِغَيْرِ حَقِّهَا... و لَا عُذْرَ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَا عِنْدِي فِي قَتْلِ الْعَمْدِ...» *نهج‌البلاغه*، همان، نامه۵۳.

۲. «وَ مَا النَّصْرُ إِلاَّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» پیروزی تنها از جانب خداوند توانای حکیم است. آل‌عمران/ ۱۲۶ و انفال/۱۰.

پیروز می‌شوند، بلکه در عین استفاده از همه‌ی ابزار و وسایل و سلاح‌های جنگی باید تنها و تنها، خدای متعال را مؤثر حقیقی بدانند و به او توکل کنند و به لطف و عنایت و نصرت او اعتماد داشته باشند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُواْ وَاذْكُرُواْ اللّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلَحُونَ...﴾[1]؛ ای کسانی که ایمان آوردید هنگامی که گروهی از دشمنان را در برابر خود در میدان نبرد دیدید، ثابت قدم باشد و خدا را فراوان یاد کنید تا رستگار و پیروز شوید.

از دیدگاه امام علی علیه‌السلام، توکّل رمز قوّت برای رزمندگان جبهه‌ی حق و عاملی در جهت هموار شدن سختی‌هاست. آن حضرت در حدیثی می‌فرماید:

ریشه‌ی اساسی داشتن قوّت قلب، توکّل بر خداست.[2]

و در حدیثی دیگر می‌فرماید:

کسی که به خدا توکل نماید، سختی‌ها برای او هموار و اسباب و ابزار لازم برای او آسان می‌شود.[3]

شیخ مفید می‌نویسد:

در جنگ جمل، حضرت علی علیه‌السلام «صعصعةبن‌صوحان» را برای نصیحت و خیرخواهی، با نامه‌ای پیش طلحه و زبیر و عایشه فرستاد. صعصعة می‌گوید: من پس از

---

۱. انفال/٤٥.

۲. «اصل قوّةِ القلبِ التوكلُ عليَ الله» عبدالواحد تمیمی آمدی، *غررالحکم*، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ج۲، ص۵۷۲؛ اللیثی‌الواسطی، همان، ص۱۲۰.

۳. «منْ توكلَ عليَ الله ذِلّتْ لهُ الصِعاب و تَسهَّلتْ عليهِ الاسبابُ» عبدالواحد تیمی آمدی، همان، ج۲، ص۵۷۵ و شیخ ابراهیمَ کفعمی، *محاسبة النفس*، ص۱۱۸.

ابلاغ پیام حضرت، پیش امیرالمؤمنین برگشتم. حضرت فرمود: **صعصعة** چه خبر؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین! قومی را دیدم که چیزی جز جنگ با تو را نمی‌خواهند. حضرت فرمود: باید از خدا یاری خواست.[۱]

در جایی دیگر حضرت فرمود:

ما برای پیروزی بر دشمن، به یاری خداوند مستظهریم.[۲]

در منابع آمده است چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام خبردار شد که معاویه «ابوالاعورسلمی» را مأمور حمله به سپاه خویش کرده و او با لشکری به جانب ایشان می‌آید، ابتدا «زیادبن‌نضر» و «شریح‌بن‌هانی» را فراخواند و لشکری به ایشان داد و هر دو را به جنگ ابوالاعور فرستاد. آنها رفتند و وقتی متوجه شدند ابوالاعور با لشکری انبوه می‌آید، سواری را خدمت امام فرستادند و کیفیت حال را گفتند،[۳] حضرت مالک اشتر را فرا خواند و فرمود: تعجیل کن و یاران خود را دریاب! و چون به آن قوم رسیدی، ابتدا به جنگ مکن، بگذار آن‌ها ابتدا به جنگ کنند؛ سپس آنان را نصیحت کن و همه را به اطاعت فراخوان، اگر اطاعت کردند، نیکو باشد والّا از خدای تعالی در جنگ با ایشان، یاری خواه و اعتماد بر فضل و یاری باری تعالی کن و شرّ ایشان دفع گردان![۴]

بنابراین حضرت برای غلبه بر دشمن، به همه‌ی اسباب و وسایل ظاهری و

۱. شیخ‌مفید، الجمل، همان، ص۳۱۳ و ۳۱٤.
۲. همان، ص۳۱۷ ـ ۳۳۱.
۳. ر.ک: محمدبن‌جریر طبری، ج٦، ص۲۵۰۵؛ ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی کوفی، ص۵۵۰.
٤. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٥٢٤.

نیروی کافی توجه داشت و در نهایت توکل بر خداوند را لازمه‌ی کار می‌دانست.

حضرت علی علیه‌السلام، توجهی به حرف منجّمین، در خصوص سعد و نحس ایّام و ساعات نداشت؛ بلکه به عکس، مخالف استفاده از این امور بود. و تنها توکل بر خداوند را لازمه‌ی هر کاری می‌دانست. در حدیثی از آن حضرت آمده است:

> ای مردم از فراگرفتن علم ستاره شناسی بپرهیزید، جز آن مقدار که در دریانوردی و صحرانوردی به آن نیاز دارید. چرا که ستاره شناسی شما را به غیب‌گویی، و غیب‌گویی به جادوگری می‌کشاند و ستاره‌شناس چون غیب‌گو و غیب‌گو چون جادوگر و جادوگر چون کافر است و کافر در آتش جهنم است. با نام خدا حرکت کنید![1]

شهید مطهری رحمه‌الله می‌نویسد:

> از مجموع روایاتی که از اهل‌بیت اطهار علیهم‌السلام رسیده است، این مطلب استنباط می‌شود که این امور یا اساساً اثر ندارند و یا اگر هم اثر دارد، «توکل به خدا، به پیامبر و اهل‌بیت علیهم‌السلام، اثر این‌ها را از بین می‌برد.[2]

هنگامی که حضرت علی علیه‌السلام برای جنگ با خوارج حرکت کردند، یکی از منجمین[3] که در بین اصحاب او بود، به آن حضرت عرض کرد: یا امیرالمومنین! در این ساعت حرکت نکن! و سه ساعت از روز که گذشت، حرکت کن؛ زیرا اگر در این ساعت حرکت کنی، به تو و اصحابت اذیت و ضرر شدیدی می‌رسد

---

۱. «إِيَّاكمْ وَ تَعَلُّمَ النُّجُومِ إِلَّا مَا يُهْتَدَي بِهِ فِي بَرّ أَوْ بَحْرٍ فَإِنَّهُ يَدْعُو إِلَي الْكهَانَةِ. الْمُنَجِّمُ كالْكاهِنِ وَ الْكاهِنُ كالسَّاحِرِ وَ السَّاحِرُ كالْكافِرِ وَ الْكافِرُ فِي النَّارِ سِيرُوا عَلَي اسْمِ اللَّه» *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ۷۹، ص۱۲۶.

۲. مرتضی مطهری، *سیری در سیره‌ی نبوی*، ص۷۵.

۳. مسافربن‌عفیف الازدی.

و اگر در ساعتی که من پیشنهاد می‌کنم بروی، پیروز خواهی شد و به مقصود خود می‌رسی! آن حضرت با این ادّعا مخالفت نموده؛[۱] فرمود:

کسی که این سخن تو را بپذیرد، کلام خدا را تکذیب کرده است که می‌فرماید: همانا علم ساعت (قیامت) نزد خداست و او باران را فرو می‌ریزد و آن‌چه که در رحم‌های آبستن است می‌داند و هیچ کسی نمی‌داند که فردا چه خواهد کرد. و هیچ کس نمی‌داند که به کدام سرزمین مرگش فرا می‌رسد[۲]

سپس فرمود:

به خدا قسم اگر بفهمم که نجوم کار می‌کنی، برای همیشه تو را زندانی خواهم کرد و مادامی که سلطنت دارم تو را از سهم بیت‌المال محروم خواهم نمود.[۳] حضرت در همان ساعتی که منجّم نهی کرده بود حرکت کرد و وقتی بر اهل نهروان پیروز شد؛ فرمود:

اگر ما در ساعتی که منجم می‌گفت حرکت می‌کردیم، مردم می‌گفتند: در زمان پیشنهادی منجم حرکت کرد و پیروز شد،[۴] آگاه باشید که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله منجم و کاهن نبود.[۵]

---

۱. محمدبن‌جریر طبری، همان، ج۶، ص۲۶۰۷؛ احمدبن‌یحیی بلاذری، *انساب‌الاشراف*، همان، ج۲، ص۳۶۸ ـ ۳۶۹؛ *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ۷۹، ص۱۲۶.

۲. «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ ما فِي الْأَرْحامِ وَ ما تَدْري نَفْسٌ ما ذا تَكسِبُ غَداً وَ ما تَدْري نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ خَبير.» لقمان/۳٤.

۳. احمدبن‌یحیی بلاذری، *انساب‌الاشراف*، همان، ج۲، ص۳۶۸ ـ ۳۶۹؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج۳۳، ص۳٤۶.

٤. ر.ک: محمدبن‌جریر طبری، همان، ج۶، ص۲۶۰۷.

۵. ر.ک: «فو الله ما کان محمد منجّم و لا کاهن» احمدبن‌یحیی بلاذری، همان، ص۳۶۹.

۶. پایبندی به عهد و پیمان

پایبندی و التزام به پیمان‌ها و تأکید بر آن، در سیره‌ی علوی از جایگاه والایی برخوردار است، همان گونه که در سیره نبوی نیز این پایبندی همواره به چشم می‌خورد.[۱]

پایبندی به عهد و پیمان و تعهد از یک‌سو، زمینه‌ی تعرض و بهانه‌جویی را از دشمن می‌گیرد و از سوی دیگر به اعتبار جامعه اسلامی می‌افزاید. حضرت علی علیه‌السلام، در سفارشات خویش به مالک اشتر در نامه ۵۳ نهج‌البلاغه می‌فرماید:

اگر پیمانی بین تو و دشمن منعقد گردید، یا در پناه خود او را امان دادی، به عهد خویش وفادار باش و بر آنچه برعهده گرفتی، امانت‌دار باش و جان خود را سپر تعهدات خویش قرار ده؛ زیرا مردم جهان نسبت به هیچ یک از فرائض الهی همانند وفای به عهد و پیمان، چنین اتفاق نظر ندارند... پس هرگز پیمان شکن مباش و در عهد خود خیانت مکن و دشمن را فریب مده؛ زیرا کسی جز نادان بدکار، بر خدا گستاخی روا نمی‌دارد... فساد، خیانت، فریب در عهد و پیمان راه ندارد. مبادا قراردادی را امضا کنی که در آن برای دغل‌کاری و فریب راه‌هایی وجود دارد! و پس از محکم کاری و دقت در قرارداد نامه، دست از بهانه جویی بردار! مبادا مشکلات، تو را به پیمان شکنی وا دارد؛ زیرا شکیبایی تو در مشکلاتِ پیمان‌ها که امید پیروزی در آینده را به همراه دارد، بهتر از

---

۱. به عنوان نمونه به پایبندی حضرت به پیمانی که در حدبیه بسته شد می‌توان اشاره کرد. ر.ک: محمدبن‌عمرواقدی، *المغازی*، ص۶۰۵.

پیمان شکنی است که از کیفر آن می‌ترسی، و در دنیا و آخرت نمی‌توانی پاسخ‌گوی پیمان‌شکنی باشی.[۱] این همه سفارش و توصیه‌ی مکرر به رعایت عهد پیمان، نشان دهنده‌ی اوج توجه حضرت علی علیه‌السلام به رعایت عهد و پیمان است.

۷. التزام به حیا و کرم

علی علیه‌السلام اهل کرامت، بزرگواری، بخشش، شرم و حیا بود. آن حضرت حاضر نبود به عورتِ فرصت طلبی که در میدان جنگ، به منظور فرار از کشته شدن، کشف عورت کرده، بنگرد و او را به قتل برساند.

ابن‌اعثم کوفی می‌نویسد:

> در یکی از روزهای جنگ صفین، عمروعاص برای مبارزه به میدان آمد در حالی که علی علیه‌السلام به صورت ناشناس وارد میدان شده بود. عمروعاص رجزی خواند. حضرت علی علیه‌السلام بنا به ضرورت نام خویش را گفت. عمروعاص چون نام علی علیه‌السلام را شنید و او را شناخت، اسب را تازیانه زد و به سوی لشکرگاه خویش فرار کرد. امیرالمؤمنین به سرعت به جانب او رفت و نیزه‌ای به سمت او زد. نیزه به دامن زره او رسید و او را از اسب انداخت. عمروعاص مکشوف العورة شد و حضرت چشم خویش پوشانید و روی برگردانده، عمروعاص از فرصت پیش آمده استفاده کرد و برخاست و فرار کرد.[۲]

کرامت و بزرگواری و شرم و حیای حضرت، سبب نجات عمروعاص شد. این خُلق بزرگوارانه حضرت، حتی دشمنان حضرت را به تحسین وا داشت.

---

۱. *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ۵۳، ص۵۸۶ ـ ۵۸۸.

۲. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص۵۴۲ ـ ۵۴۳؛ ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۱۹.

معاویه به این کرامت و اخلاق نیکوی حضرت آفرین گفت و خطاب به عمروعاص گفت: مرحبا بر علی! که مردی است با اخلاق نیک، روا نداشت که به عورت بیگانه‌ای بنگرد و او را بکشد، اگر می‌خواست تو را می‌کشت؛ ولیکن کرم کامل و حیای شامل که دارد، او را از کشتن تو و نگریستن به عورت تو منصرف نمود.[۱]

در جنگ صفین همین اتفاق برای «بسربن‌ارطاة» نیز پیش آمد. ابن‌اعثم می‌نویسد: روزی «بسربن‌ارطارة» به میدان مبارزه آمد و ساعتی جولان نمود و هیچ سخن نمی‌گفت... حضرت علی‌علیه‌السلام بر او حمله کرد و نیزه‌ای حواله‌ی سینه او نمود. بسر، از اسب جدا شد و به پشت به روی زمین افتاد. حضرت خواست او را بکشد، بسر که مرگ را جلوی چشم خود دید، به عمروعاص اقتدا نمود و عورت خویش را آشکار ساخت. حضرت روی برگرداند و بسر که می‌خواست بگریزد، «کلاه خود» از سر او افتاد و یاران علی‌علیه‌السلام، او را شناختند و فریاد زدند: یا امیرالمؤمنین! او بسربن‌ارطاة است. امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام فرمود: بگذارید که برود. لعنت خدا بر او باد! معاویه از آن حالت می‌خندید، چون بسر پیش او رسید، گفت: سهل باشد ای بسر! (ناراحت نباش) مبارزان من بیشتر چنینند که جان از دست علی به سبب کشف عورت می‌برند... .[۲]

همین صفت کرم و بزرگواری حضرت بود که عایشه را وادار کرد اعتراف کند که از سفرش به بصره پشیمان است. حضرت علی‌علیه‌السلام عایشه را همراه با

۱. ر.ک: ابن‌اعثم کوفی، همان، ص۵۴۳.
۲. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص ۵۹۰ ـ ۵۹۱؛ نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۶۳۳.

زنانی که در هیأت مردان بودند، روانه‌ی مدینه کرد؛ چون عایشه به مدینه رسید به او گفتند: سفر چگونه بود؟ گفت: به خدا خوب بود. علی بن ابیطالب علیه‌السلام کرم فراوان کرد ولی مردانی با من فرستاد که آنها را نمی‌شناختم. و چون زنان حقیقت حال خویش گفتند، سجده کرد و گفت: به خدا ای پسر ابوطالب پیوسته کرم تو فزون می‌شود. آرزو دارم نرفته بودم...[1] و همواره می‌گفت: به خدا قسم دوست داشتم، بیست سال پیش از این، مرده بودم.[2]

۸. مراعات جوانمردی

از دیدگاه امام علی علیه‌السلام، استفاده از شیوه‌های ناجوان‌مردانه، به هیچ‌وجه صحیح نبود. آن حضرت، همواره از شیوه‌های خلاف فتوّت و جوان‌مردی خودداری می‌کرد و یاران خویش را به، مردانگی در جنگ سفارش می‌نمود. هر چند استفاده از این شیوه‌ها در برخی از موارد می‌توانست دشمن را تسلیم کند.

در جنگ صفین، وقتی آن حضرت نیروهای معاویه را که حفاظت از «شریعه» و منع آب از سپاه حضرت را برعهده داشتند، ، شکست داد، به یاران خویش دستور داد بگذارید، آنها هم از آب استفاده کنند.

نصربن مزاحم می‌نویسد:

---

۱. علی‌بن‌حسین مسعودی، *مروّج‌الذهب*، همان، ج۱، ص۷۲۸.

۲. «والله لوددت اني مت قبل هذا اليوم بعشرين سنه». محمد بن جریر طبری، همان، ج٦، ص٢٤٦٩؛ أبوالفرج عبدالرحمن‌بن‌علی‌بن‌محمد ابن‌الجوزی، *المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک*، ج٥، ص٩٣؛ عزالدین ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج١٠، ص٤.

در این هنگام که معاویه و سربازانش شکست خورده بودند، عمروعاص به معاویه گفت: درباره آنان چه گمان می‌کنی، اگر همان‌طور که تو دیروز آب را از ایشان منع کردی، علی‌علیه‌السلام مقابله به مثل کند؟ معاویه گفت: رها کن آنچه را گذشت. حقیقت این است که آن‌چه ما درباره‌ی علی روا دیدیم او درباره‌ی ما روا نخواهد دید، زیرا هدف او از آمدن به این‌جا آب نیست.[۱]

حضرت علی‌علیه‌السلام، در هنگام رویارویی با دشمن، به یارانش می‌فرمود:

آنگاه که با دشمنان به جنگ پرداختید و آن‌ها گریختند، آن‌ها را تعقیب مکنید، فراری آن‌ها را نکشید، بر مجروحان جنگی دشمن متازید و آن‌ها را برهنه مسازید و بدنشان را قطعه قطعه نکنید. و چون به خانه‌ی دشمن رسیدید، هتک حرمتی نکنید و داخل خانه‌هایشان نشوید، مگر اجازه دهند و هیچ چیز از خانه‌هایشان برندارید، مگر آنچه در میدان جنگ به دست می‌آورید.[۲]

و در نهج‌البلاغه می‌فرماید:

زنان را با آزار دادن تحریک نکنید؛ هر چند آبروی شما را بریزند و یا امیران شما را دشنام دهند. متعرّض آن‌ها نشوید؛ زیرا آن‌ها ضعیف النفس هستند.[۳]

---

۱. نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۲۵۳؛ ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۱۰.

۲. علی‌بن‌حسین مسعودی، *مروّج‌الذهب*، همان، ج۱، ص۷۱۹؛ عبدالرحمن‌بن‌خلدون، همان، ج۱، ص۶۰۸؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج۶، ص۲۴۱۴.

۳. *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ۱۴، ص۴۹۴؛ محمدبن‌جریرطبری، همان، ج۶، ص۲۴۷۳؛ ابن‌مسکویه، همان، ج۱، ص۵۱۸؛ نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۲۷۹.

۹. حلم و نهی از دشنام به دشمن

حضرت علی علیه‌السلام یاران خویش را از ناسزاگویی به دشمن باز می‌داشت و اگر فردی نیز به حضرت توهین می‌کرد و ناسزایی می‌گفت، حضرت با حلم خویش، از او گذشت می‌کرد. از دیدگاه ایشان ناسزاگویی به دشمن علاوه بر این‌که در نظر خداوند، ناپسند می‌باشد، سبب عکس العمل دشمن خواهد شد.

در جنگ صفین «حجربن‌عدی» و «عمروبن‌حمق» به سپاه شام و معاویه ناسزا گفتند. وقتی امام از ماجرا آگاه شد، در پیامی به آنان، چنین فرمودند:

من برای شما نمی‌پسندم دشنام‌گو باشید. اما اگر چگونگی کردار آنان را بیان کنید و وضع و حال آنان را به زبان آورید و توصیف کنید، در گفتار به صواب نزدیک‌تر و در عذر رساتر است. و به جای دشنام دادن به آنان بگوئید: بار خدایا از ریخته شدن خون ما و خون آنان جلوگیری فرما و بین ما و آنان اصلاح نما و آنان را از گمراهی به راه راست رهبری کن، تا آن کس که به حق، نادان است، آن را بشناسد و آن کس که شیفته‌ی گمراهی و دشمنی است از آن باز گردد.[۱]

ابن ابی‌الحدید می‌نویسد:

> آن چیزی که امام علیه‌السلام آن را خوش نداشت و نمی‌پسندید این بود که به اهل شام فحش و سخنان زشت بگویند ولی از این‌که آنها را لعن نمایند و یا از آن‌ها اظهار برائت و بیزاری کنند، کراهتی نداشت.[۲]

---

۱. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص۴۹۸؛ *نهج‌البلاغه*، خطبه ۲۰۶، ص۴۲۸؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح *نهج‌البلاغه*، ج۳، ص۱۸۱؛ نصربن‌مزاحم منقری، ص۱۴۴.

۲. ابن ابی الحدید، همان، ج۱۱، ص۲۱.

در *نهج‌البلاغه* آمده است؛ وقتی آن حضرت اصحاب خویش را موعظه می‌فرمود، یکی از خوارج به شگفت آمد و گفت: **قَاتَلَهُ اللَّهُ کافِراً مَا أَفْقَهَه** خدا او را کافر بکشد، چقدر می‌فهمد. مردم برخاستند تا او را بکشند حضرت علی‌علیه‌السلام فرمود: «**رُوَیْداً ـ إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبٍّ أَوْ عَفْوٌ عَنْ ذَنْب**» صبر کنید. آن تنها یک دشنام و ناسزا بود، مقابل آن یک دشنام یا عفو و گذشت است.[۱]

بعد از پایان یافتن جنگ جمل نیز وقتی زنی به آن حضرت دشنام داد، حضرت با حلم و بزرگواری برخورد کرد و جواب دشنام وی را نداد.[۲]

۱۰. پرهیز از غدر و نیرنگ

در سیره‌ی امام علی‌علیه‌السلام، مانند سیره‌ی پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله غدر، خیانت و نیرنگ مشاهده نمی‌شود.[۳] (هر چند خدعه در جنگ، از تاکتیک‌های نظامی است که در فصول بعد به آن اشاره می‌شود).

---

۱. ابن شهرآشوب، همان، ج۱، ص۳۸۰؛ *نهج‌البلاغه*، همان، کلمات قصار،۴۲۰، ص۷۳۰؛ ابوجعفراسکافی، همان، ص۲۳٤؛ ابن ابی الحدید، همان، ج۲۰، ص٦۳.

۲. «صفیّه زن عبدالله بن خلف، چون علی‌علیه‌السلام را دید فریاد زد: ای علی! ای کشنده خویشان و دوستداران...! خداوند فرزندان تو را یتیم کند. علی‌علیه‌السلام چیزی نفرمود چون علی‌علیه‌السلام از نزد عایشه برگشت مردی از قبیله‌ی ازد به او گفت: به خدا سوگند نباید بگذاریم این ما را دشنام دهد و بر ما چیره شود. علی‌علیه‌السلام از گفته آن مرد خشمگین شد و فرمود خموش! پرده دری مکن! به خانه‌ی کسی داخل مشو، هیچ زنی را میازار حتی اگر دشنام دهد و عِرض و ناموس شما را ناسزا گوید. عزالدین ابن‌اثیر، همان، ج۱۰، ص۸ ـ ۹.

۳. مرتضی مطهری، *سیری در سیره‌ی نبوی*، همان، ص۷٦.

«غدر» به معنی ترک وفا و شکستن پیمان است[۱] این کلمه بیشتر در دشنام، استفاده می‌شود و گفته می‌شود «یا غدر» ای نیرنگ باز![۲] از جمله موارد غدر، علاوه بر وفا نکردن به پیمان و شکستن آن، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: کشتنِ بعد از امان؛ حمله‌ی غافل‌گیرانه به دشمن در زمانی که دشمن تصور حمله را ندارد،[۳] استفاده از هر روشی برای شکست دادن دشمن هرچند با آلوده‌کردن آب‌های آشامیدنی آن‌ها و... باشد.

امام علی علیه‌السلام تنها پیروزی ظاهری بر دشمن را، هدف نمی‌دانستند. حضرت بارها اباحه‌ی مطلق ابزارها را، هر چند در پرتو هدفِ مقدس، مذمّت کرده‌اند.

در خطبه‌ی ٤١ نهج‌البلاغه می‌فرماید:

ما در زمانی واقع شده‌ایم که بیشتر مردم حیله و نیرنگ را، زیرکی می‌پندارند و افراد جاهل آنان را اهل تدبیر می‌خوانند. چگونه فکر می‌کنند؟! خدا بکشد آن‌ها را! چه بسا شخصی تمام پیش‌آمدهای آینده را می‌داند و راه‌های مکر و حیله را می‌شناسد ولی امر و نهی پروردگار مانع اوست.[٤]

---

۱. ر.ک: ابن‌منظور، همان، ج۵، ص۸؛ محمد مرتضی زبیدی، *تاج العروس*، ص٤٤٠؛ اسماعیل بن حمّاد جوهری، همان، ج۲، ص٧٦٦.

۲. «و اکثر ما یستعمل هذا في النداء باشتم، یقال: یا غدر» ابن منظور، همان، ج۵، ص۸ ؛ اسماعیل بن حمّاد جوهری، همان، ج۲، ص٧٦٦.

۳. به طور مثال حمله در ماه‌های حرام.

٤. *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ٤١، ص٩٤؛ میرزا حسین نوری، مستدرک الوسایل، ج۱۱، ص٤٧؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج۷۲، ص۹۷.

ایشان در حکمت ۳۲۷ می‌فرماید:

الغالب بالشرّ مغلوب[۱] آن کسی که با بدی پیروز شد، شکست خورده است.

ابن ابی‌الحدید در شرح *نهج‌البلاغه* به نقل از جاحظ می‌نویسد:

> علی علیه‌السلام در جنگ‌های خود، چیزی را جز آن‌چه موافق کتاب و سنت بود به کار نمی‌گرفت. امّا معاویه، خلاف کتاب و سنت عمل می‌کرد و هر نوع مکر و فریبی را به کار می‌بست... نظامیان و جنگ جویان اگر بتوانند شبیخون بزنند می‌زنند و اگر بتوانند سر همه افراد دشمن را در حال خواب با سنگ‌های گران بکوبند، می‌کوبند نامه‌های جعلی و اختلاف انگیز میان سپاهیان دشمن پخش می‌کنند و با هر وسیله و تزویر و حیله‌ای که بتوانند مخالفان خود را می‌کشند و اهمیتی نمی‌دهند که این کشتن چگونه و در چه حالی باشد. اگر کسی بخواهد فقط براساس آنچه در کتاب و سنت آمده است به تدبیر امور بپردازد بر آن مبنا و سیره، عمل کند، خود را از بسیاری از چاره‌اندیشی‌ها محروم کرده است. علی پایبند پارسایی بود... و به آن‌چه افرادِ دارای شیطنت و حیله‌گر و نیرنگ باز انجام می‌دهند، بی‌اعتنا بود.[۲]

بنابراین این مطلب که حضرت علی علیه‌السلام، نسبت به معاویه از توانایی‌های سیاسی و نظامی کمتری برخوردار بوده است، و معاویه سیاست مدارتر از علی علیه‌السلام بوده است، سخن نادرستی است. چرا که علی علیه‌السلام، برای دست یابی به اهداف خویش، حاضر نیست از هر راهی وارد شود و هر ترفند ممکنی را به کار گیرد؛ پایبندی آن حضرت به مسائل اخلاقی، سبب می‌شد از چاره جویی‌های خلاف، خودداری کند. حضرت خود نیز تصریح می‌کند که معاویه،

---

۱. *نهج‌البلاغه*، همان، حکمت ۳۲۷، ص۷۰۶؛ علی‌بن‌محمد اللیثی الواسطی، همان، ص٤٤؛ عبدالواحد تمیمی آمدی، ج۱، ص۵۵۵.

۲. ابن ابی الحدید، همان، ج۱۰، ص۲۲۷ ـ ۲۲۹.

از من سیاست مدارتر نیست، ولی او اهل غدر ونیرنگ است. ومن نمی‌خواهم اهل غدرو نیرنگ باشم .[۱]

اگر بین آن حضرت و نیروی دشمن، پیمان ترک مخاصمه بسته می‌شد، هرگز حاضر نبود آن پیمان را بشکند؛ چرا که شکستن پیمان، از نظر آن حضرت، خیانت بود و نه خدعه‌ی جنگی برای شکست دادن دشمن.

شهید مطهری رحمه‌الله می‌نویسد:

> آن‌چه که علی علیه‌السلام را از سیاست مداران دیگر جهان ـ البته به استثنای امثال پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ متمایز می‌کند این است که او از اصل غدر و خیانت در روش پیروی نمی‌کند ولو به قیمت این‌که آنچه دارد و حتی خلافت، از دستش برود، چرا؟ چون می‌گوید اساساً من پاسدار این اصولم، فلسفه‌ی خلافت من پاسداری این اصول انسانی است، پاسداری صداقت است، پاسداری امانت است، پاسداری وفاست، پاسداری درستی است، و من خلیفه‌ام برای اینها، آن وقت چطور ممکن است که من این‌ها را فدای خلافت کنم؟[۲]

آن حضرت، در فرمانی که به مالک اشتر نوشته است، به این موضوع تصریح می‌کند و می‌فرماید:

اگر با دشمن پیمانی بستی یا با پیمانی به او امان دادی، پیمان را وفا و امان را ادا، کن و از دل و جان، پایبند پیمانت باش؛ زیرا مردم ـ با وجود گوناگونی

---

۱. ر.ک: «وَ اللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدْهَى مِنِّي وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ كُنْتُ مِنْ أَدْهَى النَّاسِ وَ لَكِنْ كلُّ غُدَرَةٍ فُجَرَةٌ وَ كلُّ فُجَرَةٍ كفَرَةٌ وَ لِكلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ اللَّهِ مَا أُسْتَغْفَلُ بِالْمَكِيدَةِ وَ لَا أُسْتَغْمَزُ بِالشَّدِيدَةِ» قاضی نعمان مغربی، *دعائم‌الاسلام*، ج۲، ص۱۰۶؛ میثم‌بن‌علی بحرانی، *اختیار مصباح السالکین*، ص۳۹۱؛ محمدبن‌حسین موسوی، (سید رضی)، *تنبیه‌الغافلین وتذکره‌العارفین*، ج۲، ص۶۶؛ *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ۲۰۰؛ ابن ابی الحدید، همان، ج۱۰، ص۲۱۱.

۲. مرتضی مطهری، مجموعه‌ی آثار، همان، ج۱۶، ص۷۹.

خواسته‌ها و اختلاف نظرهایشان ـ در اهمیت وفای به عهده اتفاق‌نظر دارند، و در هیچ یک از فرایض دیگر الهی چنین نیست. همانا که مشرکان نیز در روابط اجتماعی خود به این امر پایبند بودند، زیرا عواقب سوء پیمان‌شکنی را می‌دانستند. پس هرگز در امانی که داده‌ای دغل مورز و در پیمانی که بسته‌ای خیانت مکن و با دشمن هم‌پیمان، نیرنگ مباز![1]

از نگاه فقهی نیز «غدر»، (برخلاف خدعه) منع شده است.

صاحب جواهر می‌نویسد:

> غدر، مانند به قتل رساندن دشمن بعد از امان به او، جایز نیست. این مسئله اجماعی است، چرا که در نصوص نیز نهی شده است،[2] مضافاً به این که فی‌نفسه هم قبح دارد و باعث تنفیر مردم از اسلام می‌شود.

سپس ایشان به حدیث حضرت علی‌علیه‌السلام اشاره می‌کند که فرمودند: «**لو لا كراهية الغدر كنت أُدهي الناس...**»[3]. صاحب جواهر روایت دیگری را از امام صادق‌علیه‌السلام نقل می‌کند که در این روایت، سائل از امام‌علیه‌السلام می‌پرسد: اگر دو گروه از اهل حرب که هر کدام حاکم جداگانه‌ای دارند، به جنگ بپردازند سپس صلح کنند، بعد یکی از حاکمان نسبت به دیگری غدر کند، یعنی به طور مثال؛ نزد مسلمانان بیاید و بخواهد با آن‌ها پیمان ببندد که با رقیبش به جنگ

---

۱. «وَ إِنْ عَقَدْتَ بَيْنَك وَ بَيْنَ عَدُوّ لَك عُقْدَةً أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْك ذِمَّةً فَحُطْ عَهْدَك بِالْوَفَاءِ وَ ارْعَ ذِمَّتَك بِالْأَمَانَةِ وَ اجْعَلْ نَفْسَك جُنَّةً دُونَ مَا أَعْطَيْتَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعاً مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشْتِيتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ وَ قَدْ لَزِمَ ذَلِك الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْغَدْرِ» نهج البلاغه، همان، نامه ۵۳.

۲. محمدحسن نجفی، همان، ج۲۱، ص۷۸ ایشان در رابطه با نصوص به وسائل باب ۱۵ و ۲۱ ابواب «جهاد العدو» ارجاع می‌دهد.

۳. «اگر غدر را ناپسند نمی‌دانستم، من زیرک‌ترین مردم بودم». (به این روایت پیش از این اشاره شد).

بپردازند، حکم این مسئله چیست؟ حضرت فرمودند:

لا یَنبغي لِلمسلمینَ أن یَغدرو وَ لا یَأمروا بِالغدرَ وَ لا یقاتلوا مع الذین غدروا[1] برای مسلمانان غدر و امر به غدر جایز نیست همچنین همکاری با کسانی که غدر کرده‌اند، جایز نیست.

۱۱. توجه به اخلاق، در انتخاب فرمانده

بدون شک، فردی که بیش از دیگران در سپاه و ارتش، نقش سازنده یا منحرف کننده دارد و تمام حرکات و رفتارهایش برای سربازان سرمشق و الگو می‌باشد، «فرمانده» است. فرمانده، می‌تواند با آموزش و تربیت؛ تشویق و ترغیب؛ اخلاق و کردارش؛ دلجویی و نوازشش؛ ارتشی مکتبی، متخصص؛ دلیر و متعهد به اسلام و پای‌بند به حفظ کشور و ملّت بسازد. از دیدگاه امام علی علیه‌السلام یک فرمانده‌ی خوب از جهت اخلاقی، باید نسبت به زیردستانش مهربان و با عطوفت باشد؛ عدالت و انصاف را در میان آن‌ها رعایت کند؛ از اشتباهات و لغزش‌های زیردستانش بگذرد؛ پوزش آن‌ها را بپذیرد و منصب فرماندهی برای او غرور و خودپسندی به همراه نداشته باشد.

آن حضرت، در نامه‌ی ۵۰ نهج‌البلاغه می‌فرماید:

بر فرمان‌گذار است که به سبب نعمت‌های فراوان که به او رسیده و برتری بزرگی که مخصوصی او گردیده، تغییر حال، بر توده‌ی مردم پیدا نکند. بر اوست که به پاس نعمت‌هایی که خدا نصیب او فرموده، به بندگان خدا بیشتر نزدیک گردد و نسبت به برادران خویش عطوفت بیشتر بنماید. بدانید که حق

---

۱. محمدحسن نجفی همان، ج۲۱، ص۷۹.

شما بر من آنست که رازی را از شما پوشیده ندارم (مگر در امر جنگ) و کاری را جز حکم شرع، بی‌مشورت شما انجام ندهم... .[۱]

و در نامه‌ی ۵۳ خطاب به مالک اشتر می‌نویسد:

برای فرماندهی سپاه، کسی را برگزین که خیرخواهی او برای خدا و پیامبرﷺ و امام تو بیشتر، دامن او پاک‌تر، شکیبایی او بیشتر باشد. از کسانی که دیر به خشم آید و عذر پذیرتر باشد و برناتوان رحمت آورد و با قدرتمندان برخورد کند. قدرت‌مندی، او را به تجاوز نکشاند و ناتوانی، او را از حرکت باز ندارد.[۲]

باز در همین نامه می‌نویسد:

برگزیده‌ترین فرماندهان سپاه تو، باید کسی باشد که از همه بیشتر به سربازان کمک رساند و از امکانات مالی خود، بیشتر در اختیارشان گذارد؛ به اندازه‌ای که خانواده‌هایشان در پشت جبهه و خودشان در آسایش کامل باشند تا در نبرد با دشمن، سربازان اسلام تنها به یک چیز بیندیشند.[۳]

سپس حضرت به شخص مالک، به عنوان یک زمامدار می‌نویسد:

پس خواسته‌های سپاهیان را برآور! همواره از آنان ستایش کن و کارهای مهمی که انجام داده‌اند برشمار؛ زیرا یادآوری کارهای ارزشمند آنان، شجاعان را بر می‌انگیزاند و ترسوها را به تلاش وا می‌دارد و در یک ارزشیابی دقیق، رنج و زحمات هر یک از آنان

---

۱. *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ۵۰، ص۵٦۲؛ نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۱۵۰؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج۳۳، ص٤٦۹؛ محمدباقر محمودی، *نهج‌السعادة*، همان، ج٤، ص۲۲۹؛ ابن ابی الحدید، همان، ج۱۷، ص۱٦.

۲. «وَ لْيَكُنْ آثَرُ رُءُوسِ جُنْدِكَ عِنْدَكَ مَنْ وَاسَاهُمْ فِي مَعُونَتِهِ وَ أَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَتِهِ بِمَا يَسَعُهُمْ وَ يَسَعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِيهِمْ حَتَّي يَكونَ هَمُّهُمْ هَمّاً وَاحِداً فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ فَإِنَّ عَطْفَكَ عَلَيْهِمْ يَعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكَ...» *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ۵۳، ص۵۷۵؛ ابن‌شعبه حرانی، همان، ص۱۳۲؛ میرزاحسین نوری، همان، ج۱۳، ص١٦٤.

۳. *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ۵۳، ص۵۷۵؛ ابن‌شعبه حرانی، همان، ص۱۳۳؛ میرزا حسین نوری، همان، ج۱۳، ص١٦٤.

را شناسایی کن و هرگز تلاش و رنج کسی را به حساب دیگری مگذار و ارزش خدمت او را ناچیز مشمار، تا شرافت و بزرگی کسی موجب نگردد که کار کوچکش را بزرگ شماری یا گم نامی کسی باعث شود که کار بزرگ او را، ناچیز بدانی.[۱]

علاوه بر مطالبی که ذکر شد، حضرت در توجیه یکی از فرماندهان سپاه خود می‌فرماید:

در هر صبح و شام از خدا بترس و از غرور بر خود نگران باش... پس خود را از ظلم و تعدی باز دار! من تو را فرمانده و ولّی این لشکر قرار دادم؛ مبادا به دنبال ذلیل کردن آنان باشی و بر آنان علو و سرکشی نداشته باش که بهترین شما با تقواترین شماست. از دانایان سپاه بیاموز و نادانانشان را یاد بده و از سفیهان آنها بگذر.[۲]

بنابراین ازدیدگاه امام علی علیه‌السلام یک فرمانده‌ی خوب، فردی است مهربان، با عدالت و با انصاف، پوزش پذیر، باتقوا، صبور، امدادگر و کمک حال و تشویق کننده‌ی اقدامات مفید؛ علاوه بر این صفاتی چون غرور، خودپسندی، درشت خویی و ظلم و... نباید در او وجود داشته باشد.

---

۱. «اتَّقِ اللَّهَ فِي كلِّ مُمْسًي وَ مُصْبَحٍ... فَكنْ لِنَفْسِك مَانِعاً وَازِعاً مِنَ الْبَغْيِ وَ الظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ فَإِنِّي قَدْ وَلَّيْتُك هَذَا الْجُنْدَ فَلَا تَسْتَطِيلَنَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ خَيْرَكمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكمْ وَ تَعَلَّمْ مِنْ عَالِمِهِمْ وَ عَلِّمْ جَاهِلَهُمْ وَ احْلُمْ عَنْ سَفِيهِهِم» *نهج‌البلاغه*، نامه ۵۳، ص۵۷۵ ـ ۵۷۷؛ ابن‌شعبه حرانی، همان، ص۱۳۳.

۲. شیخ‌محمدباقر محمودی، همان، ج۸، ص۳۲۷؛ ابن‌شعبه حرانی، ص۱۹۱؛ محمدباقر مجلسی، ج۳۳، ص٤٦٥؛ ابوجعفر اسکافی، همان، ص١٤٠.

فصل سوم:

مدیریت نظامی امام علی علیه‌السلام پیش از جنگ

گفتار اوّل: کسب اطلاعات و جمع‌آوری نیرو

بی‌تردید، هیچ کار مهمی بدون مدیریت صحیح، به سرانجام نمی‌رسد. جنگ نیز، بدون یک مدیریت صحیح، به پیروزی نخواهد رسید.

حضرت علی علیه‌السلام، تجربه‌های گران‌سنگی، از جنگ‌های دوره رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با مشرکان و کفّار، کسب کرده بودند، بدین سبب، به مدیریت نظامی؛ و پیشبرد امور جنگ؛ و کسب اطلاعات نظامی اهمیت می‌دادند. ایشان افراد ویژه‌ای داشتند، که اطلاعات لازم را،کتباً و شفاهاً، برایشان، ارسال می‌کردند، پس از کسب اطلاعات نظامی، به رایزنی و مشورت پرداخته؛ و با توجه به احتمال برخورد نظامی با نیروهای تجاوزگر و عاصی، به تأمین نیرو؛ سلاح و تجهیزات لازم، آموزش نیروهای تحت فرمان و تعیین فرمانده مبادرت می‌ورزیدند؛ و با مشخص کردن محل احتمالی نبرد، سپاه را با نظم خاصی، به جانب دشمن، حرکت می‌دادند.

هدف حضرت در جنگ‌ها، نخست دست برداشتن دشمن از تحرکات و تحریکات نظامی خود و پذیرش حق، به صورت مسالمت‌آمیز بود؛ و در صورتی که دشمن، با لجاجت و جهالت به جنگ اصرار می‌کرد، پس از اتمام حجت، شروع به نبرد کرده؛ و با شکست دشمن، آن‌ها را وادار به تسلیم می‌نمود. در حقیقت، مدیریت صحیح و سنجیده نظامی یکی از علل مهّم پیروزی در جنگ جمل و نهروان بود؛ و (در جنگ صفین نیز ، با وجود پیروزی در ابتدای نبرد،

توطئه معاویه و عمروعاص و ماجرای حکمیت و فریب خوردن لشکریان امام، مانع از پیروزی نهایی حضرت علی علیه‌السلام شد).

۱. کسب اطلاعات نظامی

بهره‌مندی و داشتن اطلاعات، نیاز ضروری آدمی، در انجام هر اقدامی می‌باشد. اطلاعات، مسیر حرکت انسان را روشن کرده، او را در تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی صحیح، یاری می‌رساند.

حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«**یا کمیل! ما مِنْ حَرکةٍ الّا و أنتَ محتاجٌ منها إلي معرفة**؛ ای کمیل! هیچ حرکتی نیست مگر آن‌که تو در آن، به اطلاعات و شناخت، نیازمند هستی!.[۱]

در دین مبین اسلام، آیات و روایات فراوانی ضرورت علم و آگاهی، اهمیت و جایگاه رفیع این امر را، روشن می‌سازند. کسب اطلاعات در جنگ‌ها، از ارکان مهم مدیریتی است که، در حقیقت، نحوه برخورد با دشمن را، آشکار می‌سازند. سرعت عمل، غافل‌گیری، موفقیت و کسب پیروزی، منوط به داشتن اطلاعات جامع و دقیق از منطقه نبرد؛ امکانات و تجهیزات؛ استعداد و نیروها و تحرکات دشمن است.

ازغندی می‌نویسد:

> کسب اطلاع و ایجاد سازمان جاسوسی، به منظورها و اهداف مختلف، مسئله تازه‌ای نیست؛ و عمر آن به قدمت تاریخ بشر می‌رسد. براساس تجارب گذشته؛ و با عنایت به اهمیت روز افزون کسب اطلاع، نیاز هر جامعه و حکومت، به ایجاد یک سازمان

---

۱. حسن‌بن‌شعبه حرّانی، همان، ص۱۷۱؛ محمد بن علی طبری، *بشارة المصطفي*، ص۵۱؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج۷٤، ص۲٦۷.

نهادی شده جاسوسی، همیشه احساس شده است. چرا که هر چه نظام اطلاعاتی یک رژیم کامل‌تر و دقیق‌تر باشد، رهبران سیاسی و فرماندهان نظامی کشور، خواهند توانست در فرایند تصمیم‌گیری، بهتر و دقیق‌تر عمل کنند؛ و پیشرفت جامعه را تضمین نمایند. امروزه، کسب اطلاع توسط جاسوسان و مراکز اطلاعاتی، به قدری اهمیت یافته است که، چه بسا براساس همین اطلاعات، سرنوشت سیاسی ـ نظامی یک کشور، تعیین گردد.[۱]

حضرت علی علیه‌السلام، همانند رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله؛[۲] به کسب اطلاعات نظامی، توجّه خاصی داشت. آن حضرت در حدیثی می‌فرماید:

همانا برادر جنگ، بیداری و هوشیاری است و هر آن کس به خواب می‌رود، دشمن او نخواهد خوابید![۳]

حضرت علی علیه‌السلام، «مأمور اطلاعاتی» داشت؛ و به آن‌ها سفارش می‌کرد، اطلاعات لازم را برایشان ارسال نمایند. بنابراین، از تحرکات دشمن، به خوبی آگاه بود. آن حضرت، برای کسب اطلاعات نظامی، گاهی افرادی را، به مناطقی که لازم بود، می‌فرستاد؛ و به فرماندهان نظامی‌اش برای کسب اطلاعات نظامی نیز سفارش می‌کرد. مأموران اطلاعاتی حضرت، در مناطق مختلف، تحرکات دشمن را به ایشان گزارش می‌کردند مثلاً زرارة بن قیس شاذی مامور ایشان در

---

۱. علیرضا ازغندی و جلیل روشندل؛ *مسائل نظامی و استراتژیک معاصر*، ص۱۲٤.

۲. «رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله، در مکّه و دیگر مناطق افرادی را برای ارسال اخبار و اطلاعات مکه مأمور کرده بودند؛ نمونه این افراد: عموی ایشان «عباس» می‌باشد»؛ محمد بن عمر واقدی، همان، ص۱٤۸؛ ابن‌سعد، همان، ج۲، ص۳٤؛ جعفر مرتضی عاملی، *الصحیح من السیرة النبی الاعظم*، ج۵، ص۱۲٤.

۳. «إِنَّ أَخَا الْحَرْبِ الْأَرِقُ وَ مَنْ نَامَ لَمْ يُنَمْ عَنْه» نهج‌البلاغه، همان، نامه ٦۲؛ ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، همان، ص۱٦۸.

یمن خبر «بسر» را به ایشان داد.[۱]

یکی دیگر از دلایل وجود نیروی اطلاعاتی حضرت، در مناطق مختلف نامهٔ ایشان به قثم بن عباس، در مکه است:

مأمور اطلاعاتی من در شام با نامه‌ای مرا آگاه کرده است که مردمی از دیار شام به مکه گسیل شده‌اند و در مراسم حج می‌خواهند شرکت کنند. گروهی کوردل و ناشنوا که می‌خواهند حق را با باطل در آمیزند... .[۲]

حضرت علی علیه‌السلام، از فرمانداران شهرهای تحت فرمانش، و از فرماندهان نظامی، درخواست می‌کرد که اخبار و اطلاعات را، به حضرت برسانند.

برخی نامه‌های حضرت بدین شرح است:

نامه ایشان به یکی از فرماندهان: «اخبار و گزارشات خود را در هر زمان و در هر حال برای من ارسال کن».[۳]

نامه حضرت به شریح بن هانی و زیاد بن نضر: «از راهنما استفاده کنید و عیون وطلایع (عوامل اطلاعاتی) را پیشاپیش خود داشته باشید.[٤]

---

۱ . ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی کوفی، همان، ص۳۲٦.

۲. «فَإِنَّ عَيْنِي بِالْمَغْرِبِ كَتَبَ إِلَيَّ يُعْلِمُنِي أَنَّهُ وُجِّهَ إِلَي الْمَوْسِمِ أُنَاسٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ الْعُمْيِ الْقُلُوبِ الصُّمِّ الْأَسْمَاعِ الْكَمْهِ الْأَبْصَارِ الَّذِينَ يَلْتَمِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ يُطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۱۲۳؛ *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ۳۳؛ ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی کوفی، همان، ص۲۷٤. (مقصود از مغرب، شام است چون شام از اقلیم مغرب بوده است)؛ ابن ابی‌الحدید، همان، ج۱٦، ص۱۳۸.

۳. ابن واضح یعقوبی، پیشین، ج۲، ص۱۰۹ و محمد باقر محمودی، نهج السعاده، پیشین، ج۷، ص۳٦۷.

٤. «وَ اجْعَلُوا لَكُمْ رُقَبَاءَ فِي صَيَاصِي الْجِبَالِ وَ مَنَاكِبِ الْهِضَابِ لِئَلَّا يَأْتِيَكُمُ الْعَدُوُّ مِنْ مَكَانٍ مَخَافَةً أَوْ أَمْنٍ» در بالای قله‌ها و فراز تپه ها، دیده بان‌هایی بگمارید تا دشمن نتواند از جایی که شما احساس امنیت نمی‌کنید یا از جایی که احساس امنیت می‌کنی وارد بر شما نشود. ابن ابی الحدید، پیشن، ج۱، ص۱۵۹ و نهج البلاغه، پیشین، نامه ۱۱ و نصر بن مزاحم منقری، ص۱۷۳ و ابن شعبه حرانی، پیشین، ص۱۹۲

در جای دیگر می‌فرماید: «بدانید که گروه پیشرو، عیون لشکریانند و عیون گروه پیشرو، طلایع هستند. مبادا از اعزام آن‌ها غفلت کنید که گرفتار کمین دشمن شوید».[۱]

«قثم بن عباس» در نامه‌ای، حضرت علی‌علیه‌السلام را از خروج طلحه و زبیر و عایشه از مکه و حرکت به سوی بصره آگاه ساخت.[۲]

بنابراین، حضرت با توجه به در اختیار داشتن این نیروهای اطلاعاتی و جاسوسی، از آگاهی کافی برخوردار بود؛ و از تحرکات دشمن اطلاع کافی داشت. قبل از جنگ جمل عده‌ای که خبر تحرکات نظامی شورشیان بصره را شنیده بودند؛ نزد حضرت آمدند و گفتند: شما در مدینه آرام نشسته‌اید! و دشمنان شما با تمام امکانات در حال شورش‌گری می‌باشند!آن حضرت فرمود:

به خدا سوگند! از آگاهی لازم برخوردارم؛ و هرگز غافل‌گیر نمی‌شوم که دشمنان، ناگهان مرا محاصره کنند و با نیرنگ دستگیرم نمایند![۳]

در جایی دیگر می‌فرماید: آگاه باشید، که شیطان حزب خویش را گرد آورده و سواره و پیادگان لشکر خود را فرا خوانده! اما من آگاهی و بینش و بصیرت خود را، همچنان همراه دارم! به خدا سوگند، گردابی برای آن‌ها فراهم

---

۱. «وَ اعْلَمَا أَنَّ مُقَدِّمَةَ الْقَوْمِ عُيُونُهُمْ وَ عُيُونَ الْمُقَدِّمَةِ طَلَائِعُهُمْ وَ إِذَا أَنْتُمَا خَرَجْتُمَا مِنْ بِلَادِكُمَا وَ دَنَوْتُمَا مِنْ بِلَادِ عَدُوِّكُمَا فَلَا تَسْأَمَا مِنْ تَوْجِيهِ الطَّلَائِعِ وَ مِنْ نَفْضِ الشِّعَابِ وَ الشَّجَرِ وَ الْخَمَرِ فِي كُلِّ جَانِبٍ كَيْلَا يَغْتَرِيَكُمَا عَدُوٌّ أَوْ يَكُونَ لَهُمْ كَمِينٌ» نهج‌البلاغه، پیشین، نامه ۱۱ و میرزا حسین نوری، پیشین، ج۱۱، ص۴۰ و ابوجعفر اسکافی، پیشین، ص۱۴۱ ونصر بن مزاحم منقری، ص۱۷۳ و ۱۷۴ و ابوحنیفه دینوری، پیشین، ص۲۰۶

۲. ابن قتیبه دینوری، پیشین، ص۸۸

۳. *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ٦، ص۵۰؛ ابن ابی‌الحدید، همان، ج۱، ص۲۲۳.

سازم که جز من کسی نتواند آن را چاره کند!.[۱]

یکی از مأموران اطلاعاتی حضرت در جنگ جمل، برادر ایشان عقیل بود.[۲] عقیل در نامه خود به امام نوشته بود «من عایشه، طلحه و زبیر را، ملاقات کردم؛ آنان به طرف بصره در حرکت بودند...؛ آنان در حالی به سوی تو می‌آیند که تو را قاتل عثمان می‌دانند!؛ آن دو را، مردمان بسیاری، همراهی می‌کنند!».[۳]

در برخی موارد، حضرت علی علیه‌السلام، افرادی را برای تحقیق در خصوص موضوع و کسب اطلاعات اعزام می‌کرد. در منابع آمده است: بعد از آن‌که خوارج «عبدالله بن خباب» صحابی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، را کشته و زن باردارش را شکم دریده و جنین او را کشتند؛ و خبر این واقعه، به حضرت رسید؛ ایشان، **حارث بن مرة** را فرستاد، تا درباره ابن خباب، زنش و زنانی که کشته شده بودند، تحقیق کند. وقتی که حارث نزد خوارج آمد، وی را نیز کشتند... .[٤]

۲. مشورت با بزرگان

در دین مبین اسلام، به مشورت در کارهای مهم سفارش زیادی، شده است. خداوند متعال، به رسول گرامی اسلام، دستور می‌دهد: «**و شاورهم في الأمر**»؛[٥]

---

۱. *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ۱۰، ص٥٤؛علی‌بن‌محمداللیثی الواسطی، همان، ص۱۱۰؛ محمد بن احمد ابن الدمشقی، همان، ج۱، ص۳۲٤.

۲. ر.ک: ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی کوفی، همان، ص۲۳۳ ـ ۲۳٤.

۳. ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۸۱ .

٤. ر.ک: ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۱۷۵؛ ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۵۲؛ عزالدین ابن‌اثیر، *الکامل*، همان ج۱۰، ص۱٤۲؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۲٦۰٦؛ علی‌بن‌حسین مسعودی، *مروج‌الذهب*، همان، ج۱، ص۷٦٤.

۵. آل‌عمران/۱۵۹.

براساس همین دستورات الهی بود که رسول گرامی اسلام ﷺ، توجه خاصی به مشورت با اصحاب خویش داشت؛

شهید مطهری رحمه‌الله می‌نویسد:

> پیامبر ﷺ، سبکش این بود که نمی‌خواست، تنها تصمیم بگیرد.[1]

حضرت علی علیه‌السلام نیز، با الهام از دستورات الهی؛ و با توجه به سیره‌ی نبی گرامی اسلام ﷺ همواره ـ خصوصاً در جنگ‌ها ـ با یاران خویش در خصوص حوادث پیش آمده و اقداماتی که باید صورت بگیرد، مشورت می‌کرد.

شیخ مفید رحمه‌الله می‌نویسد:

> چون طلحه و زبیر و عایشه، اجتماع کردند و تصمیم بر خروج گرفتند و آماده رفتن به بصره شدند؛ این خبر به علی علیه‌السلام رسید و پس از آن هم نامه‌ای رسید که حاکی از اخبار آن قوم بود. در این هنگام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، ابن عباس؛ محمد بن ابی بکر؛ عمار بن یاسر و سهل بن حنیف را فرا خواند و این موضوع و خبر تصمیم آن قوم را برای رفتن به بصره، در اختیار ایشان نهاد؛ و سپس فرمود: اکنون نظریه خود را بگوئید و رای خویش را باز گوئید تا بشنوم. عمار گفت: رأی درست این است که به کوفه حرکت کنیم؛ زیرا اهل آن، شیعه‌ی ما هستند و این قوم آهنگ بصره دارند.
>
> ابن عباس گفت: ای امیرالمؤمنین! رأی درست به عقیده من چنین است: نخست کسانی را به کوفه بفرستیم و آنان با تو بیعت کنند... و سپس به کوفه حرکت کنیم؛ امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: راه درست این است که خود با کسانی که همراه من خواهند شد، حرکت کنیم و به تعقیب ایشان بپردازیم.[2]

حضرت علی علیه‌السلام، همواره امور جاری مملکت را با یاران خویش، در میان

---

۱. مرتضی مطهری رحمه‌الله، *سیری در سیره نبوی*، همان، ص۲۱۲.
۲. شیخ مفید، *الارشاد*، همان، ص۱۴۵.

می‌گذاشت؛ و قائل بود که به جز اسرار نظامی نباید چیزی را از یاران خویش مخفی کند،[۱] همین امر سبب می‌شد اصحاب حضرت، در امور مختلف، نظر خویش را اعلام کنند؛ و ایشان با بررسی نظریات آن‌ها، تصمیم لازم را اتخاذ می‌کرد.

طبری می‌نویسد:

> حضرت علی علیه‌السلام، تصمیم داشت قبل از این‌که طلحه و زبیر و پیروانشان، به بصره برسند آن‌ها را متوقف کند؛ اما وقتی به ـ ربذه ـ رسید از عبور آنها خبر یافت؛ و چون به آن‌ها دست نیافت، در آن‌جا ماند و به مشورت پرداخت.[۲]

در جنگ صفین نیز، حضرت قبل از جنگ، ابتدا «جریر بن عبدالله بجلی» را به سوی معاویه فرستاد؛ سپس با مردم مشورت نمود. مردم از او خواستند در کوفه بماند ولی عدّه‌ای مخالف بودند؛ از جمله: مالک‌اشتر؛ عدی بن حاتم؛ شریح بن هانی؛ آن‌ها گفتند: «کسانی که می‌خواهند شما در کوفه بمانید، برای ترساندن شما از جنگ با شامیان بوده است. علی علیه‌السلام فرمود:

من نیز آماده جنگ با شامیان هستم؛ ولی هم اکنون ـ جریر بن عبدالله ـ در شام است. امید آن دارم که معاویه و شامیان خیرخواهی وی را بپذیرند و بیعت کنند.[۳]

نصر بن مزاحم می‌نویسد: «چون علی علیه‌السلام آهنگ عزیمت به شام کردند؛ مهاجران و انصار را فرا خواند و پس از حمد و ستایش خداوند متعال؛ فرمود: امّا بعد؛ همانا شما مردمی فرخنده رأی؛ صبرپیشه؛ حق‌گو؛ مبارک کردار؛ و

---

۱. «أَلَا وَ إِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَنْ لَا أَحْتَجِزَ دُونَكُمْ سِرّاً إِلَّا فِي حَرْبٍ» *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ۵۰، ص٥٦٣؛ ابوجعفر اسکافی، ص١٠٤؛ نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص١٥٠.

۲. محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص٢٣٦٢.

۳. ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص١٢٥؛ ابن‌اعثم کوفی، همان، ص١٠١٤.

درست فرمان هستید؛ ما آهنگ آن داریم که بر دشمن خویش و خصم شما، لشکر بکشیم. بدین جهت، رأی مشورتی خود را، به ما بازگو کنید.[۱]

همهٔ این موارد؛ نشان دهنده توجّه خاصّ حضرت به مشورت با یاران، در مسائل نظامی است.

۳. جمع‌آوری نیرو

همان‌طور که در مطالب گذشته بیان شد؛ حضرت علی‌علیه‌السلام در دوره حکومت خویش به خصوص، پس از نافرمانی معاویه؛ و پیمان‌شکنی طلحه و زبیر، چون احتمال درگیری با این افراد وجود داشت، نیرو و تجهیزات لازم را، برای حمله و جنگ با دشمن، فراهم می‌آورد. آن حضرت قائل بود که، باید در همه امور، آمادگی خود را حفظ کرد که ـ پیروزی در دوراندیشی ـ است.[۲] ارسال نامه؛ اعزام افراد برای جمع‌آوری نیرو و سخنرانی؛ از اقدامات اساسی حضرت در راستای تأمین نیرو و مقابله با دشمن بود. بر این اساس سیرهٔ حضرت در جنگ جمل؛ صفین؛ و نهروان به شرح ذیل است:

الف) **نامه نگاری**:

حضرت علی‌علیه‌السلام، به کارگزاران خود در مناطق مختلف، نامه نوشت و از آنان خواست، تا برای مقابله با دشمن بسیج شوند. نامه نگاری‌ها، بیشتر در

۱. نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۱۳۰.
۲. *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ۲۲۱، حکمت ٤٨.

خصوص فراهم کردن نیرو؛ و امکانات بر ضد معاویه صورت می‌گرفت. مقابله با سپاه شام کار آسانی نبود؛ جنگ با معاویه و نیروهای شامی، به لشکری مجهز و کامل نیاز داشت؛ و حضرت نمی‌توانست تنها به نیروی نظامی عراق اکتفا کند.

در منابع آمده است:

> امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به عمّال و نوّاب خویش نامه‌ها نوشت و ایشان را از عزیمت به شام، و اندیشه جنگ با معاویه، آگاه ساخت و فرمود که، روی به خدمت آورند و درآمدن، شتاب نمایند.[۱]

حضرت علی علیه‌السلام، در نامه‌ای به ابن عباس ـ که در بصره بود ـ نوشت: «مسلمانان و مؤمنانی را که در منطقه تو هستند، نزد من بفرست؛ آزمون و گذشت مرا از آنان، به یادشان آور؛ و ادامه‌ی علاقه‌ام را نسبت به آن‌ها، یادآوری کن و آنان را به جهاد، تشویق و از فضیلتی که در این کار است، آگاه ساز!».[۲]

در نامه حضرت به اشعث بن قیس ـ فرماندار آذربایجان ـ آمده است: «ما قصد عزیمت به شام داریم و منتظر آمدن هستیم؛ وقتی بر مضمون این نامه آگاهی یافتی، درآمدن نزد ما تعجیل کن! و جماعتی را که در موافقت تو هستند ـ از سواره و پیاده ـ با خویش بیاور».[۳] حضرت به کارگزاران خویش در مدینه؛

---

۱. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص۴۹۹؛ ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۵۲؛ محمدبن‌علی‌بن‌طباطبا (الفخری)، دوم، ص۱۲۲.

۲. نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۱۴۶؛ ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۱۷۴.

۳. این نامه به شکل‌های مختلف، در منابع متعدد آمده است؛ و یا به آن اشاره شده است؛ ابن‌اعثم کوفی، همان، ص۴۵۶؛ ابوحنیفه دینوری، همان، ص۱۹۴؛ ابن قتیبه دینوری، همان، ص۱۲۱ و ۱۲۲؛ ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۱۰، ص۳۹.

اصفهان؛ همدان؛[۱] بحرین؛[۲] ری؛[۳] و مدائن[٤] نیز نامه نوشت و آن‌ها را دعوت کرد تا با سپاهیان خویش در کوفه، حاضر شوند.[٥]

ب) **اعزام افراد**:

اعزام افراد برای جمع‌آوری نیرو، بیشتر در جنگ جمل صورت گرفت. حضرت علی علیه‌السلام، امام حسن علیه‌السلام؛ عمّار؛ و **قیس بن سعد بن عبادة** را، به همراه نامه‌ای روانه کوفه کرد.[٦] در بخشی از نامه حضرت آمده است: اکنون پسرم حسن را، با عمّار و قیس، پیش شما فرستادم که شما را برای اعزام آماده نمایند؛ و از شما بخواهند که حرکت کنید. چنان رفتار کنید که درباره‌ی شما گمان دارم![۷] محمّدبن ابی‌بکر؛ محمّدبن‌جعفر[۸] و مالک اشتر[۹] نیز از افرادی هستند که به همین منظور به کوفه فرستاده شدند.

---

۱. ر.ک: نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۱٤۷؛ ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٤٥٥؛ ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۱۰، ص۳۹.

۲. ر.ک: *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ٤۲.

۳. ر.ک: ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٤۹۹.

٤. ر.ک: محمدباقر محمودی، همان، ج٥، ص۱٥۱.

٥. ر.ک: این نامه‌ها در *الغارات*، ص۱۷۸ به بعد، موجود است.

٦. ر.ک: شیخ‌مفید، *الجمل*، همان، ص۲٤٤؛ نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۳۱ و ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۹۳؛ ابن‌اعثم کوفی، همان، ص۱۰۰۷.

۷. ر.ک: «فکونوا عند ظني بکم» شیخ‌مفید، *الجمل*، همان، ص۲٤٤؛ محمدبن‌حسن طوسی (شیخ طوسی)، *الامالی*، همان، ص۷۱۸.

۸. ر.ک: ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۹۲؛ ابن‌خلدون، همان، ج۱، ص٦۰۱؛ محمدبن‌جریرطبری، همان، ج٦، ص۲۳۹٤؛ ابن‌اعثم کوفی، همان، ص۱۰۰۷؛ علی بن حسین مسعودی، همان، ج۲، ص۳٦۱.

۹. ر.ک: شیخ‌مفید، همان، ص۱٥۲؛ ابن‌خلدون، همان، ج۱، ص٦۰۲؛ محمدبن‌جریرطبری، همان، ج٤، ص٦۲٤؛ ابن‌مسکویه، همان، ج۱، ص٤٥۲؛ ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی کوفی، همان، ص۳۸۱.

در جنگ صفین نیز هر چند، بسیج نیروها با نوشتن نامه صورت گرفت، امّا حضرت از اعزام افراد نیز، برای دعوت و بسیج مردم برای به منظور مقابله با شامیان، غافل نبود. نصربن‌مزاحم می‌نویسد: حارث‌بن‌اعور به فرمان علی علیه‌السلام، مردم مدائن را دعوت کرد تا به یاری علی علیه‌السلام بشتابند. حارث در میان مردم مدائن فریاد زد: هر که از رزمندگان اسلام است، نماز عصر را به امیرمؤمنان بپیوندد. همان لحظه همگان به او پیوستند.[1]

ج) **سخنرانی و گفتگو**:

حضرت علی علیه‌السلام برای مقابله با معاویه و حامیانش، بارها برای مردم کوفه سخنرانی کرد و آن‌ها را به جهاد علیه شامیان دعوت کرد. در منابع آمده است: از بصره ۳۲۰۰ نفر به همراه «**احنف‌بن‌قیس**» و «**جاریة‌بن‌قدامه**» آمدند. وقتی حضرت این تعداد را کافی ندانست، در جمع مردم کوفه به سخنرانی پرداخت و فرمود:

ای مردم کوفه! شما برادارن و یاوران من در راه حق و اجابت کنندگان من برای جهاد با پیمان شکنان هستید؛ من با کمک شما، مخالفان را سرکوب و اطاعت همراهان را تکمیل می‌کنم... پس مرا با خیرخواهی و اخلاص یاری کنید. من از شما می‌خواهم فرمانده هر گروه از شما، تعداد رزمندگان و فرزندان قوم خود که جنگ دیده‌اند و بردگان و موالی را بنویسد و نزد من آورد تا انشاءالله آن‌ها را بررسی کنم.[2]

---

۱. نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۱۹۹.

۲. ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۱۷۳؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۲٦۰۲؛ محمدبن‌ابراهیم ثقفی کوفی، همان، ص۳۸.

در موردی دیگر، حضرت، بعد از آن‌که «شریح‌بن‌هانی» و «زیادبن‌نصر» را به همراه دوازده هزار نفر، به عنوان طلیعه‌ی سپاه خویش به جانب شام فرستادند، در «**نخیلة**» خطبه‌ای خواند و مردم را به حرکت به جانب معاویه، دعوت کرد. حضرت فرمود:

مبادا دست به دست کنید و عقب بمانید! من «مالک‌بن‌حبیب یربوعی» را به جای خود گماشته‌ام و به او دستور داده‌ام که هیچ (سرباز) جا مانده‌ای را رها نکند مگر آن‌که او را به شما ملحق ساز.[۱]

این مطلب نشان می‌دهد که حضرت در کوفه، ستاد اعزام نیرو داشتند و افرادی مأمور بوده‌اند که نیروهای جامانده را به لشکریان علی‌علیه‌السلام برسانند. حضرت علی‌علیه‌السلام سعی داشت با قوای نظامی بالایی به جنگ با معاویه برود؛ بنابراین ایشان، در طول مسیر هم به فکر جمع‌آوری نیرو بود. در جایی دیگر، حضرت فرمودند:

در نظر دارم که فرات را بپیمایم و به سوی مردمی اندک از شما، که در اطراف فرات ساکن هستند، رهسپار شوم و آنان را با شما به سوی دشمنان برانگیزم و آنان را قوای کمکی شما قرار دهم.[۲]

مجموع نیروهای حضرت علی‌علیه‌السلام در مقابله با سپاه شام به نود هزار نفر رسید.[۳]

---

۱. نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۱۸٤؛ ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۰۷.

۲. ر.ک: *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ٤۸؛ ابوجعفر اسکافی، همان، ص۱۳۱.

۳. ر.ک: ابوحنیفه دینوری، ص۲٦٦؛ مطهربن‌طاهر مقدسی، همان، ج۲، ص۸۸۰؛ علی‌بن‌حسین مسعودی، *التنبیه والاشراف*، همان، ص۲۷۲.

۴. سلاح و تجهیزات

اهمیت فراهم آوردن ابزار جنگی و سلاح در هر زمان، نسبت به مردم آن عصر بر کسی پوشیده نیست. ابزار جنگی و تجهیزات علاوه بر این‌که موجبات بازدارندگی از حملات دشمن را فراهم می‌آورد، به هنگام بروز درگیری و جنگ نیز کمک شایانی به نیروها برای غلبه بر دشمن می‌کند. قرآن کریم به مسلمانان دستور داده است تا حد توان سلاح و تجهیزات برای مقابله با دشمنان دین فراهم سازند.[۱] حضرت علی علیه‌السلام، با الهام از فرامین الهی و سیره‌ی نبی‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و تجربه‌ی مفیدی که در این زمینه داشت؛ به این امر توجه خاصی می‌کرد. در جریان جنگ جمل، حضرت پیکی به مدینه فرستاد تا برای او سلاح و تجهیزات، تهیه و ارسال کند. آن پیک نیز آن‌چه را که حضرت خواسته بود از قبیل مرکب و سلاح و... تهیه کرد و برای ایشان فرستاد.[۲]

در جنگ صفین نیز حضرت وقتی خودخواهی معاویه و عدم بیعت او، و در نتیجه احتمال جنگ و درگیری را دادند، دستور به آمادگی و فراهم نمودن سلاح و امکانات جنگی را صادر کرد و به یاران خود فرمود:

پس برای جنگ آماده شوید و لوازم آن را فراهم کنید که آتش کارزار افروخته و روشنایی آن بلند شده است.[۳]

---

۱. انفال/۶۰.

۲. عزّالدین ابن‌اثیر، الکامل همان، ج۳، ص۲۲۳؛ تقی الدین احمدبن‌علی، مقریزی، *امتاع‌الاسماع*، ج۱۳، ص۲۳۷؛ اسماعیل‌بن‌کثیر، همان، ج۷، ص۲۳۴.

۳. «فَخُذُوا لِلْحَرْبِ أُهْبَتَهَا وَ أَعِدُّوا لَهَا عُدَّتَهَا فَقَدْ شَبَّ لَظَاهَا وَ عَلَا سَنَاهَا» *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ۲۶؛ ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۱۸۳؛ ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی کوفی، ص۱۶۷.

پس از پایان نبرد با خوارج نهروان، علی‌علیه‌السلام خواستار نبرد مجدّد با معاویه بود؛ حضرت در حالی که مردم را برای نبرد با معاویه آماده می‌ساخت به آنان فرمود:

هر چه می‌توانید نیرو و اسبان جنگی آماده سازید و به خداوند متعال توکل کنید.[۱]

به نظر می‌رسد علاوه بر این‌که حضرت، به مردم دستور می‌داد که خودشان سلاح و تجهیزات خویش را برای مقابله با دشمن فراهم سازند، وظیفه‌ی تأمین بخشی از سلاح و تجهیزات را برعهده‌ی کارگزاران خویش نیز، گذارده بود و از آن‌ها می‌خواست که نیروهای «مسلح» خویش را برای مقابله با سپاهیان دشمن فراهم سازند. ابن‌اعثم می‌نویسد: امیرالمؤمنین به عمّال و نوّاب خویش، نامه نوشت... «عبدالله‌بن‌عباس» از بصره رسید، «مخنف‌بن‌سلیم» از اصفهان رسید... و دیگر عمّال و نوّاب از اطراف و جوانب روی به خدمت آوردند. آخرین کسی که از عمّال رسید ربیع بن خثیم بود که از ولایت ری به خدمت حضرت آمد با چهار هزار مرد مسلح.[۲]

در نامه‌ی حضرت به جریربن‌عبدالله بجلّی ـ عامل همدان ـ آمده است:

سواره و پیاده‌ی خویش را به همراه بیاور و در این باب تعجیل کن.[۳]

---

۱. «أیها الناس استعدوا للمسیر إلي عدوکم ففي جهاده القربة إلي اللّه و درك الوسیلة عنده، وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ و توکلوا علي اللّه وَ کفي بِاللَّهِ وَکیلًا وَ کفي بِاللَّهِ نَصیرا» احمد بن‌یحیی بلاذری، *انساب الاشراف*، همان، ج۲، ص۳۷۹؛ عزّالدین ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۱۰، ص۱۵۳، ۱۵٤؛ ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی کوفی، همان، ص۳۹؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص٢٦١٥.

۲. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٤٩٩.

۳. همان، ص٤٥٥. همین دستور به أشعث‌بن‌قیس نیز داده شد. همان، ص٤٥٦.

در جنگ‌های حضرت، «شمشیر» مهم‌ترین سلاح، هم برای نیروهای سواره و هم نیروهای پیاده محسوب می‌شد. علاوه بر شمشیر، از نیزه؛ کمان بازره با کلاه‌خود و سپر نیز استفاده می‌شد.

گفتار دوم: هزینه‌های جنگ و راه‌های تأمین آن

هیچ جنگی، بدون هزینه‌ی نظامی نیست. در حقیقت فراهم کردن امکانات و تدارکات جنگ، بدون در نظر گرفتن هزینه‌های آن، امری نشدنی است. حضرت علی علیه‌السلام، برای تأمین امکانات و تدارکات جنگ‌های خویش، علاوه بر خراج (مالیات)، کمک‌های مردمی را نیز در نظر داشت؛ از اموال شخصی خویش نیز در این راه استفاده می‌کرد.

الف: خراج

حضرت علی علیه‌السلام، خراج (مالیات اسلامی) را یکی از راه‌های تأمین هزینه‌های جنگ و قوام نیروهای نظامی می‌دانست.

آن حضرت، در نامه‌ی ۵۳ نهج‌البلاغه خطاب به مالک می‌فرماید:

ای مالک! بدان مردم از گروه‌های گوناگونی می‌باشند که اصلاح هر یک جز با دیگری امکان ندارد؛ از آن قشرها لشکریان خدا و نویسندگان عمومی و خصوصی، قضات دادگستر، تجّار و... می‌باشند. امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد و پایداری سپاهیان جز به خراج و مالیات رعیّت انجام نمی‌شود که با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردند... .[۱]

ب: کمک‌های مردمی

از دیدگاه وحی و احادیث ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام، در کنار وظیفه‌ی حضور در جبهه و جهاد با جان، مسئله دیگری به عنوان «جهاد مالی» مطرح است.

---

۱. «فمنها جنود الله...» *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ۵۳، ص۵۷۳؛ ابن‌شعبه حرّانی، همان، ص۱۳۱؛ محمدبن‌سلامه، *دستور معالم الحکم*، ص۱۴۸.

خداوند متعال می‌فرماید:

با مال و جان خویش در راه خدا، جهاد کنید.[۱]

در سوره‌ی انفال آیه‌ی ٦۰ نیز، خداوند متعال می‌فرماید:

برای مبارزه با دشمن، تمام نیروی خود را مهیا کنید،... آن چه در راه خدا صرف می‌کنید، خداوند به شما عوض آن را به تمام خواهد داد و هرگز به شما ستم نخواهد شد.[۲]

در سیره‌ی نظامی حضرت علی علیه‌السلام نیز به این مسئله توجه شده است؛ مقدار زیادی از هزینه‌های جنگ، توسط یاران آن حضرت و کسانی که در جنگ شرکت داشتند، تأمین می‌شد. حضرت به یاران خویش دستور می‌داد، برای جنگ آماده شوند و خود را برای رویارویی با دشمن تجهیز کنند.[۳]

در سفارش‌های حضرت در لحظات آخر عمرشان آمده است:

الله الله في الجهادِ بِاموالِكم و انفسِكم و السنَتِكم في سَبيلِ الله؛[٤] **.... خدا را خدا را، در جهاد به اموال و جان‌ها و زبانتان در راه خدا [فراموش نکنید].**

---

۱. «و جاهِدوُا بِاموالِكم و أنْفُسِكم في سَبيلِ الله» توبه/٤۱.

۲. «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكمْ وَ آخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ في سَبيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكمْ وَ أَنْتُمْ لا تُظْلَمُون» همان، انفال/۹.

۳. «فخذوا اللهرب اهبتها و اعدوالها عدتها» *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه‌ی ۲٦؛ ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی کوفی، همان، ص۱٦۷؛ ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۱۸۳.

٤. *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ٤۷؛ محمدبن‌یعقوب کلینی، همان، ج۷، ص۵۲؛ شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج٤، ص۱۹۱؛ ابن‌شعبه حرّانی، همان، ص۱۹۸؛ شیخ طوسی، *تهذیب‌الاحکام*، همان، ج۹، ص۱۷۷؛ فتّال نیشابوری، همان، ص۱۳٦؛ ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص۲٤.

ج: اموال شخصی

علاوه بر خراج و کمک‌های دیگران، حضرت به مسئلهٔ وقف توجّه خاصی می‌نمود. ایشان با دست خویش قنات حفر می‌کرد؛ درخت خرما می‌کاشت؛ مزارع و بوستان‌ها را آباد می‌کرد و آن‌ها را در راه خدا وقف می‌کرد. حضرت می‌فرماید:

من «ینبع»، «وادی القری»، «اذینه» و «راعه» را، در راه خدا صدقه داده‌ام (باغ‌ها و چشمه‌هایی را وقف کرده‌ام)، درآمد آن باغ‌ها و چشمه‌ها در هر کاری در راه خدا و در راه جنگ و صلح و سپاهیان خرج شود؛... آن‌ها فروخته نشود و به ارث نمی‌رسد، من زنده باشم یا نباشم.[۱]

باید توجه داشت که آن حضرت سخنی از غنایم جنگی به میان نیاورده است. هر چند غنایم جنگی پس از جنگ به دست می‌آید ولی به هر حال از همین غنائم می‌توان در جنگ‌های بعدی استفاده کرد. به نظر می‌رسد با توجه به اینکه جنگ‌های حضرت، جنگ داخلی و بین اهل قبله بوده است به همین دلیل حضرت، از غنایم جنگی به عنوان تأمین کننده‌ی هزینه‌های سپاه، سخنی نیاورده است. براساس سنّت و سیره آن حضرت در این جنگ‌ها، از مسلمانان غنایمی غیر از سلاح و ابزارهای جنگی که در جنگ از آن‌ها استفاد شده، چیزی نمی‌توان برداشت.[۲]

---

۱. «هذا ما اقربه وقضي في ماله علي بن ابيطالب تصدق بينبع ابتغاء مرضاة الله... في الحرب و السلم... لا يباع و لا يوهب...». عبدالرزاق صنعانی، المصنف، ج۱۰، ص۳۷۵؛ قاضی النعمان المغربی، همان، ج۲، ص٤٥٣؛ محمدباقر محمودی، همان، ج۲، ص۲۱۷.

۲. ر.ک: علی‌بن‌حسین مسعودی، مروّج‌الذهب، همان، ج۱، ص۷۱۹.

گفتار سوم: آموزش نظامی

آموزش نظامی نیروها، از عمده‌ترین مسائلی است که امروزه توجه فراوانی به آن می‌شود. نیروها، بلافاصله پس از ورود به جمع نظامیان، باید آموزش‌های لازم را برای مقابله با دشمن را فرا بگیرند. بخش عمده‌ای از وقت و امکانات نظامی، صرف آموزش می‌شود. در قرآن‌کریم، به تدارک مقدمات و آمادگی‌های لازم برای جنگ اشاره شده است.[۱]

برخورداری از وسایل نظامی و ابزار جنگی، در صورتی‌که افراد، طرز استفاده از آنها را ندانند، قوّت چندانی محسوب نمی‌شود؛ از این‌رو، حضرت علی علیه‌السلام، به آموزش نیروهای خویش اهمیت زیادی می‌داد. آن حضرت، هم به آموزش‌های انفرادی (رزم انفرادی) توجه می‌کرد و لشکریان خویش را جهت پیکار با دشمن آماده می‌کرد و هم به آموزش‌های جمعی همانند؛ نحوه‌ی حرکت نیروها به سمت دشمن و نحوه‌ی قرار گرفتن نیروها در هنگام حمله توجه داشت.

الف: آموزش رزم انفرادی

۱. نحوه شمشیر زدن: حضرت در نحوه‌ی شمشیر زدن به دشمن، می‌فرماید:

> شمشیر را پیش از آن‌که از غلاف بیرون بکشید، چند بار تکان دهید. ضربت را از چپ و راست فرود آورید و با تیزی شمشیر بزنید. با گام برداشتن به جلو، شمشیر را به دشمن برسانید.[۲]

---

۱. ر.ک: «وَاَعِدُّوا لَهُم ما اسْتَطَعْتُم مِنْ قُوةٍ» انفال/۶۰.

۲. «قَلْقِلُوا السُّيُوفَ فِي أَغْمَادِهَا قَبْلَ سَلِّهَا» *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ٦٦، ص۱۱۵؛ محمدبن‌حسین موسوی، (سید رضی)، *خصائص‌الائمه*، ص۷۵ ـ ۷۶.

در جای دیگر می‌فرماید:

ضربه‌های شمشیر را محکم بزنید.[۱]

۲. سکوت: حضرت علی علیه‌السلام دستور می‌داد نیروها در میدان جنگ، سکوت را رعایت کنند. حضرت می‌فرماید:

صدای خود را در سینه نگه دارید که در زدودن سستی نقش بسزایی دارد.[۲]

۳. فشردن دندان‌ها: حضرت به سپاهیان می‌فرمود:

دندان‌ها را به هم بفشارید تا مقاومت شما در برابر ضربات دشمن، بیشتر گردد.[۳]

٤. تحرّک لازم: ایشان به نیروهای تحت امرش فرمود:

پی‌درپی، حمله کنید و از فرار شرم دارید، زیرا فرار در جنگ، لکّه ننگی برای نسل‌های آینده و مایه‌ی آتش روز قیامت است.[٤] در برابر نیزه‌ها در پیچ و خم باشید که در رد کردن نیزه‌ی دشمن، مؤثر است.[٥]

۵. ضربه‌ی محکم: حضرت به نیروهایش دستور می‌دهد که ضربه‌ای را که

---

۱. «وَ أعْطُوا السُّيُوفَ حُقُوقَهَا وَ وَطِّنُوا لِلْجُنُوبِ مَصَارِعَهَا وَ اذْمُرُوا أنْفُسَكمْ عَلَي الطَّعْنِ الدَّعْسِيِّ وَ الضَّرْبِ الطِّلَحْفِي» *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ١٦، ص٤٩٧.

۲. «وَ أمِيتُوا الْأَصْوَاتَ فَإِنَّهُ أطْرَدُ لِلْفَشَلِ» *نهج‌البلاغه*، همان، نامه، ١٦، ص٤٩٧؛ خطبهٔ ١٢٤؛ محمدبن یعقوب کلینی، *کافی*، ج٥، ص٣٩؛ شیخ‌مفید، *الارشاد*، همان، ج١، ص٢٢٦.

۳. «و عضّوا علي النواجد فإنّه أبني للسيوف عن الهام» *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ٦٦، ص١١٥؛ محمدبن‌حسین موسوی، (سید رضی)، *خصائص‌الائمه*، همان، ص٧٥؛ شیخ‌مفید، *الارشاد*، همان، ج١، ٢٦٦؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص٢٥٣٠؛ در خطبه‌ی ١٢٤ می‌فرماید: «وَ عَضُّوا عَلَي الْأَضْرَاسِ فَإِنَّهُ أنْبَي لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ».

٤. «وَ اسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ فَإِنَّهُ عَارٌ فِي الْأَعْقَابِ وَ نَارٌ يَوْمَ الْحِسَابِ» *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ٦٦؛ حسین‌بن عبدالوهاب، *عیون‌المعجزات*، ص٤٢؛ ابن‌عساکر، *تاریخ مدینه‌ی دمشق*، همان، ج٤٢، ص٤٦٠.

٥. «وَ الْتَوُوا فِي أطْرَافِ الرِّمَاحِ فَإِنَّهُ أمْوَرُ لِلْأَسِنَّ» *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ١٢٤؛ محمدبن‌یعقوب کلینی، همان، ج٥، ص٣٩؛ شیخ‌مفید، *الارشاد*، همان، ج١، ص٢٦٦؛ سیدهاشم بحرانی، *مدینة المعاجز الائمة الاثني عشر*، ص٢٣٣؛ نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص٣٢٢.

می‌زنند محکم و پرقدرت باشد و می‌فرمود:

برای فرو کردن نیزه‌ها و محکم‌ترین ضربه‌های شمشیر، خود را آماده کنید.[۱]

٦. کمک به همرزم: حضرت فرمود:

در رزم تن به تن، هر کسی حریف خود را کشته و سپس به کمک برادرش بشتابد.[۲]

۷. آموزش عملی: حضرت علی علیه‌السلام نه تنها به صورت تئوری، نکات آموزشی را به یاران خویش یاد می‌داد و بلکه گاهی از اوقات عملاً به نیروهایش آموزش می‌داد. ایشان در آموزش‌های رزم انفرادی، به پسرش محمدبن‌حنیفه فرمود:

اگر کوه‌ها از جای کنده شوند تو ثابت باش! دندان‌ها را به هم بفشار و کاسه سرت را به خدا عاریة بده، پای بر زمین میخ‌کوب کن و به صفوف پایانی دشمن بنگر.[۳] سپس حضرت خود به جنگ دشمن رفت و پس از بازگشت فرمود: این‌گونه بجنگ.[٤]

ب: آموزش‌های جمعی

۱. نحوه‌ی حرکت به سوی دشمن: حضرت علی علیه‌السلام، مقدمه‌ی سپاه خویش

---

۱. «واذ مروا انفسكم علي الطعن الدعي والضرب الطلحفي» *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ١٦، ص٤٩٧؛ شیخ‌مفید، *الارشاد*، همان، ج ۱، ص۲۵۳.

۲. *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ١٢٤؛ شیخ‌مفید، *الارشاد*، همان، ج ۱، ص٢٦٦.

۳. *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ۱۱؛ ابن‌شهرآشوب مازندرانی، همان، ج۲، ص۳٤۱.

٤. ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۱۰۵.

را در جنگ صفین به «معقل‌بن‌قیس ریاحی» سپرد و او را با سه هزار مرد جنگی، رهسپار کرد و چگونگی حرکت و زمان مناسب آن و سایر موارد را به آنها آموزش داد. حضرت فرمود:

در خنکی صبح، سپاه را حرکت ده در هوای گرم لشکر را استراحت ده! در پیمودن راه شتاب مکن، در آغاز شب حرکت نکن؛ زیرا خداوند شب را وسیله‌ی آرامش قرار داده است... پس آسوده باش و مرکب‌ها را آسوده بگذار، آن‌گاه که سحر آمد و سپیده‌ی صبحگاهان، آشکار شد در پناه برکت خداوند حرکت کن. هر جا دشمنی را مشاهده کردی در میان لشکرت بایست. نه چنان به دشمن نزدیک شو که همانند جنگ افروزان باشی و نه آن‌قدر دور باش که پندارند از نبرد می‌هراسی، تا فرمان من به تو رسد... .[۱]

در این دستورالعمل آموزشی، نکات چندی وجود دارد که به آنها اشاره می‌شود:

۱ـ۱. حرکت سپاه باید در موقعی از روز انجام شود که باعث اذیّت لشکریان و چارپایان آن‌ها نشود؛ یعنی صبح زود و هنگام عصر که هوا خنک‌تر است.

۱ـ۲. هنگام شب باید از حرکت دادن نیروها، خودداری شود. از این زمان باید برای استراحت دادن به نیروها و تقویت بنیه‌ی لشکریان و چارپایان استفاده کرد.

---

۱. «وَ سِرِ الْبَرْدَيْنِ وَ غَوِّرْ بِالنَّاسِ أَقِمِ اللَّيْلَ وَ رَفِّهْ فِي السَّيْرِ وَ لَا تَسِرْ أَوَّلَ اللَّيْلِ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ سَكَناً أَرِحْ فِيهِ نَفْسَكَ وَ جُنْدَكَ وَ ظَهْرَكَ فَإِذَا كَانَ السَّحَرُ أَوْ حِينَ يَنْبَطِحُ الْفَجْرُ فَسِرْ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ...» *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ۱۲، ص۴۹۲.

۳ـ۱. از عجله و شتاب در پیمودن راه، باید خودداری کرد چرا که عجله ممکن است نیروها را ناخواسته در دام دشمن بیندازد.

٤ـ۱. در صورت برخورد با نیروهای دشمن، نه آن قدر باید به آن‌ها نزدیک شد، که نشان جنگ طلبی باشد و نه آن قدر باید از آن‌ها دور ایستاد که دشمن، گمان کند که ترسی در کار است چرا که همین امر ممکن است او را ترغیب به حمله کند.

حضرت در دستورالعملی که آن را به «زیادبن‌نضر» و «شریح‌بن‌هانی» هنگام اعزام آنها به سوی معاویه داده است می‌فرماید:

از پراکندگی بپرهیزید، هرجا فرود می‌آیید، با هم فرود آیید و هرگاه کوچ می‌کنید همه با هم کوچ کنید. چون تاریکی شب شما را پوشاند، نیزه داران را پیرامون لشکر بگمارید و نخوابید مگر اندک.[1]

حضرت، در این دستورالعمل نحوه‌ی حرکت به سوی دشمن را تعیین کرده است؛ به این صورت که نیروها باید از هرگونه پراکندگی در حرکت و فرود بپرهیزند. علاوه بر این حضرت جهت حفاظت نیروها در شب یک دستور تاکتیکی مهم به آنها می‌دهد و آن حفاظت از نیروها با کمک نیزه‌داران است، که باید در اطراف لشکر مستقر شوند.

۲. آموزش نحوه‌ی قرار گرفتن نیروها در برابر دشمن: حضرت علی علیه‌السلام به نظم نیروهای خویش بسیار اهمیت می‌داد و به آنها توصیه می‌کرد که هنگام

۱. «وایاکم و التفرق. فاذا انزلتم فانزلوا جمیعا» *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ۱۱؛ ابن‌شعبه حرّانی، همان، ص۱۹۲؛ ابوجعفر اسکافی، همان، ص۱٤۲؛ نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۱۷۳.

روبرو شدن نیروها با دشمن، صفوف خویش را کاملاً منظم کنند.

ایشان در روزهایی که در صفین، ارتش خود را سامان می‌داد فرمود:

فَسَوّوْا صُفوفَکم کالبنیانِ المَرصُوص فقدموا الدارع و اخروا الحاسر؛[1] صف‌های خویش را چونان ستون‌های استوار، منظم کنید. افراد زره پوش را در صف مقدم و نیروهای بی‌زره، پشت سر آنان قرار گیرند.

حضرت، در خطبه‌ی ۱۲٤ می‌فرماید:

زره پوشیده‌ها را در پیشاپیش لشکر قرار دهید و آن‌ها که کلاه خود ندارند، در پشت سر قرار گیرند.[2]

در نامه‌ی ۱۱ نهج‌البلاغه آمده است:

> هرگاه به دشمن رسیدید، یا او به شما رسید، لشکرگاه خویش را بر فراز بلندی‌ها یا دامنه‌ی کوه‌ها یا بین رودخانه‌ها قرار دهید، تا پناه‌گاه شما و مانع هجوم دشمن باشد، جنگ را از یک سو یا دو سو آغاز کنید. در بالای قله‌ها و فراز تپه‌ها، دیده‌بان‌هایی بگمارید، مبادا دشمن از جایی که بیم ندارید ناگهان بر شما یورش آورد![3]

---

۱. محمدبن‌یعقوب کلینی، همان، ج۵، ص۳۹؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۲۵۳۰؛ نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۳۲۲.

۲. ر.ک: *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ۱۲٤، ص۲۳۵؛ محمدبن‌یعقوب کلینی، همان، ج۵، ص۳۹؛ شیخ‌مفید، *الارشاد*، همان، ج ۱، ص۲٦٦.

۳. «فَإِذَا نَزَلْتُمْ بِعَدُوّ أَوْ نَزَلَ بِكمْ عَدُوٌّ فَلْيَكنْ مُعَسْكرُكمْ فِي قُبُلِ الْأَشْرَافِ أَوْ سِفَاحِ الْجِبَالِ أَوْ أَثْنَاءِ الْأَنْهَارِ كيْمَا يَكونَ لَكمْ رِدْءاً وَ دُونَكمْ مَرَدّاً وَ لْتَكنْ مُقَاتَلَتُكمْ مِنْ وَجْهٍ وَاحِدٍ أَوِ اثْنَيْنِ وَ اجْعَلُوا لَكمْ رُقَبَاءَ فِي صَيَاصِي الْجِبَالِ وَ مَنَاكبِ الْهِضَابِ لِئَلَّا يَأْتِيَكمُ الْعَدُوُّ مِنْ مَكانِ مَخَافَةٍ أَوْ أَمْنٍ» *نهج‌البلاغه*، همان، نامه‌ی ۱۱، ص٤۹۱ ـ ٤۹۳؛ ابن‌شعبه حرّانی، همان، ص۱۹۲؛ ابوحنیفه دینوری، همان، ص۱٦٦؛ نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۱۷۳.

گفتار چهارم: حرکت دادن سپاه

۱. اجتماع در اردوگاه

حضرت علی علیه‌السلام، پس از حرکت دادن نیروهایش از شهرها، در بیرون شهر در اردوگاه، به سازماندهی آن‌ها می‌پرداخت؛[۱] و منتظر رسیدن سایر نیروها می‌شد تا با نیروها و امکانات کافی، به طرف دشمن حرکت کند. ابوحنیفه دینوری می‌نویسد: «چون علی علیه‌السلام تصمیم به حرکت به سمت صفین گرفت، دستور داد منادی ندا دهد که مردم در اردوگاه نخیله[۲]، جمع شوند و مردم آماده بیرون آمدند.»[۳]

حضرت علی علیه‌السلام در نامه‌ی خویش به «ابن‌عباس» می‌نویسد:

> امّا بعد! ما در اردوگاه خویش در نخیله آمده‌ایم و آهنگ رفتن سوی دشمنان مغربی را داریم، مردم را روانه کن...!.[۴]

پس از جنگ صفین و به وجود آمدن مسئله حکمیت و صدور رأی

---

۱. محمدبن جریرطبری، همان، ج٦، ص۲۵۰۱ ـ ۲۵۰۲؛ ابن‌واضح یعقوبی، همان، ج۲، ص۱۰۲؛ ابن‌مسکویه، همان، ج۱، ص٤٨٤؛ ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی کوفی، همان، ص۳۷؛ ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٧٤٧.

۲. «نخیله» تصغیر «نخله» است «نخیله» اردوگاهی بود در نزدیکی کوفه به سمت شام، که حضرت برای سروسامان دادن نیروها و تجهیز آن‌ها برای مقابله با دشمن، معمولاً از همین اردوگاه استفاده می‌کرد. ر.ک: محمدبن‌عبدالمنعم حمیری، *الروض المعطار فی خبر الاقطار*، ص٥٧٦؛ صفی‌الدین عبدالمومن بغدادی، *مراصدالاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع*، بیروت، ج۳، ص١٣٦٧؛ یاقوت حموی، *معجم البلدان*، همان، ج۵، ص۲۷۸.

۳. ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۰۵.

٤. محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۲٦۰۳؛ نصربن‌مزاحم منقری، ص١٦٣؛ ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۰٦؛ عبدالرحمن‌بن‌خلدون، همان، ج۱، ص٦٢٩.

حکمین؛ حضرت علی‌علیه‌السلام رأی آن‌ها را مخالف با کتاب خدا و سنت پیامبر و پیروی از هوی نفس، اعلام کرد و از آن رأی، تبرّی جست و خواستار مقابله دوباره با شامیان شد.[۱] سپس با مردم حرکت کرد و در **نخیله** اردو زد و به یاران خود فرمود:

من برای همه برادران شما نوشته‌ام که پیش شما بیایند و چون برسند به خواست خدا حرکت خواهیم کرد.[۲]

دینوری می‌نویسد:

حضرت علی‌علیه‌السلام، پس از نبرد با خوارج، باز به نخیله آمد و همان جا را اردوگاه کرد؛ اما بیشتر مردم کوفه برگشتند... .[۳]

ابراهیم بن‌محمد ثقفی نیز می‌نویسد:

پس از جنگ با خوارج، علی‌علیه‌السلام همراه مردم به نخیله رسید. حضرت به نیروهایش فرمان داد آن‌جا چادر بزنند و خود را برای جهاد آماده کنند.[٤]

۲. مانور

حضرت علی‌علیه‌السلام، قبل از حرکت دادن نیروهای اصلی سپاهش، برای مقابله با شامیان، ابتدا دسته‌ای ـ دوازده هزار نفری ـ به فرماندهی «زیادبن‌نضر و شریح‌بن هانی» به سوی دشمن اعزام کرد. اعزام این گروه به عنوان طلیعه و

---

۱. ر.ک: ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۵۱؛ محمدبن‌علی بن طباطبا (الفخری)، همان، ص۱۲۷؛ ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۱۷٦.

۲. ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۵۱؛ در همین زمان بود که مسئله خوارج پیش آمد. حضرت خواستار این بود که از خوارج برای مقابله با دشمن مشترک؛ یعنی، معاویه بهره ببرد اما خوارج با مخالفت با حضرت علی‌علیه‌السلام و اعلان جنگ به حضرت، جنگ نهروان را به راه انداختند.

۳. ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۱۷٦.

٤. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی کوفی، همان، ص۳۷.

مقدمه‌ی سپاه توسط امام، در حقیقت یک مانور نظامی بود که به منظور ایجاد رعب در دشمن صورت گرفت. فرماندهان این گروه، موظف بودند اخبار و اطلاعات لازم را برای حضرت ارسال کرده و تمامی اصول نظامی را رعایت نمایند.[۱]

۳. پشتیبانی

با توجه به احتمال درگیری نیروهای پیشرو با نیروهای شامی، حضرت علی علیه‌السلام به اعزام نیروی پشتیبان، اهتمام داشت.

دینوری می‌نویسد:

> وقتی «زیادبن‌نضر» و «شریح‌بن‌هانی» به جایی به نام «سورالروم» رسیدند با «ابواعور سلمی» که همراه سواران بسیاری از شام بود، برخورد کردند، به علی علیه‌السلام، اطلاع دادند. حضرت علی علیه‌السلام، به مالک اشتر دستور داد تا با نیروهای تحت امرش، پیش آن دو برود و فرمانده‌ی هر دو لشکر باشد. مالک اشتر، خودش را به ایشان رساند و جنگ درگرفت. هر دو گروه پایداری کردند. چون شب فرا رسید «ابواعور سلمی» از صحنه گریخت و خود را به معاویه رساند.[۲]

به نظر می‌رسد اعزام نیروی کمکی توسط حضرت علی علیه‌السلام، سبب تضعیف روحیه‌ی «ابواعور سلمی» و نیروهایش شد و به همین دلیل، موجبات فرار آن‌ها را فراهم کرد.

۴. نظم و آرایش نیروها، در هنگام حرکت

حضرت علی علیه‌السلام، به نظم و آرایش نیروهای خویش حتی در هنگام حرکت

---

۱. ر.ک: ابوحنیفه دینوری، پیشن، ص۲۰٦؛ نهج‌البلاغه، همان، نامه۱۱، ص٤۹۰ ـ٤۹۲؛ نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۱۷۰ ـ ۱۷۱.

۲. ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۰۸؛ عبدالرحمن‌بن‌خلدون، همان ج۱، ص٦۱٦؛ محمدبن‌جریرطبری، ج٦، ص۲۵۰۵.

به سوی دشمن توجه خاصی داشت. به نیروهای تحت امرش دستور داد از هنگام حرکت خود تا هنگام فرود آمدن، از هیچ قبیله و گروهی بدون آرایش نظامی و مواظبت مگذرید.[۱] معمولاً لشکر حضرت علی‌علیه‌السلام از یک مقدمه؛ دو جناح چپ و راست (میمنه و میسره)؛ قلب لشکر و عقبه تشکیل می‌شد. در جنگ جمل و در مسیر راه، حضرت علی‌علیه‌السلام برای قبایل همدان و حمیر، پرچمی بست و «سعیدبن قیس همدانی» را فرمانده‌ی ایشان قرار داد.

برای قبایل مذحج و اشتری‌ها، پرچمی بست و «زیادبن‌نضر حارثی» را بر ایشان گماشت. برای قبیله‌ی طی، پرچمی بست و عدی بن حاتم را فرماندهی داد[۲] همین طور برای قبایل؛ قیس، عبس، ذبیان، برای مردم کنده و حضرموت، قبایل ازد، خثعم، خزاعه و...، و برای هریک از این قبایل فرماندهی مشخص کرد.[۳] این لشکرهای هفت‌گانه، به همین صورت در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان شرکت کردند.[٤]

همین مورخ می‌نویسد:

> حضرت علی‌علیه‌السلام سپاه خویش را به ستون‌های هزار نفره، تقسیم کرده بود و هریک از ستون‌ها را به فرماندهی یکی از صحابه بزرگ سپرده بود. سواره نظام، مقدمه سپاه بود. دو جناح میمنه (راست) و مسیره (چپ)، برای لشکر قرار داده بود و خود نیز همراه تعدادی از رزمندگان زبده در قلب سپاه قرار داشت. برای لشکر ساقه (عقبه) نیز قرار داده بود.[۵]

---

۱. «و ایاکم والتفرق فاذا انزلتم فانزلوا جمیعا واذا ارتحلتم فارتحلوا جمیعا» نهج‌البلاغه، همان، نامه ۱۱، ص٤۹۲؛ ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۰٦.. ؛ نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۱۷۳.

۲. ر.ک: ابوحنیفه دینوری، همان، ص۱۸۲.

۳. نصربن‌مزاحم منقری، ص١٦٤ ـ ١٦٥؛ ابوحنیفه دینوری، همان، ص۱۸۰؛ عبدالرحمن‌بن‌خلدون، همان، ج۱، ص٦۱۹.

٤. ر.ک: ابوحنیفه دینوری، همان، ص۱۸۳؛ علی‌بن‌حسین مسعودی، *مروّج‌الذهب*، همان، ج۲، ص۳٦۲.

۵. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٥۳٤

گفتار پنجم: روشن‌گری و تبلیغات جنگ

روشن‌گری، در حقیقت بخشی از مسائل روانی است که حضرت علی علیه‌السلام قبل از جنگ‌های خویش به این امر توجه می‌نمود. در روشن‌گری، سعی بر اثرگذاری بر عقاید، احساسات و تمایلات نیروهای خودی و دشمن، مطرح است.

از دیدگاه امام علی علیه‌السلام نیروهای خودی باید با روشن‌گری، از جهت روانی و عقیدتی تقویت شده، ابهام‌های آنها برطرف شود تا پایداری و همکاری آنها بیشتر گردد. عرضه حقیقت و روشن‌گری نسبت به نیروهای دشمن نیز، **باعث** می‌شود آنان به اشتباه خویش پی برده و احیاناً دست از جهالت و لجاجت خویش بردارند.

الف: روشن‌گری نسبت به نیروهای خودی

در حکومت‌های الهی و مردمی پشتوانه‌ی اصلی حکومت، مردم و نیروهای مردمی هستند. آن‌ها باید نسبت به تحرکات دشمن، اخبار سیاسی ـ نظامی کشور، توجیه گردند و از آگاهی لازم برخوردار باشند تا بیشترین همکاری را با حکومت داشته باشند. در روشن‌گری‌های حضرت علی علیه‌السلام نسبت به یاران خویش، دو هدف وجود دارد: اوّل این‌که؛ شرایطی را فراهم کند تا نیروهای خودی با آگاهی از حقایق، در برابر سیل شایعات و اکاذیب مقاوم شوند، و دوّم آن‌که، تلاش مضاعفی برای نیل به اهداف از خود به نمایش گذارند و در نتیجه، پایداری آنان در برابر دشمن افزایش یابد. در جنگ جمل، حضرت علی علیه‌السلام پس از این‌که خبر پیش‌روی نیروهای جمل را دریافت کرد، برخاست و خطبه‌ای خواند در این خطبه فرمودند:

ای مردمان! مرا با برادران و یاران خویش، سه کار پیش آمده است که حکم هر سه کار، در قرآن مجید است:

۱. حسد: برادران و دوستان من! در این حقیقت که خلیفه‌ی رسول‌خدا ﷺ می‌باشم بر من حسد ورزیدند؛ می‌خواهند لباس خلافت الهی را از تن من بیرون آورند.

۲. عهدشکنی: آنها با اختیار با من بیعت کردند و سوگند خوردند که بر قول خویش وفادار باشند، اکنون عهد خویش را شکسته‌اند.

۳. بغی: آنها می‌خواهند بدون لیاقت، خلافت را به دست گیرند و به قدرت برسند.[۱]

سپس به این آیاتی از قرآن استناد فرمودند:

﴿إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَي أَنفُسِكُم﴾[۲] سرکشی شما فقط به زیان خود شماست.

﴿فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكثُ عَلَى نَفْسِهِ﴾[۳] هر که پیمان شکنی کند تنها به زیان خود پیمان می‌شکند.

﴿وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ﴾[٤] نیرنگ زشت، جز دامن صاحبش را نگیرد.

در مورد دیگری حضرت به یاران خویش در خصوص بطلان ادعاهای ناکثین فرمود:

---

۱. «أيها الناس! إني قد منيت بثلاث مرجعهن علي العباد من كتاب الله: أحدها البغي ثم النكث و المكر...» *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ۱۳۷، ص۲٥٤؛ ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٤۱۸.

۲. یونس/۲۳.

۳. فتح/۱۰.

٤. فاطر/ ٤۳.

سوگند به خدا ناکثین هیچ گناهی از من سراغ ندارند و انصاف را بین من و خودشان رعایت نکردند. آن‌ها حقی را می‌طلبند که خود ترک کرده‌اند و انتقام خونی را می‌خواهند که خود ریخته‌اند... همانا من به کتاب خدا و فرمانش درباره‌ی ناکثین خشنودم. اما اگر سر باز زدند، با شمشیر تیز، پاسخ آن‌ها را خواهم داد که برای درمان باطل و یاری دادن حق، کافی است.[۱]

در جنگ جمل فردی از صحابه‌ی علی علیه‌السلام درباره‌ی منحرف شدن طلحه و زبیر و عایشه تردید کرده بود؛ حضرت در جواب وی فرمود: حقیقت بر تو اشتباه شده است. حق و باطل را با میزان قدر و شخصیت افراد نمی‌توان شناخت. این صحیح نیست که تو اوّل شخصیت‌هایی را مقیاس قرار دهی، بعد حق و باطل را با این مقیاس‌ها بسنجی. اشخاص نباید مقیاس حق و باطل قرار گیرند این حق و باطل هستند که باید مقیاس اشخاص و شخصیت آنان باشند.[۲]

در مورد این کلام ارزشمند امام، طه حسین می‌نویسد:

سخنی محکم‌تر و بالاتر از این، بعد از انقطاع وحی یافت نمی‌شود.[۳]

---

۱. «والله ما انکروا علی منکرا و لا جعلوا بینی و بینهم نصفا و انهم لیطلبون حقا هم ترکوه و دما هم سفکوه» نهج البلاغه، همان، خطبه ۱۳۷، ص۲۵٤ و ابن ابی الحدید، همان، ج۹، ص۳۵ و علی بن محمد اللیثی الواسطی، همان، ص۱۱۰ و شیخ مفید، الارشاد، همان، ج۱، ص۲۵۱ ومحمد باقر مجلسی، همان، ج۳۲، ص٥٦ و سید عبد الحسین امینی، الغدیر، ج۹، ص۱۰۳

۲. مرتضی مطهری، جاذبه ودافعه علی(ع)، ص۱۳۹. «انک لملبوس علیک، ان الحق والباطل لایعرفان با قدارالرجال اعرف الحق تعرف اهله واعرف الباطل تعرف اهله.» احمد بن یحیی بلاذری، همان، ص۲۳۸ و محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الامالی، ص۵ و شیخ طوسی، الامالی، همان، ص٦۲٦ و شیخ طوسی، التبیان، همان، ج۱، ص۱۹۰ وابن واضح یعقوبی، همان، ج۲، ص۱۳۳ و علی بن عیسی اربلی، همان، ج۲، ص۳۸

۳. مرتضی مطهری، جاذبه و دافعه، همان، ص۱۳۸، به نقل ازطه حسین، **علی و بنوه**، ص٤۰.

حضرت علی﵇، به منظور روشن‌گری یاران خویش در خصوص عایشه که از وجهه‌ی خاصی برخوردار بود، فرمودند:

به خدا قسم، زن سوار بر آن شتر سرخ، هیچ گردنه یا منطقه‌ای را نمی‌پیماید مگر این‌که در معصیت خدا و مورد خشم اوست. تا آن‌که خود و همراهان خود را به هلاکت بیفکند... همان زنی که سگ‌های «حُوأب»[۱] بر او پارس خواهند کرد.[۲]

حضرت علی﵇ جهت روشن‌گری یاران خویش در جنگ صفین و آگاهی‌بخشیدن به یاران خویش که با چه کسانی نبرد می‌کنند؛ فرمود:

شما با طلقا و فرزندان آنان و ستم گران و کسانی که به اجبار مسلمان شدند و همیشه با رسول خداﷺ سرسخت و با اسلام در جنگ بودند می‌جنگید. آنان دشمنان سنت و اهل بدعت و مکر می‌باشند.[۳]

و در خصوص نیرنگ‌های معاویه فرمود:

آگاه باشید که معاویه گروهی از تبه کاران متجاوز را بسیج کرد و کانال‌های اطلاعات و اخبار را بر آنان بست تا آن‌جا که حاضرند گردن‌های خویش را زیر

---

۱ «حوأب» مکانی در راه بصره است که در آن چشمه آبی وجود داشته است. یاقوت حموی، معجم البلدان، همان، ج۲، ص۳۱٤ و عبدالله بن عبد العزیز بکری اندلسی، همان، ج۲، ص٤۷۲

۲. عایشه می‌گوید: «سمعت رسول الله(ص) یقول لنسائه، کانی باحداکنّ قد نبحها کلاب الحوأب، وایاک ان تکونی انت یا حمیراء.» از رسول خدا(ص) شنیدم که به زنان خود می‌گفت: روزی را می‌بینم که سگ‌های «حوأب» به یکی از شما پارس می‌کنند؛ حمیرا مبادا تو باشی، اسماعیل بن کثیر، همان، ج۷، ص۲۵۸ و ابن قتیبه دینوری، همان، ص۹۰.

۳. «انما تقاتلون الطلقاء و ابناء الطلقا ممن اسلم کرها....» ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، ص۱٦٦ و ابن قتیبه دینوری، همان، ص۱۸۳ نصر بن مزاحم منقری، همان، ص۵۳۷.

شمشیر قرار دهند.[۱]

در جنگ با خوارج، عده‌ای از یاران حضرت علی علیه‌السلام شک داشتند که چگونه شمشیر کشیدن به افرادی که اهل قرآن و نماز و عبادت‌های سخت هستند، روا می‌باشد؟! حضرت با استناد به حدیثی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد خوارج فرمود:

گروهی قرآن می‌خوانند ولی از استخوان ترقوه آنان بالاتر نمی‌رود، این‌ها از دین خارج می‌شوند همان‌گونه که تیر از کمان خارج می‌شود و خوشا به حال کسی که آن‌ها را بکشد و یا آن‌ها او را به شهادت برسانند.[۲]

ب: روشن‌گری، نسبت به نیروهای دشمن

همان‌گونه که در مطالب گذشته هم بیان شد، هدف حضرت علی علیه‌السلام از نبرد با دشمنان خویش، شکست و نابود کردن آن‌ها نبود. بلکه جنگ را آخرین راه‌کار بر ضد دشمنان خویش می‌دانست. آن حضرت، خواستار هدایت نیروهای دشمن بود؛ هدایتی که منجر به قبول حق و بازگشت دشمن از صحنه‌ی نبرد یا پیوستن به حق باشد؛ از این روی، ابتدا به روشن‌گری پرداخته، آنها را آگاه می‌کرد. در سایه این روشن‌گری‌ها، گاهی نیروهای دشمن پی به حقیقت برده و

---

۱. «أَلَا وَ إِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادَ لُمَةً مِنَ الْغُوَاةِ وَ عَمَّسَ عَلَيْهِمُ الْخَبَرَ حَتَّى جَعَلَ نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ الْمَنِيَّةِ» نهج‌البلاغه، همان، خطبه ۵۱. و ابن ابی الحدید، همان، ج۳، ص۲٤٤

۲. «إنَّ بعدي قوماً من أمّتي يقرءون القرآن لا يجاوز حَلاقيمهم يَمرقون مِن الدّين كما يَمرق السَّهم مِنَ الرَّمِيّة» عزّالدین ابن‌اثیر، *اسدالغابة*، ج۲، ص٤۲؛ با اختلاف عبارات در *المحلی*، ابن حزم اندلسی، ج۱۱، ص۲۳٦؛ احمدبن‌علی بن حسین بیهقی، *السنن‌الکبری*، ج۸، ص۱۸۷؛ عمرو بن ابی عاصم، کتاب‌السنة، ص٤۲۵.

از جنگ منصرف می‌شدند. علاوه بر این؛ در مواردی، روشن‌گری‌های حضرت، موجب تضعیف روحیه نیروهای دشمن می‌گردید.

حضرت علی‌علیه‌السلام در جنگ جمل، «طلحه و زبیر و عایشه» و نیروی بصری را، بارها ارشاد و هدایت کرد و مسائل را برای آن‌ها روشن ساخت. در منابع آمده است: حضرت علی‌علیه‌السلام در جنگ جمل، نامه‌ی مفصلی به طلحه و زبیر نوشت[1] در این نامه حضرت فرمودند:

شما می‌دانید که من رغبتی به خلافت نداشتم و آن روز که خلافت را بر من عرضه می‌کردید، ابا نموده و قبول نمی‌کردم. مردم به من اصرار کردند و مبالغت نمودند. من تا آن وقت که شما هر دو راضی نشدید و بیعت نکردید، به بیعت مردمان رضا ندادم. آن روز که شما بیعت می‌کردید، بر شما حرجی نبود... اکنون نمی‌دانم چرا رأی شما تغییر یافته، و با من به نزاع و مخالفت برخاسته‌اید و نقض عهد، روا می‌دارید؟! اگر می‌دانید که این سخن از سر صدق گفته می‌شود و از جانب من در رعایت حقوق شما سستی نشده است؛ پس از این اندیشه که کرده‌اید باز گردید... شما را با طلب خون عثمان چه کار؟! شما به وی چه تعلق دارید؟! میان شما قرابتی و مواصلتی نیست! به چه سبب خون او را طلب می‌کنید و در آن مبالغت دارید!!؟[2]

ایشان در نامه‌ای دیگر، خطاب به «عایشة» نوشت:

ای عایشه! تو بدان سبب که از خانه بیرون آمدی، خدا و رسول را نافرمانی

۱. ر.ک: ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۹۹؛ ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٤١٩.
۲. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٤٢٠.

کردی... و بیان کردی که خون عثمان می‌طلبم. میان تو و عثمان چه خویشاوندی و قرابتی است؟! گناه تو که از خانه بیرون آمدی و خویش و خلق را در معرض بلا افکنده‌ای، از گناه کسانی که عثمان را کشتند بیشتر است. من می‌دانم که عده‌ای تو را بر این کار ترغیب می‌کنند و تو را به سبب خون عثمان به خشم آورده‌اند. از خدا بترس ای عایشة! به خانه خود بازگرد... .[۱]

در موردی دیگر حضرت علی علیه‌السلام، «عبدالله‌بن‌عباس» و «یزیدبن‌صوحان» را نزد عایشة فرستاد و به آن‌ها فرمود: به عایشة بگوئید:

خدای تعالی به تو دستور داده است که در خانه خود قرارگیری و بیرون نیایی. اکنون بهتر است که بازگردی. و اگر باز نگردی و این فتنه را فرو ننشانی، سرانجامِ این کار، جنگ خواهد بود و مردم بسیاری کشته شوند. از خدا بترس ای عایشه و توبه کن!.[۲]

عایشه جواب داد: من جواب این سخنان نتوانم داد؛ چرا که می‌دانم به حجّتِ علی علیه‌السلام برنیایم.[۳]

حضرت علی علیه‌السلام در راستای سیاست روشن‌گری خویش، در جنگ جمل،

---

۱. «فانك قد خرجت من بيتك عاصيّه» ابن‌اعثم کوفی، همان، ص۴۲۱؛ ابن شهرآشوب، همان، ج۲، ص۳۳۸؛ سیدمرتضی عسکری، *احادیث ام‌المؤمنین عایشة*، ج۱، ص۱۳؛ موفق بن احمد خوارزمی، *المناقب*، همان، ص۱۸۴؛ علی‌بن‌عیسی اربلی، همان، ج۱، ص۲۴.

۲. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص۴۲۳. «ان هذة الامور لا تصلحها النساء و انك لم تومري بذكر... فارعي و را قبي الله عزوجل». محمدباقر محمودی، *نهج‌السعادة*، همان، ج۴، ص۶۸؛ شیخ‌مفید، *الجمل*، همان، ص۱۶۸ و ۱۶۹.

۳. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص۴۲۴. «ما انا برادة عليكم شينا فاني اعلم اني لاطاقه لي بحجج علي بن ابيطالب فرجعا واخبراه بالخبر». و با عباراتی مشابه در *مناقب* ابن شهرآشوب، همان، ج۲، ص۳۴۰؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج۳۲، ص۱۲۲.

از «زبیر» خواست نزدیک حضرت بیاید تا با هم گفتگو کنند. حضرت علی علیه‌السلام به زبیر فرمود:

ای زبیر! آیا تو خونی را می‌خواهی که خود باعث ریخته شدن آن شدی؟! آیا به یاد می‌آوری روزی را که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هنگامی که من و او با هم می‌خندیدیم و تو گفتی یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله پسر ابوطالب را رها نمی‌کنی؟ که بلافاصله ایشان فرمود:

ای زبیر! تو با او خواهی جنگید در حالی که نسبت به او ستم کاری!

وقتی زبیر این سخن پیامبر را به یاد آورد، گفت: اگر زودتر به من یادآوری کرده بودی، به جنگ تو نمی‌آمدم، به خدا قسم هرگز با تو جنگ نخواهم کرد.[1]

همین روشن‌گری حضرت سبب شد زبیر، تصمیم قطعی خویش را برای کنار کشیدن از جنگ بگیرد. منابع می‌نویسند:

وقتی زبیر برمی‌گشت، پسرش عبدالله گفت: کجا می‌روی و ما را وا می‌گذاری؟ گفت پسرم ابوالحسن چیزی را به یاد من آورد که فراموش کرده بودم. گفت: نه، به خدا قسم، از شمشیرهای بنی‌عبدالمطلب می‌گریزی. گفت: نه، به خدا، بلکه چیزی را که زمان از یاد من برده بود، به یادم آورد و ننگ را بر جهنم ترجیح دادم... آنگاه از جنگ کناره گرفت.[2]

---

۱. عزالدین ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۳، ص۱۲۲. «یا زبیر ناشدتك بالله اتذکر یوم مرکب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله .... یا زبیر! امّا والله لتقاتلنه و انت ظالم له» ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، همان، ج٦، ص۲۱۳؛ شمس‌الدین محمدبن‌احمد الذهبی، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام*، ج۳، ص٤٨٨؛ ابوبکر بیهقی، *دلائل النبوة*، همان، ج٦، ص٤١٤؛ ابن‌عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، همان، ج١٨، ص٤٠٩.

۲. علی‌بن حسین مسعودی، همان، ج۱، ص۷۲۰ ـ ۷۳۱؛ زبیر گفت: «إني و الله ما وقفت موقفا قط إلا عرفت موضع قدمي فيه، إلا هذا الموقف» خوارزمی، *مناقب*، همان، ص۱۸۰؛ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، همان، ج۳۲، ص۱۹۰؛ علی بن عیسی اربلی، همان، ج۱، ص۲٤۲.

دینوری و دیگر مورخان می‌نویسند:

گفته‌اند طلحه هم چون دانست که زبیر باز گشته است، او هم تصمیم به بازگشت گرفت و وقتی مروان بن حکم متوجه این موضوع شد، تیری به طلحه زد که بر زانوی او نشست و چندان خونریزی کرد که وی درگذشت.[۱]

حضرت بارها در جنگ جمل بین دو لشکر به سخنرانی پرداخت و تا جایی که امکان داشت به دشمن آگاهی داد. خود آن حضرت می‌فرماید:

چندان که امکان داشت با این جماعت مدارا کردم و در افروختن آتش حرب، صبر نمودم و ایشان را از عواقب منازعت و مخاصمت ترسانیدم... از آنان خواستم از خدا و پیغمبر شرم کنند؛ اما در ایشان هیچ اثری نکرد![۲]

در جنگ صفین نیز حضرت علی علیه‌السلام نامه‌های زیادی به معاویه فرستاد. حضرت خواستار این بود که معاویه دست از افکار باطل خویش بردارد، اندیشه مخالفت را از سر بیرون کند و حق و حقیقت را بپذیرد و از حضرت پیروی کند. حضرت علی علیه‌السلام در خصوص هدف خویش می‌فرماید:

... در این فکرم که به معاویه نامه‌ای بنویسم و او را نصیحت و سرزنش واجب کنم، شاید که در وی اثر کند و اندیشه‌ی مخالفت از سر بیرون کند.[۳]

هر چند این روشن‌گری‌ها در معاویه اثر نبخشید؛ امّا وجود این اسناد در تاریخ، حق و حقیقت را بر همگان روشن ساخته است.

حضرت علی علیه‌السلام در نامه‌ای به معاویه نوشت:

تو را با عثمان چه نسبتی است؟ پسران عثمان بدین امر (خون‌خواهی

---

۱. ابوحنیفه دینوری، همان، ص۱۸٤؛ مطهربن‌طاهر مقدسی، همان، ج۲، ص۸۷۷؛ ابراهیم‌بن محمد ثقفی کوفی، همان، ص٤٥۲.

۲. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٤۲٤.

۳. همان، ص٤٤۷.

عثمان) شایسته‌ترند و اگر تو می‌پنداری که برای خون‌خواهی پدرشان، از ایشان سزاوارتر و قوی‌دست‌تر هستی؛ نخست مطیع من باش، آن‌گاه آن گروه را به محاکمه نزد من آور تا من و تو، ایشان را به راه حق وا داریم.[۱]

ایشان همواره خوارج را نصیحت می‌کرد و آن‌ها را به بحث و گفت‌گو فرا می‌خواند تا حقایق برای آن‌ها روشن شود.[۲] در جنگ نهروان، حضرت علی علیه‌السلام ابتدا «عبدالله‌بن‌عباس» را به منظور روشن‌گری، نزد خوارج فرستاد و چون خوارج برای تثبیت ادعاهای خود و غلبه بر طرف مقابل از ظاهر آیات قرآن سود می‌جستند؛ حضرت به ابن‌عباس فرمود:

برای آنان از قرآن حجت میاور! به احادیث استناد کن.[۳]

وقتی حضرت روشن‌گری ابن‌عباس را در آن‌ها مؤثر ندید، ایشان خود، به سخنرانی برای آن‌ها پرداخت و به آن‌ها فرمود:

من شما را می‌ترسانم از این‌که صبح کنید در حالی که میان این نهر و در بین این زمین‌های پست و بلند، کشته شوید، بدون آن‌که نزد پروردگار خود حجت و دلیل داشته باشید.[٤]

همین روشن‌گری‌ها، سبب شد که گروه زیادی از خوارج از جنگ کناره‌گیری کنند.[٥]

---

۱. نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۸۸ ـ ۸۹.

۲. ر.ک: ابن‌عساکر، *الأمام علی‌بن‌ابی‌طالب*، همان، ج۳، ص۲٦۱.

۳. «**لا تخاصم باالقران فإن القران ذر و جوه تقول ویقولون ولکن حاجخم با السنن فانهم لن یجدوعنها محیصا**». ابن‌سعد، همان، ج۱، ص۱۷۳؛ *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ۷۷، ص٦۱۸؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج۲، ص۲٤٥.

٤. «فإني نذیرلکم ان تصبحوا صرعي باتناء هذا النهر». ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۱۷٥؛ نهج‌البلاغه، همان، خطبه ۳٦، ص۸۸ ؛ عبدالرحمن ابن جوزی، همان ج٥، ص۱۳۳.

٥. ر.ک: محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۲٦۱۰ ـ ۲٦۱۱؛ عزالدّین ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۱۰، ص۱٤۸؛ عبدالرحمن‌بن‌خلدون، همان، ج۱، ص٦۳۱.

گفتار ششم: اتمام حجت با دشمن و توصیه‌های نهایی

۱. اتمام حجت

در بحث اخلاق نظامی بیان شد که حضرت علی علیه‌السلام، هیچ‌گاه بدون اتمام حجت، جنگ را آغاز نمی‌کرد. در حقیقت روشن‌گری‌های حضرت نیز در همین راستا صورت می‌گرفت. حضرت می‌فرمود:

من کسی را فقط به خاطر اتهام مواخذه نمی‌کنم و با ظن و گمان به عقوبت کسی نمی‌پردازم؛ و فقط با کسی می‌جنگم که به مخالفت با من برخیزد. در برابر من بایستد و دشمنی آشکار کند. البته باز هم با او نمی‌جنگم تا هنگامی که او را بخواهم و عذر او را بشنوم. اگر پس از بحث، باز هم با ما سرجنگ داشت از خدا یاری می‌جوییم و با او پیکار می‌کنیم.[۱]

در جنگ جمل، صبر و تحمل حضرت علی علیه‌السلام برای اتمام حجت بر سپاه دشمن، به حدّی رسید که یاران حضرت از این امر خسته شدند و خواستار مقابله با اصحاب جمل بودند. «ابن‌اعثم کوفی» می‌نویسد: «اهل بصره آماده جنگ شده بودند و پیوسته بر لشکر امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام تیر می‌انداختند... یاران حضرت به او گفتند: ای امیرالمؤمنین! ایشان شوخی را از حد گذرانیدند و مردم ما را زخمی و خسته کردند، چرا اجازه نمی‌دهید با ایشان بجنگیم؟

حضرت علی علیه‌السلام فرمود: در آن اندیشه بودم که خویشتن را از جنگ معذور دارم، اکنون می‌بینم که نصیحت نمی‌شنوند، جنگ را آغاز کردند و

---

۱. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی کوفی، همان، ص۳۲۷.

بسیاری از لشکر ما را زخمی کردند، دیگر عذری نماند.[۱]

حضرت علی علیه‌السلام همواره به یاران خویش توصیه می‌نمود که جنگ را بدون اتمام حجت شروع نکنید.[۲] در جنگ صفین حضرت علی علیه‌السلام، «**صعصعةبن‌صوحان**» را نزد معاویه فرستادند تا به او بگوید ما به سوی شما آمده‌ایم تا پیش از آن‌که جنگ درگیرد، اتمام حجت کنیم. اگر بپذیرید صلح را بیشتر دوست داریم... .[۳]

حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمود:

ما معتقدیم که باید از جنگ، خودداری کنیم تا دشمن را به راه راست دعوت کنیم و اتمام حجت نمائیم.[٤] در جنگ با خوارج نیز حضرت با دشمن صحبت کرد و حجت را بر آنان تمام کرد.

«عبدالملک‌بن‌ابی‌حرّه‌حنفی» می‌گوید: روزی علی علیه‌السلام سخن می‌گفت؛ خوارج در اثنای سخنش بانگ «حکمیّت خاص خداوند است» برآوردند. حضرت فرمود: الله‌اکبر! سخن حقی است که منظور باطل از آن دارند؛ اگر خاموش باشند جزو جماعت ما باشند، اگر سخن گویند با آنان حجت گوئیم و

---

۱. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٤٢٨ ـ ٤٢٩.

۲. «**لاترموا بسهم و لا تطعنوا برمح ولا تضربوا بسیف... اعذروا**». ر.ک: ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۰۹؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۲۵۰۵؛ عزالدّین ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۱۰، ص٤٧؛ نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۲۱۲؛ ابن‌واضح یعقوبی، همان، ج۲، ص۸۰ .

۳. ر.ک: ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۰۹؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۲۵۱۱.

٤. عز الدّین ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۱۰، ص٤٩. «**نحن نکره قتالکم قبل الاعذار الیکم**». ابن‌جوزی، همان، ج۵، ص۱۰۳.

اگر بر ضد ما قیام کنند به جنگ ایشان رویم.[۱]

۲. آرایش نیروها

حضرت علی علیه‌السلام به نظم و مقررات و آرایش جنگی نیروهای خویش، توجه خاصی داشت. سپاه حضرت از صفوف منظمی شکل گرفته بود. فرمانده‌ی نیروهای «سواره نظام» و «پیاده نظام» مشخص بود؛ پرچم در دست افراد شجاع قرار داشت؛ هر گروه از سپاهیان یک پرچم داشتند. علاوه بر این؛ پرچم کل نیز به یکی از شجاع‌ترین افراد سپرده می‌شد.[۲]

میمنه و میسره، مقدمه و قلب سپاه و فرماندهان این بخش‌ها مشخص بود.[۳] نیروهای حضرت علی علیه‌السلام در بصره ستون‌های هزار نفری بودند که هر یک از این ستون‌ها به فرماندهی یکی از صحابه سپرده شده بود. «سواره نظام« با چهار ستون، مقدمه‌ی سپاه قرار داشت و «پیاده نظام» پس از آن‌ها قرار داشتند. هر یک از ستون‌ها، پرچمی داشتند و پرچم بزرگی پیشاپیش سپاه در حرکت بود. در جنگ جمل، حضرت علی علیه‌السلام «عبدالله‌بن‌عباس» را بر مقدمه‌ی لشکر و «هندمرادی» را برعَقَبه‌ی لشکر و «عمّار یاسر» را بر همه‌ی سواره نظام و «محمدبن‌ابوبکر» را بر همه‌ی پیاده نظام گمارده بود.[٤] مردمان قبیله «مضر» را در

---

۱. «ان سکتوا عممنا هم و ان تکلموا حججنا هم و ان خرجوا علینا قاتلناهم». محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص٢٥٩٤؛ احمدبن‌یحیی بلاذری، *انساب الاشراف*، همان، ج٢، ص٣٥٢؛ ابن‌مسکویه.

۲. «ورایتکم فلا تمیلوها و تخلوها ولا تجعلواها الا بایدي شجعانکم». *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ١٢٤، ص٢٣٥؛ ابن‌میثم بحرانی، همان، ص٢٣٢؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص ٢٥٣٠.

۳. ر.ک: علی‌بن‌حسین مسعودی، همان، ج ١، ص٧٢٠.

٤. ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص٩٨.

قلب لشکر، «یمنی‌ها» را در سمت راست و «ربیعة» را در سمت چپ قرار داد.[۱]

نصربن‌مزاحم در خصوص آرایش نیروهای سپاه علی‌علیه‌السلام در نبرد صفین می‌نویسد:

> در نبرد صفین، حضرت علی‌علیه‌السلام پیش از جنگ، پرچم نیروها را می‌بست، فرماندهان لشکر را معیّن می‌کرد و سپاه را آرایش جنگی می‌داد. علی‌علیه‌السلام، «عمار یاسر» را به فرماندهی کلّ سواران گماشت. «عبدالله بدیل» و «رقاء» را به فرماندهی کل پیادگان، «هاشم‌بن‌عتبة بن ابي وقاص» را به پرچم‌داری کل سپاه، «اشعث بن قیس» را به فرماندهی جناح راستِ سواره نظام و «عبدالله‌بن‌عباس» را به فرماندهی جناح چپِ سواره نظام، «سلیمان‌بن‌صرد خزاعی» را به فرماندهی جناح راست پیاده نظام و «حارث‌بن‌مرّه عبدی» را به فرماندهی جناح چپ پیاده نظام و «مضریّان» کوفه و بصره را در میانه و قلب سپاه و «یمنیان» را در جناح راست و «بني‌ربیعة» را در جناح چپ سپاه قرار داد و پرچم‌های قبایل را بست و آن‌ها را به نامدارانشان سپرد... .[۲]

بنابراین پیداست که در این نبرد، همانند سایر نبردهای حضرت، فرماندهان سپاه کاملاً مشخص بودند و آرایش نظامی سپاه، به طور شایسته‌ای رعایت شده بود.

در جنگ نهروان نیز سپاه حضرت از یک مقدمه، دو جناح چپ و راست و نیروهای سواره و پیاده تشکیل شده بود.

در جنگ با خوارج حضرت علی‌علیه‌السلام «حجربن‌عدی» را بر جناح راست، «شبث‌بن‌ربعی» را بر جناح چپ، «ابوایّوب انصاری»[۳] را بر سواران، «ابوقتاده» را

---

۱. همان، ص۱۰۵.

۲. نصربن‌مزاحم منقری، همان، صص ۲۸۰ ـ ۲۸۳؛ ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۱۲.

۳. ر.ک: ابن‌اثیر می‌نویسد: ابوایّوب انصاری و به روایتی «معقل بن قیس» فرمانده‌ی سواران بوده‌اند؛ عزالدّین ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۱۰، ص۱۴۷.

بر پیادگان، «قیس‌بن‌سعد» را بر مردم مدینه فرمانده قرار داد. خود، در قلب لشکر ایستاد و پرچمی به دست «ابوایّوب انصاری» داد و فرمود:

هر کس به زیر این پرچم بیاید در امان است.[۱]

۳. آخرین سفارش‌ها به یاران

حضرت علی علیه‌السلام همواره در جنگ‌های خویش پس از آن‌که نبرد با دشمن را قطعی می‌دید، به یاران خویش توصیه‌های فراوانی می‌کرد. برخی از این سفارشات، اخلاقی و برخی نظامی بود.

نصربن‌مزاحم به نقل از حضرمی می‌نویسد:

شنیدم علی علیه‌السلام در سه جنگ جمل، صفین و نهروان به نیروهایش فرمود: بندگان خدا! خدای عزوجل را پرهیزکار باشید و دیدگان را از حرام بپوشانید؛ از سخن گفتن بکاهید؛ خدا را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید. «**ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم و اصبروا ان الله مع الصابرین**».[۲]

راه اختلاف مپوئید، که دراثر تفرقه شکست بخورید و (هیبت و آبرو) و قدرت شما از بین برود. بلکه همه یک دل و پایدار و صبور باشید که خدا با صابران است.[۳]

نصربن‌مزاحم در روایتی دیگر به نقل از «عبدالله‌بن‌جندب» از پدرش از علی علیه‌السلام می‌نویسد:

---

۱. ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۱۷٦؛ ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۵٦؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۲٦۱۰.

۲. انفال/٤٦.

۳. نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۲۷۹ ـ ۲۸۰.

تا آنان آغاز به جنگ نکرده‌اند، شما به جنگ با ایشان نپردازید، اگر دشمن را شکست دادید، فراری را نکشید، مجروحی را به قتل نرسانید. عورتی را برهنه نسازید، کشته‌ای را مُثله نکنید. اگر به قرارگاه دشمن در آمدید، پرده‌ای را مدرید. جز به فرمان من به خانه‌ای وارد مشوید. چیزی از اموال ایشان جز آن‌چه در لشکرگاه است، برنگیرید؛ به هیچ زنی آزار و گزند نرسانید، اگر چه به ناموس شما دشنام دهند، زیرا آن زنان از نظر نفسانیات و خرد، ضعیف و ناتوان هستند. ما مأمور بودیم در عهد رسول خداﷺ یعنی آن زمانی که آنان زنان مشرک بودند، از آزردن ایشان خودداری کنیم. به روزگار جاهلی هم اگر مردی زنی را با چماق یا پاره آهنی می‌کوفت که بر او دست یابد و غلبه کند، پس از وی، بازماندگان آن مرد، به سبب چنان رفتار ناشایستی سرزنش می‌شدند.[۱]

یکی از سفارش‌های حضرت، قبل از آغاز نبرد، دعوت لشکریان به صبر و پایداری و فرار نکردن از معرکه‌ی نبرد بود. مالک‌بن‌اعین می‌گوید:

امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، مردم را در نبرد صفین توصیه کرد و فرمود: خود را در معرض دشمنی خدا قرار ندهید که همانا گذر شما به سوی خداوند است، خدای متعال می‌فرماید: فرار، شما را سودی نرساند اگر از مرگ یا پیکار بگریزید و در آن صورت جز اندکی بهره‌مند نخواهید شد.[۲] به خدا سوگند اگر از شمشیر دنیا بگریزید، از شمشیرهای آخرت در امان نباشید. پس، از شکیبایی و راستی مدد گیرید که همانا پیروزی پس از شکیبایی فرود آید و در راه خدا به درستی پیکار کنید و نیرویی جز ازطرف خداوند نیست.[۳]

از دیگر سفارشات آن حضرت قبل از نبرد، می‌توان به سفارش حضرت در

---

۱. همان، ص۲۷۸ ـ ۲۷۹.

۲. احزاب/۱۶.

۳. «استعینوا بالصبر و الصلاة و الصدق في النیه فان بعد الصبر ینزل نصر من الله.» *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ۱۲۴؛ نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۲۳۵؛ میرزا حسین نوری، ج۱۱، ص۸۵ ـ ۸۶؛ شیخ‌مفید، *الارشاد*، همان، ج۱، ص۲۶۶؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج۶، ص۲۵۳۰.

خصوص کمک به همرزمان در معرکه‌ی نبرد اشاره کرد. آن حضرت در جنگ صفین فرمودند:

هر یک از شما که هنگام نبرد با دشمن، در خود شجاعتی دید و از یکی از برادرانش، سستی مشاهده کرد، باید از برادرش دفاع کند.[۱]

۱. «وَ أَيُّ امْرِئٍ مِنْكمْ أَحَسَّ مِنْ نَفْسِهِ رَبَاطَةَ جَأْشٍ عِنْدَ اللِّقَاءِ وَ رَأَي مِنْ أَحَدٍ مِنْ إِخْوَانِهِ فَشَلًا فَلْيَذُبَّ عَنْ أَخِيهِ الَّذِي فُضِّلَ عَلَيْهِ كمَا يَذُبُّ عَنْ نَفْسِهِ فَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُ مِثْلَه» ابن‌شعبه حرّانی، همان، ص۱۰۷؛ *نهج البلاغه*، همان؛ شیخ‌مفید، *الارشاد*، همان، ج۱، ص۲۵۳؛ ابن ابی الحدید، همان، ج۷، ص۳۰۰.

فصل چهارم:

مدیریت نظامی در جنگ و پس از آن

گفتار اول: مدیریت میدان جنگ

حضرت علی علیه‌السلام پس از روشن‌گری و اتمام حجت بر دشمن و پس از آغاز نبرد از طرف دشمن، اجازه‌ی جنگ را صادر می‌کرد. آن حضرت تمامی جنبه‌های نظامی را در نظر می‌گرفت و به خوبی میدان جنگ را مدیریت می‌کرد. در جنگ‌های حضرت، شیوه‌ی معمول جنگ‌های صدر اسلام در آغاز نبرد؛ یعنی ابتدا جنگ تن به تن و سپس جنگ همگانی، رعایت نشده است. درگیری نیروها، به صوت تن به تن، و به صورت گروهی (دسته‌ای از این طرف و دسته‌ای از طرف مقابل) و هم به صورت همگانی بوده است که به آن اشاره خواهد شد.

حضرت، برای غلبه بر دشمن انواع تاکتیک‌ها را به کار می‌بست. به جنبه‌های روانی در هنگام جنگ توجه داشته و به موقع از شیوه‌های مؤثّر بهره می‌برد. پس از غلبه بر دشمن، در بیش‌تر مواقع فرمان عفو عمومی را صادر می‌کرد؛ اسیران را با شرایطی آزاد می‌کرد؛ دستور می‌داد به مجروحان رسیدگی شود و فراریان مورد تعقیب قرار نگیرند؛ بر کشته‌های جنگ نماز می‌خواند و آنها را به خاک می‌سپرد. آن حضرت به منظور جلوگیری از شورش مجدد نیروهای مخالف، از حربه‌ی تهدید استفاده می‌کرد. در این فصل، مدیریت نظامی حضرت را به هنگام نبرد و پس از آن مورد توجه و بررسی قرار می‌دهیم.

الف) شروع درگیری، پس از حمله‌ی دشمن

همان‌گونه که در گذشته هم بیان شد، حضرت علی علیه‌السلام هیچ‌گاه آغازگر نبرد نبود و تا دشمن، حمله را آغاز نمی‌کرد، آن حضرت نیز دست به شمشیر نمی‌برد. امّا با شروع حمله توسط دشمن، ایشان نیز به نیروهای خویش اجازه‌ی نبرد می‌داد. در جنگ جمل، پس از کشته شدن تعدادی از نیروهای لشکرِ ایشان؛ از جمله، جوانی که حضرت علی علیه‌السلام او را برای اتمام حجّت نزد دشمن فرستاده بود، جنگ آغاز گشت. حضرت علی علیه‌السلام پس از کشته شدن آن جوان و اطمینان به این امر که دشمن، جز جنگ، خواستار چیز دیگری نیست،[۱] فرمود:

اینک حمله کردن رواست، جنگ را آغاز کنید.[۲]

ابن مسکویه نیز پس از نقل این جریان می‌نویسد:

این چنین بود که به راستی با آنان به نبرد پرداختند و جنگ درگیر شد.[۳]

یعقوبی نیز در خصوص آغاز نبرد از طرف حضرت علی علیه‌السلام در این جنگ می‌نویسد:

در جنگ جمل، پس از آن‌که دو نفر از یاران علی علیه‌السلام توسط اهل بصره کشته شدند و

۱. مقدّسی می‌نویسد: «پس از کشته شدن آن جوان، علی علیه‌السلام پیش رفت و ایشان را به خدا سوگند داد که مسبب قتل و خونریزی نشوند اما آنها جز جنگ را نپذیرفتند و شروع به رجز خوانی کردند». ر.ک: مطهربن طاهر مقدّسی، همان، ج۲، ص۸۷۷.

۲. محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۲٤۳۵؛ مطهربن‌طاهر مقدسی، همان، ج۲، ص۸۷۸.

۳. ابن‌مسکویه، همان، ج۱، ص٤٦٦ ـ ٤٦٧.

جنازه‌ی آن‌ها را نزد علی‌علیه‌السلام آوردند، حضرت فرمود: «اللهم اشهد» خدایا تو شاهد باش. سپس جنگ آغاز شد.[۱]

در جنگ صفین نیز ابتدا نیروهای معاویه بر شریعه دست یافته و مانع می‌شدند لشکریان علی‌علیه‌السلام، آب بردارند. ایشان «**صعصعةبن‌صوحان**» را نزد معاویه فرستاد تا پیام حضرت را به معاویه برساند و به او بگوید، لشکر شما سوار و پیاده ما را قصد کرده و به جنگ پرداختند. قبل از این‌که ما جنگ را شروع کنیم خود آن‌ها نبرد را برپا کردند... بستن آب هم به روی ما تجاوزی دیگر است که از شما سر زد. به اتباع خود پیام بده راه آب را برای مردم باز کنند و از ستیز خوداری نمایند تا ببینیم که چه باید کرد... اما معاویه سوارانی را برای یاری نزد «ابوالاعور» که از طرف وی، مأمور محافظت از شریعه بود، فرستاد. علی‌علیه‌السلام وقتی بر آن تصمیم آگاه شد فرمود: برای آب با آن‌ها نبرد کنید. «اشعث‌بن‌قیس» گفت: من به نزد آن‌ها خواهم رفت. او و یارانش رفتند و چون نزدیک شدند، دشمنان شوریدند و یکباره تیرها را رها کردند، اتباع اشعث‌بن‌قیس هم، به مقابله پرداختند و تیراندازی نمودند... سپس طرفین دست به شمشیر بردند.[۲] خوارج نهروان نیز پس از این‌که «عبدالله‌بن‌وهب» را به عنوان امیر خویش برگزیدند، شروع به تبهکاری و فساد کردند. حضرت علی‌علیه‌السلام ابتدا فرمود، ایشان را وابگذارند؛ اما آن‌ها اموال مردم را گرفتند و خون افراد بی‌گناه را ریختند. «عبدالله‌بن‌خباب‌بن‌ارت» را کشته و شکم همسرش را دریدند و زنان و

۱. ابن‌واضح یعقوبی، همان، ج۲، ص۸۰؛ نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۲۱۹ ـ۲۲۰ (با کمی اختلاف) ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۰۹ ـ۲۱۰؛ عبدالرحمن‌ابن‌خلدون، همان، ج۱، ص۶۱۶ـ۶۱۷؛ ابن‌اعثم کوفی، همان، ص۵۲۵ ـ ۵۲۶.

۲. عزالدّین ابن‌اثیر، همان، ج۱۰، ص۴۹ ـ۵۱.

کودکان را کشتند. حضرت علی علیه‌السلام به آن‌ها فرمودند: کشتگان برادران ما را به ما دهید تا شما را رها کنیم. آن‌ها نپذیرفتند و بر علی علیه‌السلام شوریدند و حضرت علی علیه‌السلام آماده کارزار با آن‌ها شد و مسلمانان را به پیکار با آن‌ها فرا خواند.[۱] آن‌ها حتی فرستاده‌ی حضرت علی علیه‌السلام که برای تحقیق به نزد آن‌ها رفته بود، کشتند.[۲] در خصوص حمله‌ی نیروهای حضرت علی علیه‌السلام، به خوارج نیز در منابع آمده است: نیروهایی که همراه «عبدالله بن وهب» ماندند؛ بر علی علیه‌السلام حمله کردند. علی علیه‌السلام به اتباع خود دستور داده بود که از آغاز جنگ خودداری کنند تا آنها شروع نمایند. خوارج فریاد زدند: **الرواح، الرواح الي الجنة** شتاب شتاب سوی بهشت! آن‌گاه حمله کردند.[۳] سوران علی علیه‌السلام، دو دسته شدند؛ یک دسته در میمنه و یک دسته در میسره؛ تیراندازان هم آنان را تیرباران کردند. سواران از دو طرف آن‌ها را محاصره کردند. مردان نیز نیزه‌ها را به آن‌ها حواله کردند و شمشیرها را به کار بردند.[٤]

---

۱. ر.ک: مطهربن‌طاهرمقدّسی، همان، ج۲، ص۸۲٤ ـ ۸۲۳ ؛ ابن‌سعد، همان، ج۵، ص۳٦۱؛ علی‌بن‌حسین مسعودی، *مروّج‌الذهب*، همان، ج۱، ۷٦۳.

۲. این فرستاده «حارث بن مرة» نام داشت. عبدالرحمن‌ابن‌خلدون، همان، ج۱، ص٦۳۰؛ ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲٤۲؛ ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۱۷۵؛ علی‌بن‌حسین مسعودی، *مروّج‌الذهب*، همان، ج۱، ص۷٦٤؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۲٦۰٦؛ عزالدّین ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۱۰، ص۱٤۲ ـ ۱٤۳.

۳. اسماعیل‌بن‌کثیر، همان، ج۷، ص۲۸۸؛ ابن‌مسکویه، همان، ج۱، ص٥٦۰؛ عزالدّین ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۱۰، ص۱٤٦؛ عبدالرحمن‌ابن‌الجوزی، همان، ج۵، ص۱۳٤؛ علی‌بن‌حسین مسعودی، *التنبیه و الاشراف*، همان، ص۲۷۳؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ۲٦۱۰.

٤. علی‌بن‌حسین مسعودی، *التنبیه‌والاشراف*، همان، ص۲۷۳؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ۲٦۱۰؛ عبدالرحمن‌ابن‌الجوزی، همان، ج۵، ص۱۳٤.

ب) نحوه‌ی جنگ

در جنگ‌های دوره‌ی امام علی‌علیه‌السلام، شیوه مرسوم جنگ‌های صدر اسلام؛ یعنی ابتدا نبرد تن به تن، سپس نبرد همگانی، به چشم نمی‌خورد. در این جنگ‌ها به جز جنگ با خوارج که از همان ابتدا همگانی بود، هم نبرد تن به تن، وجود داشته، هم نبرد گروهی (دسته‌ای از این لشکر با دسته‌ای از لشکر دشمن) و هم نبرد همگانی و همه جانبه؛ و حتی در برخی از موارد، حمله‌ی یک فرد به جمع دشمن نیز گزارش شده است.

۱ـ جنگل جمل

در جنگ جمل، پس از کشته شدن چندین نفر از یاران لشکر علی‌علیه‌السلام توسط اصحاب جمل، حضرت علی‌علیه‌السلام عَلَم را به دست «محمدبن‌حنیفه» داد و به او فرمود: پسرم عَلَم بر گیر و بر دشمنان حمله کن. محمّد، حمله کرد و چند نفر از اصحاب جمل را به خاک هلاکت افکند. سپس برگشت. این بار خود حضرت شمشیر کشید و بر آن‌ها حمله کرد.[۱]

به نظر می‌رسد این حمله، یک تهاجم فردی به جمع دشمن بوده است. چرا که منابع قید نکرده‌اند که افراد دیگری هم همراه محمدبن‌حنیفه یا حضرت علی‌علیه‌السلام به حمله پرداخته باشند. پس از این حمله، یک نبرد گروهی از طرف دشمن آغاز شد.

---

۱. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص۴۳۰؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج۶، ص۲۴۴۲؛ محمدبن‌سعد، همان، ج۵، ص۲۱۰؛ علی‌بن‌حسین مسعودی، *مروّج‌الذهب*، همان، ج۱، ص۷۲۳.

ابن‌اعثم کوفی می‌نویسد:

میمنه‌ی اهل بصره بر میسره‌ی اهل کوفه، حمله کردند و ایشان را کمی عقب بردند. اهل کوفه مقاومت کرده و ساعتی جنگیدند.[۱]

ابن‌اثیر نیز می‌نویسد:

روز اوّل، قبیله‌ی مضرّ بصره بر مضرّ کوفه حمله کردند و آن‌ها را عقب راندند. سپس مضرّ کوفه تجدید قوا کرده و دوباره حمله نمودند.[۲]

پس از این حمله، گروهی هفت نفره از یاران علی علیه‌السلام به جنگ دشمن رفتند و همهٔ آنان به شهادت رسیدند؛ از جمله‌ی این افراد می‌توان به «مخنف‌بن‌سلیم»، «زیدبن‌صوحان» و «صعقب‌بن‌سلیم» اشاره کرد.

ابن‌اعثم می‌نویسد:

فی الجمله، در یک موضع، هفت مرد معروف از یاران علی علیه‌السلام کشته شدند.[۳]

سپس یک حمله‌ی تن به تن، در منابع نقل شده است.

ابن‌اعثم در ادامه می‌نویسد:

سپس مردی از اصحاب جمل، به نام «عبدالله‌بن‌بشر» به میدان آمد و رجز خواند و گفت: کجاست ابوالحسن، آن‌که صاحب فتنه است؟! سپس با شمشیرش بر علی علیه‌السلام، حمله کرد. حضرت به او شمشیری زد که سر و گردنش جدا شد و به کناری افتاد.[٤]

در این جنگ، نبردهای تن به تن کم و بیش ادامه یافت. یکی از اصحاب جمل به نام «عاصم‌بن‌الزّلف» مهار شتر «عایشة» را گرفته بود و رجز می‌خواند،

---

۱. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص ٤۳۰.
۲. عزالدّین ابن‌اثیر، همان، ج۹، ص ٤۰۱ ـ ٤۰۲؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص ۲٤٥۱.
۳. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص ٤۳۰ ـ ٤۳۱.
٤. همان، ص ٤۳۱.

«منذربن حفصه» شمشیری به او زد و او را کشت. سپس در میدان جولان می‌داد که توسط یکی از اصحاب جمل به «نام رکیع‌بن‌الموئل» به شهادت رسید. سپس «مالک‌اشتر» به میدان آمد و مبارز خواست؛ «عامربن‌شدّاد» به جنگ او آمد اما، عامر کشته شد.[۱]

ابن‌اثیر به نقل از مالک اشتر در جنگ جمل می‌نویسد:

> من در جنگ تن به تن «عبدالرحمان‌بن‌عتاب»، «اسودبن‌عوف» و «جندب‌بن‌زهیر» را کشتم»؛ در این جنگ هر کس مهار شتر عایشة را به دست می‌گرفت، توسط نیروهای لشکر علی علیه‌السلام، به قتل می‌رسید. تا آن‌که مهار شتر رها و آزاد گشت.[۲]

منابع، حمله‌ی تن به تن مالک اشتر با «عبدالله زبیر» را نیز نقل کرده‌اند.[۳]

به نظر می‌رسد روز اولِ جنگ، با حملات گروهی و تن به تن و محدود به پایان رسیده است. و حمله‌ی اصلی و همگانی در روز دوم جنگ، صورت گرفته است.

ابن‌اثیر می‌نویسد:

> اهل کوفه، عایشه را قصد کردند، عایشه هم افراد خود را تشجیع می‌کرد، طرفین سخت به هم پرداختند؛ جنگ به شدت درگرفت.[٤]

---

۱. همان، ص ٤٣١ ـ٤٣٢.

۲. ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۹، ص٤١١.

۳. ر.ک: ابوحنیفه دینوری، همان، ص۱۸۷؛ ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۱۰٦؛ ابرهیم‌بن‌محمد ثقفی کوفی، همان، ص٥٤٧؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص٢٤٤٨.

٤. عزالدّین ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۹، ص٤٠٣. حضرت علی علیه‌السلام پس از جنگ جمل به عایشه فرمود: «مردم را تحریک کردی که بر آشفتند و آن‌ها را به هم انداختی که خون یک‌دیگر ریختند». محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص٢٤٣٦.

ابن‌اعثم نیز می‌نویسد:

روز دوم جنگ، یاران علی علیه‌السلام از دست راست و چپ و قلب و جناح، حمله‌ها کردند و مبارزه‌ها نمودند که هیچ وقت کسی مثل آن یاد ندارد. در آن روز از اصحاب جمل، بی‌نهایت کشته شدند. سرانجام، آثار ظفر بر لشکر علی علیه‌السلام ظاهر شد.[1]

بنابراین در جنگ جمل نوع حملات متفاوت بوده است. حملات ابتدایی بیشتر جزئی، تن به تن؛ گروهی و حملات پایانی، بیشتر همگانی و عمومی بوده است.

۲ ـ جنگ صفین

در جنگ صفین نیز حملات تن به تن و گروهی و همگانی، به صورت پراکنده در ایّام طولانی جنگ صورت گرفته است. حملات ماه‌های اولیه‌ی جنگ تا روزهای آخر جنگ، بیشتر حملات جزئی و تن به تن بود. اما در روزهای آخر جنگ، حمله‌ی همگانی آغاز شد. در این جنگ پس از درگیری اولیه‌ای که بر سر آب اتفاق افتاد حدود دو ماه نمایندگان طرفین درآمد وشد بودند و به یک‌دیگر پیام می‌دادند. در همان حال گاه‌گاهی گروهی به گروه دیگر حمله می‌کردند. اما این درگیری‌ها چندان جدّی نبود. چندین ماه به همین منوال گذشت. در ماه‌های حرام هیچ جنگی صورت نگرفت. در جنگ صفین، نبردهای تن به تن زیادی بین نیروهای دو لشکر صورت گرفت. فردی به نام «حجل‌بن‌اثال» که در لشکر معاویه بود با پدرش «اثال» که در لشکر علی علیه‌السلام بود، به مبارزه پرداختند. این دو مبارز، پس از این‌که یک‌دیگر را شناختند، هر

۱. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٤٣٦.

یک به لشکرگاه خویش باز گشتند.[۱] از جنگ‌های تن به تن می‌توان به جنگ حضرت علی‌علیه‌السلام با عمروعاص[۲] و «بسربن ارطاة»، و مقاتله با «حُریث» ـ غلام آزاد شده‌ی معاویه ـ اشاره کرد.[۳] مبارزه‌ی «حجربن‌عدی» با «حجرالشّر» و «حکم‌بن‌ازهر» با «حجرالشّر» و «رفاعةبن‌طلیق»[٤] با وی نیز از مبارزات تن به تن می‌باشند که منابع به آن‌ها اشاره کرده‌اند.

از جنگ‌های گروهی می‌توان به حمله‌ی اشعث‌بن‌قیس و همراهیانش به عده‌ای از لشکر شام، همچنین حمله‌ی «مالک اشتر نخعی» با عده‌ای به لشکر شام،[٥] و حملات گروهی «عبیدالله‌بن‌عمر» با «محمدبن‌ابوبکر»، «شرحبیل‌بن‌سمط» با «مالک اشتر» و «ذوالکلاع» با قبیله‌ی همدان[٦] اشاره کرد. در روزهای آخر جنگ حضرت علی‌علیه‌السلام فرمود: اراده دارم که بر این قوم حمله کنم می‌باید که همه‌ی قوم به اتفاق من روی به کار آوریم... سوار و پیاده‌ی لشکر امیرالمؤمنین جمع شدند و بر لشکر شام حمله کردند.[۷]

ابن‌اعثم می‌نویسد:

پس لشکرها به هم برآمدند و رسم مبارزه خواستن و دو نفر به میدان آمدن را کنار

۱. ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۱٤؛ ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٥٧٤.
۲. ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۱۹؛ مطهربن‌طاهر مقدسی، همان، ج۲، ص۸۸۱ ؛ ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٥٤۳.
۳. ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۱۸؛ ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٦۳۳. «حریث» با تحریک عمروعاص به میدان آمد و به دست علی‌علیه‌السلام به قتل رسید. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص۲۱۸.
٤. ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۱۷؛ نصربن‌مزاحم منقری، ص۳۳٤ ـ۳۳۳.
٥. ابن قتیبه دینوری، همان، ص٥۲۹.
٦. همان.
۷. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٦۱۳.

گذاشتند و بر یک دیگر حمله می‌کردند و می‌زدند و می‌کشتند.[1]

بی‌تردید، حمله‌ی همگانی از طرف حضرت علی علیه‌السلام برای یکسره کردن کار و پایان بخشیدن به جنگ بوده است.

دینوری می‌نویسد:

> حضرت علی علیه‌السلام، دستور حمله‌ی همگانی را صادر کرد. و فرمان داد همگان از هر سوی یک‌باره حمله کنند و چنان کردند. علی علیه‌السلام، خود بر گروهی حمله کرد که معاویه در آن گروه بود همراهان حضرت و لشکریان علی علیه‌السلام به یک‌باره تکبیر گفتند و حمله کردند و صف‌های مردم شام، از هم پاشید. شامی‌ها عقب‌نشینی کردند و پس از فرار دوباره، گرد آمدند و به جنگ پرداختند، هر دو سپاه پایداری کردند تا شب فرا رسید و گروه زیادی کشته شدند.[2]

حملات همگانی لشکر علی علیه‌السلام به نیروهای شامی، آن‌ها را در آستانه‌ی شکست قرارداد. در همین زمان بود که معاویه و عمروعاص دست به توطئه‌ای تازه زدند و مسئله‌ی حکمیّت را به وجود آوردند.

۳ـ جنگ نهروان

جنگ نهروان، مدت زیادی به طول نینجامید. در این جنگ یک روزه، حمله‌ی تن به تن گزارش نشده است. نیروهای خارجی با شعار «**الرواح الرواح الي الجنة**» یک دفعه به سمت لشکر علی علیه‌السلام حمله‌ور شدند. نیروهای لشکر علی علیه‌السلام نیز با محاصره‌ی کامل آن‌ها به سرعت آن‌ها را شکست دادند.

طبری می‌نویسد:

---

۱. همان، ص٦٢٨.

۲. ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۲۲ ـ ۲۲۳.

خوارج نزدیک شدند. آنگاه بانگ زدند: «پیش به سوی بهشت» و حمله کردند. حمله‌ی خوارج سخت بود. لشکر علی‌علیه‌السلام دو گروه شدند. تیراندازان به سوی خوارج تیرانداختند و سواران از پهلوی راست و چپ به آنها تافتند و پیادگان نیز با نیزه و شمشیر حمله بردند. به خدا چیزی نگذشت که به خاکشان ریختند... .[۱]

دینوری نیز می‌نویسد:

خوارج فریاد برآوردند که حکم فقط از آن خداست هر چند مشرکان را ناخوش آید و همگان یک باره بر یاران علی‌علیه‌السلام حمله کردند... یاران علی‌علیه‌السلام نیز به آنها حمله کردند و خوارج یک جا کشته شدند.[۲]

ج) بکارگیری شیوه‌های مختلف

حضرت علی‌علیه‌السلام با انواع تاکتیک‌ها و شگردهای جنگی آشنا بود و می‌دانست که انتخاب چه روشی در چه زمانی مؤثر است. حمله به قلب سپاه دشمن، محاصره‌ی دشمن، روش شکستن محاصره، حمله‌ی همگانی و... از جمله روش‌هایی هستند که حضرت علی‌علیه‌السلام در زمان درگیری با دشمن از آن‌ها استفاده کرده است.

۱. حمله به قلب سپاه دشمن

بدون شک حمله‌ی حساب شده به قلب سپاه دشمن، موجب یأس، وحشت، پراکندگی و سردرگمی نیروهای دشمن شده و آنان را وادار به تسلیم می‌کند و موجب بالا رفتن روحیه و توان نیروهای خودی نیز خواهد داشت. حضرت

۱. محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص٢٦١١.
۲. ابوحنیفه دینوری، همان، ص٢٥٦.

علی علیه‌السلام از شگرد حمله به قلب سپاه دشمن، در هر سه جنگ دوران خلافت خود بهره برد.

در جنگ جمل، محور و قلب سپاه دشمن، «عایشه» بود. نیروهای بصری اطراف او را گرفته بودند و او با تحریک آن‌ها سعی داشت سپاه علی علیه‌السلام را متزلزل کند. حضرت علی علیه‌السلام برای خاتمه دادن به جنگ و پراکنده کردن نیروهای بصری از اطراف عایشه، چاره‌ی کار را در حمله به شتر عایشه دید. حضرت در فرمانی چنین فرمود: شتر را پی کنید تا پراکنده شوند.[۱] عموم مورخان نوشته‌اند پس از پی شدن شتر، نیروهای بصری شکست خوردند[۲] و پا به فرار گذاشتند.

مردی از قبیله‌ی بنی‌تمیم‌بن‌مرّه، از «**عبدالرّحمان‌بن‌صرة تنوخي**» ـ که شتر عایشه را پی کرده بود ـ پرسید: چرا شتر عایشه را پی کردی؟ تنوخی گفت: این چه سخن است که می‌گویی!؟ اگر آن روز شتر عایشه را پی نمی‌کردم، از لشکر عایشه یک نفر هم زنده نمی‌ماند. آن جنگ به موجب پی کردن شتر به پایان رسید.[۳]

در جنگ صفین نیز حضرت علی علیه‌السلام، پیروزی نهایی را در حمله به قلب سپاه دشمن؛ یعنی مقرّ فرماندهی معاویه می‌دید، به یاران خویش دستور داد به

---

۱. محمدبن‌جریرطبری، همان، ج٦، ص٢٤٤٨؛ ابن‌مسکویه، همان، ج۱، ص٤٧١؛ عبدالرحمن‌بن خلدون، همان، ج۱، ص٦٠٧.

۲. ر.ک: محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص٢٤٣٥؛ ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص١٠٦؛ ابن‌العبری، *تاریخ مختصر الدوال*، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، ص١٤٤.

۳. ر.ک: ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٤٤١.

قلب سپاه دشمن، حمله کنند. در نهج‌البلاغه آمده است حضرت فرمود:

به آن گروه فراوان اطراف خیمه‌ی پر زرق‌وبرق و طناب‌های در هم افکنده (مقرّ فرماندهی معاویه) به سختی حمله کنید. به قلب آنها هجوم برید که شیطان در کنار آن پنهان شده، دستی برای حمله در پیش و پای برای فرار آماده دارد. مقاومت کنید تا ستون حق بر شما آشکار گردد.[۱]

ابن‌اعثم کوفی می‌نویسد: لشکر علی علیه‌السلام بر قلب لشکر معاویه حمله کردند. معاویه با طایفه‌ای از بزرگان قریش، در عقب ایستاده بود. در این حمله، اسب معاویه به سر در آمد و معاویه به روی زمین افتاد؛ اصحاب حضرت تلاش کردند او را دستگیر کنند اما لشکر شام، گرد او آمدند و او را محافظت کردند. معاویه از شدّت ترس مدهوش گشته و عقل از او زایل گشته بود.[۲] نصربن‌مزاحم نیز می‌نویسد: «مالک اشتر» و سپاهیانش به صفوف دشمن حمله بردند تا به قلب سپاه شام زدند. چون علی علیه‌السلام دید پیروزی نهایی نزدیک است و احتمال دارد جنگ یکسره شود. عده‌ای را به کمک نیروهایش فرستاد.[۳]

این عبارات حاکی از این است که این تاکتیک نظامی کاملاً مؤثر بوده است و سپاه شام را متزلزل کرده است.

---

۱. «وَ عَلَيْكمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ وَ الرِّوَاقِ الْمُطَنَّبِ فَاضْرِبُوا ثَبَجَهُ ـ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كامِنٌ فِي كسْرِه» *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ٦٦، ص۱۱۷؛ سید رضی، *خصائص‌الائمة*، همان، ص٧٦.

۲. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٦٠٦.

۳. نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص٦٥٤.

در جنگ با خوارج نیز حضرت علی علیه‌السلام به قلب لشکر آنان حمله کرد. سواران سپاه نیز از چپ و راست آن‌ها را در بر گرفتند و گروه خوارج در اندک مدّتی شکست خوردند.[۱]

۲. محاصره‌ی کامل دشمن

در جنگ با خوارج، حضرت علی علیه‌السلام، نقشه‌ی جنگی خویش را به گونه‌ای طراحی کرد تا خوارج را در میدان جنگ به طور کّلی، به محاصره در آورد. به نظر می‌رسد با توجه به این‌که تعداد نیروهای خارجی چندان زیاد نبوده، این تاکتیک از طرف حضرت علی علیه‌السلام به اجرا درآمده است. حضرت علی علیه‌السلام، برای اجرای این روش، سواره نظام خویش را به دو قسمت تقسیم کرد: گروهی بر سمت راست و گروهی بر سمت چپ؛ پیادگان و تیراندازان را نیز در قلب لشکر قرار داد. سپس فرمان داد تا سواران از دو جهت به صفوف خوارج هجوم برند، و از پشت و پهلو نیز آنان را محاصره کنند. حضرت علی علیه‌السلام برای اینکه این تاکتیک به خوبی اجرا شود به پیادگان دستور داد با پرتاب تیر و نیزه، راه را برای هجوم نیروهای سواره، جهت محاصره‌ی دشمن هموار سازند.[۲] این تاکتیک سبب شد نیروهای خوارج در مدّت کوتاهی همگی نابود شوند. تنها نه یا ده نفر از جمع آن‌ها توانست از معرکه‌ی جنگ، جان سالم به در ببرد.[۳] از نیروهای سپاه علی علیه‌السلام نیز کمتر از ده نفر به شهادت

۱. ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۱۷۶.
۲. ر.ک: محمدبن‌جریر طبری، همان، ج۶، ص۲۶۱۱.
۳. ر.ک: ابن‌اعثم کوفی، همان، ص۷۴۵ ـ۱۰۴۰، ابن‌واضح یعقوبی، همان، ج۲، ص۹۷؛ محمدبن‌علی بن

رسیدند. (امروزه از این تاکتیک با عنوان عملیات «گاز انبری» یا «احاطه‌ای» یاد می‌کنند).

۳. شکستن محاصره‌ی دشمن

در یکی از روزهای نبرد صفین، که سواره نظام حضرت علی‌علیه‌السلام با سواره نظام معاویه درگیری سختی پیدا کردند، سپاه معاویه، به دلیل پیش‌روی سپاه امام علی‌علیه‌السلام در قلب لشکریان شام، آن‌ها را محاصره کرد. و به تدریج، حلقه‌ی محاصره تنگ‌تر شد. حدود هزارنفر از سواره‌نظام لشکر علی‌علیه‌السلام، محاصره شدند و ارتباطشان از سایر یاران علی‌علیه‌السلام قطع شد. حضرت علی‌علیه‌السلام برای نجات یاران خویش دست به تاکتیک جالبی زد؛ آن حضرت «عبدالله‌بن‌حارث جعفی» را در حالی که عبدالله غرق در آهن بود و جز دیدگانش پیدا نبود و بر اسبی سیاه رنگ سوار بود، فرا خواند و به او فرمود: تو بر سپاه شام حمله کن و خود را به یاران ما برسان و به آن‌ها بگو: امیرالمؤمنین به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: از همان جا که هستید تکبیر بگوئید و ما از این سو تکبیر می‌گوئیم. شما از آن سو حمله کنید و ما از این سو، به گونه‌ای که یکی از جوانب حلقه‌ی محاصره دشمن، از دو سو تحت فشار قرار گیرد تا در هم شکسته شود.

عبدالله‌بن‌حارث، شجاعانه حمله کرد و سرانجام خود را به هم‌رزمان خویش رساند و نقشه‌ی حضرت علی‌علیه‌السلام را برای آن‌ها اعلام کرد. آن‌گاه امام

طباطبا (الفخری)، همان، ص۱۲۹ـ۱۳۰؛ علی‌بن‌حسین مسعودی، *مروج‌الذهب*، همان، ج۱، ص۷٦٤.

علی علیه‌السلام با یاران خود و با فریادهای «الله اکبر» حمله را آغاز نمودند. گروه محاصره شده نیز از آن سو حمله کردند. حلقه‌ی محاصره شکسته شد و لشکریان سواره‌نظام با پیروزی و کمترین خسارات بازگشتند و شامیان با دادن ۷۰۰ کشته مجبور به عقب نشینی شدند.[۱]

٤. حمله‌ی همگانی

حضرت علی علیه‌السلام از این تاکتیک نظامی در سه جنگ؛ جمل، صفّین و نهروان بهره برده است. در جنگ جمل، حضرت علی علیه‌السلام با به کار بردن این روش موفق شد نیروهای بصری را شکست دهد. که پیش از این نیز به این مطلب اشاره شد. ابن‌اعثم می‌نویسد: یاران امیرالمؤمنین، از دست راست و دست چپ و قلب و جناح حمله‌ها کردند و مبارزت‌ها نمودند که هیچ وقت کسی مثل آن یاد ندارد... چون یاران امیرالمومنین علی علیه‌السلام از هر سو حمله آوردند، آثار پیروزی بر لشکر امیرالمومنین ظاهر گشت، اهل بصره تاب نیاورده و شکست خوردند و شروع به فرار نمودند.[۲]

در جنگ صفین هم وقتی حضرت علی علیه‌السلام دریافت که معاویه حاضر به پذیرش حق نیست و جنگ هم طولانی شده و حملات گروهی و تن‌به‌تن فایده‌ای ندارد، دستور حمله‌ی همگانی را صادر فرمود تا کار جنگ یکسره شود.

دینوری می‌نویسد:

---

۱. نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص٤۲۰؛ علی‌بن‌حسین مسعودی، *مروّج‌الذهب* ج۱، ص٧٤٦.
۲. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٤۳٥.

حضرت علی‌علیه‌السلام دستور داد تمامی لشکر از هر سو یک باره حمله کنند. علی‌علیه‌السلام خود نیز با گروهی از سپاهیانش بر گروهی که معاویه در آن گروه بود، حمله کرد... .[۱]

تاکتیک حملات عمومی و همگانی، نیروهای معاویه را تضعیف کرده و افراد بسیاری از لشکر معاویه کشته شدند. معاویه که شکست خویش را حتمی می‌دید در نامه‌ای به علی‌علیه‌السلام نوشت: اگر تو و من می‌دانستیم که جنگ به این‌جا می‌کشد، چنین ستمی بر خود روا نمی‌داشتیم... شایسته است که بر گذشته پشیمان شویم و آینده را اصلاح کنیم... به خدا قسم لشکریان، ناتوان و سست شده‌اند ومردان نابود![۲] این نامه اقراری است از معاویه به تضعیف نیروهای خویش پس از حملات همگانی لشکر علی‌علیه‌السلام.

حملات همگانی و پی‌درپی لشکر علی‌علیه‌السلام، سبب شد معاویه سرانجام، دست به دامن فرد مکّاری چون «عمروعاص» شود. عمروعاص نیز به معاویه گفت: آنان را دعوت کن که قرآن میان تو و ایشان حکم باشد که به خواسته‌ی خودخواهی رسید.[۳]

۵. خدعه[٤]

«خدعه» در لغت به معنای چیزی است که به وسیله‌ی آن، انسان فریب

۱. ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۲۲ ـ ۲۲۳.

۲. همان، ص۲۳۰.

۳. ر.ک: همان، ص۲۳۱. ابن‌سعد، همان، ج٤، ص۲۳۲. «فقال عمرو بن العاص لمعاويه ارسل الي علي بمصحف وادعه الي كتاب الله فانه لن يابي عليك» احمدبن حنبل، همان، ج۳، ص٤۸۵.

٤. با توجه به این که در بحث خدعه شبهاتی مطرح شده، همچنین ضرورت دارد تفاوت آن با غدر مشخص شود، این بحث را با تفصیل بیشتری ذکر می‌کنیم.

می‌خورد.[۱] خَدَعَهُ یعنی او را فریب داد و از جایی که متوجه نشود، امری برای او اراده کرد.[۲] وقتی گفته می‌شود «رَجُلٌ خُدْعَة» یعنی مردی که مردم را فریب می‌دهد.[۳] شکی نیست که خدعه به معنای فریب دادن دشمن، تنها در جنگ، مجاز است. خدعة در واقع راهی است برای شکست دادن دشمن و حیله‌ای است که با آن می‌توان بهترین ضربات را به دشمن وارد کرد.

تفاوت خُدعة و غدر

بدون شک بین «خدعه»، (که منحصراً در جنگ استفاده می‌شود و در واقع فریب دادن دشمن است)، با «غدر» که خیانت و نیرنگ و نامردی است و در جنگ و غیر جنگ ممکن است از آن استفاده شود، تفاوت زیادی وجود دارد. غدر و خیانت، نسبی نیست که در برخی از شرایط مجاز باشد؛ در شرایط دیگر غیر مجاز بلکه غدر و نیرنگ و خیانت، همواره محکوم است. اما خُدعه و فریب، نسبی است و در جنگ‌ها می‌توان برای فریب دشمن از آن استفاده کرد.[٤]

---

۱. (الْخُدْعَةُ) بالضّمِّ مَا يُخْدَعُ بِهِ الْإِنْسَان، احمدبن‌محمد مقرّی فیومی، مصباح المنیر، ص۱٦٥.

۲. خدعه: اي ختله و اراد به الكروه من حيث لا يعلم. اسماعیل‌بن‌حماد جوهری، الصحاح، ج۳، ص۱۲۰۱؛ ابن‌منظور، همان، ج۸، ص٦۳؛ مجدالدّین فیروزآبادی، *قاموس‌المحیط*، ج۳، ص۱٦.

۳. «رجل خُدْعه: اي يخدع الناس كثيرا» ابن‌منظور، همان، ج۸، ص٦۳؛ شیخ‌حسن مصطفوی، *التحقیق فی کلمات قرآن الکریم*، ج۳، ص۲٦؛ فخرالدین طریحی، *مجمع البحرین*، ج٤، ص۳۲۰.

٤. ما در فصل دوم، «غدر» را به عنوان یکی از روش‌های ممنوع و غیر مجاز از دیدگاه امام علی علیه‌السلام بیان کردیم.

خدعه از نظر فقهی

از نظر فقهی نیز این مسئلهٔ اجماعی است که خدعه در جنگ جایز است. علّامه‌حلّی در **تذکرة الفقها** می‌نویسد: خدعه در جنگ جایز است و مبارز می‌تواند رقیب خویش را با توسل به خدعه، فریب دهد و به قتل برساند و این مسئله اجماعی است.[۱]

شیخ محمدحسن‌نجفی (صاحب جواهر)، پس از اشاره به عدم جواز غدر، خدعه در جنگ را جایز می‌داند و معتقد است در «**تذکرة**» و «**منتهی**» بر این امر اجماع شده است.[۲]

ابن **قدامة** در کتاب المغنی، در فصلی با عنوانِ «**و تجوز الخدعة في الحرب للمبارز و غيره لأن النبي قال: الحرب خدعة و هو حديث حسن صحيح.**»[۳] بکارگیری خدعه را بیان می‌کند، سپس به خدعه‌ی علی علیه‌السلام در هنگام جنگ با عمروبن‌عبدود اشاره کرده است.[٤]

صاحب کشف القناع نیز خدعه در جنگ را جایز می‌داند و حدیث «**الحرب خدعة**» را به عنوان دلیل بر این امر، ذکر می‌کند.[٥]

---

۱. «تجوز المخادعه في الحرب و ان يخدع المبارز قرنه ليتوصل بذلك الي قتله اجماعا» علّامه‌حلّی، *تذکرة الفقها*، ج۱، ص٤١٤ و ج۹، ص۸۳.

۲. ر.ک: شیخ محمدحسین نجفی، همان، ج۲۱، ص۷۹.

۳. خدعه در جنگ برای مبارز و غیر مبارز، جایز است چرا که پیامبر فرمود: جنگ خدعه است و این حدیث حسن و صحیح است. ر.ک: عبدالله‌بن‌قدامه، همان، ج۱۰، ص۳۹٦.

٤. ر.ک: همان، ص۳۹۷.

۵. ر.ک: منصوربن‌یونس بهوتی، *کشف‌القناع*، ج۳، ص۷۹.

خدعه از نظر عقل

نکته دیگری که باید به آن توجه نمود این است که سیاست «**الحرب خدعة**» را هر عقل سلیمی قبول دارد و بر اساس آن عمل می‌کند.

مسعودی در مروّج الذهب پس از ذکر حدیث رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله (**الحرب خدعة**) می‌نویسد:

> ... از کلام بسیار کوتاه و گویای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مشخص است که قتال با شمشیر در مراحل آخر جنگ است و در مراحل ابتدایی باید از خدعه بهره برد.

سپس می‌نویسد:

> این مطلب را هر انسان با بصیرت، دارای سیاست و مدیریّتی، خوب می‌فهمد.[1]

هر انسان خردمندی می‌داند که از این روش در جنگ باید استفاده کرد. از گذشته‌های دور تا به امروز، همواره فریب‌های نظامی، به صورت بسیار گسترده در جنگ‌ها استفاده می‌شود. به عنوان نمونه بعضی در جنگ‌ها برای فریب دشمن، جابجایی نیروها و تجهزات نظامی به بخشی از مرز صورت می‌گیرد، اما در واقع عملیات نظامی از منطقه‌ای دیگر آغاز می‌شود. دشمن که تصور نمی‌کرده از این منطقه عملیاتی صورت بگیرد، غافل گیر شده و شکست می‌خورد. آیا باید این تاکتیک نظامی را فریب کاری و خدعه و نیرنگ محسوب کنیم و بگوییم از نظر اخلاقی چنین کاری درست نیست!!؟

واضح است که در درگیری‌های نظامی هر یک از طرفین تلاش می‌کنند با

---

۱. و قوله «الحرب خدعَة» فعلم بهذا اللفظ اليسير و الكلام الوجيز أن آخر مكايد الحرب القتال بالسيف، إذ كان بدؤها خدعة، كما قال علیه‌السلام، و هذا يعرفه كل ذي رأي صحيح و ذي رياسة و سياسة» علی‌بن‌حسین مسعودی، *مروج‌الذهب*، همان، ج۲، ص۲۹۳.

اتخاذ سیاست‌های فریب دهنده، دشمن را شکست داده و آنها را وادار به تسلیم نمایند.

پیامبر و خدعه در جنگ

از نظر رسول خداﷺ جنگ خدعه است و روایت مشهور «**الحرب خدعة**»، در بسیاری از منابع تاریخی و حدیثی ذکر شده است.[۱]

در روایتی دیگر از «نواس‌بن‌سمعان کلابی» نقل شده است که رسول خداﷺ فرمود:

هر سخن دروغی لا محاله دروغ نوشته می‌شود مگر دروغی که فرد در جنگ می‌گوید، چرا که جنگ خدعه است.[۲]

شکی نیست که خدعه در جنگ، یکی از راه‌هایی بود که رسول خداﷺ در نبردهای خویش بر علیه دشمنان به کار برده است. که می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. در جنگ خندق پس از درخواست «نعیم‌بن‌مسعود» برای اختلاف انداختن بین دشمن با خدعه، پیامبر به او اجازه داد و فرمود: تو در میان ما یک مرد بیش نیستی، پس تا می‌توانی دشمنان را از سر ما دور ساز (یعنی: میان

---

۱. ر.ک: مسلم نیشابوری، *صحیح‌مسلم*، بیروت، دارالفکر، بی‌تا، ج۵، ص۱۴۳؛ سلیمان‌بن‌داوود سجستانی، *مسند ابی‌داوود*، ص۲۳۶؛ احمد بن شعیب نسایی، *السنن الکبری*، ج۵، ۱۹۳؛ خطیب بغدادی، همان، ج۲، ص۳۱۵؛ ابن‌عساکر، *تاریخ مدینه‌ی دمشق*، همان، ج۲۸، ص۲۶؛ محمدباقرمجلسی، همان، ج۳٤، ص۳۳۲؛ اسماعیل‌بن‌کثیر، همان، ج٤، ص۱۱۳.

۲. «... كلُّ الْكذِبِ مَكتُوبٌ كذِباً لَا مَحَالَةَ إِلَّا أَنْ يَكذِبَ الرَّجُلُ فِي الْحَرْبِ فَإِنَّ الْحَرْبَ خُدْعَةٌ أَوْ يَكونَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ شَحْنَاءُ فَيَصْلِحَ بَيْنَهُمَا أَوْ يُحَدِّثَ امْرَأَتَهُ يُرْضِيهَا» محمدباقر مجلسی، همان، ج٦۹، ص۲٥٤.

ایشان اختلاف بینداز تا دست از یاری و هم‌کاری با یک‌دیگر بکشند) زیرا جنگ خدعه و فریب است.[۱]

۲. در موردی دیگر در غزوه‌ی «سلسلة» (ذات سلاسل)، عمرو عاص از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در خواست کرد با خدعه به جنگ با دشمن برود و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله موافقت کرد و او را فرستاد.[۲]

۳. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در برخی از جنگ‌ها دستور می‌داد برای فریب دشمن در بسیاری از نقاط آتش بیفروزید تا دشمن تصور کند سپاه اسلام از نظر نیروی نظامی، برتر است.

واقدی و دیگران نوشته‌اند در غزوة «حمراء الاسد» پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داده بود تا روزها هیزم جمع کنند و چون شب فرا می‌رسید، دستور می‌داد که آتش بیفروزند و هر فردی آتشی روشن می‌کرد، به طوری که شب‌ها پانصد آتش افروخته می‌شد که از راه دور هم دیده می‌شد. یکی از مسلمانان می‌گوید: آوازه اردوی ما و آتش‌هایی که شب‌ها می‌افروختیم در همه جا شایع شده بود و این

---

۱. «إنما أنت فینا رجل واحد فخذل عنا إن استطعت، فإن الحرب خدعة» ابن‌هشام حمیری، *السیرةالنبویه*، ج۲، ص۲۲۹، محمدبن‌جریر طبری، همان، ج۲، ص۵۷۸؛ ابوالربیع حمیری کلاعی، الاکتفاء بما تضمنه من مغازی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و الثلاثة الخلفاء، ج۱، ص٤۲۸؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج۲۰، ص۲۰۷؛ ابن‌حزم اندلسی، *جوامع السیرةالنبویه*، ص۱۵۱؛ ابوحاتم تمیمی، *السیرةالنبویه و اخبار الخلفاء*، ج۱، ص۲۵۹.

۲. «فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ ابْعَثْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَإِنَّ الْحَرْبَ خُدْعَةٌ فَلَعَلِّي أَخْدَعُهُمْ فَأَنْفَذَهُ مَعَ جَمَاعَةٍ» محمدبن‌محمد بن نعمان (شیخ‌مفید)، *الارشاد*، همان، ج۱، ص۱٦۳؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج۲۱، ص۷۸؛ ابن‌شهر آشوب مازندرانی، همان، و اسماعیل‌بن‌کثیر، همان، ج٤، ص۱۱۱.

خود از وسایلی بود که خداوند با آن دشمن ما را منکوب کرد و ترساند.[۱]

٤. پیامبرﷺ به یاران خویش دستور می‌داد:

«غَیِّرُوا الشَّیْبَ وَ لا تَشَبَّهوا بِالْیَهودِ»[۲] خضاب کنید و مانند یهودیان نشوید.

شهید مطهری رحمه‌الله می‌نویسد:

به علی علیه‌السلام عرض کردند درباره این حدیث که «غَیِّرُوا الشَّیْبَ وَ لا تَشَبَّهوا بِالْیَهودِ». (علی علیه‌السلام خودش این حدیث را روایت می‌کرد ولی عمل نمی‌کرد، یعنی؛ خودش رنگ نمی‌بست و خضاب نمی‌کرد). علی علیه‌السلام فرمود: این دستور، مخصوص زمان پیغمبر است؛ این تاکتیک جنگی بود که دشمن نگوید این‌ها، یک عدّه پیر و فرسوده هستند، یک حیله‌ی جنگی بود که رسول اکرمﷺ به کار می‌برد ولی امروز «فَامْرُؤٌ وَ مَا اخْتارَ»[۳] هر که بخواهد خضاب کند و هر که نخواست خضاب نکند.

ابن ابی الحدید می‌نویسد:

یهودیان خضاب نمی‌کردند پیامبرﷺ صحابه را امر کرد به خضاب تا در دید دشمن جوان به نظر برسند و مشرکان در جنگ از آنها بترسند چرا که پیر بودن نشان ضعف می‌باشد.[٤]

خدعه از دیدگاه حضرت علی علیه‌السلام

حضرت علی علیه‌السلام بر اساس سیره‌ی رسول خداﷺ جنگ را خدعه

---

۱. محمدبن‌عمر واقدی، همان، ص۲٤۸؛ احمدبن‌علی مقریزی، *امتاع‌الاسماع*، همان، ج۱، ص۱۸۰؛ محمدبن‌سعد، همان، ج۲، ص۳۸ ؛ ابن‌جوزی، همان، ج۳، ص۱۷۳.

۲. *نهج‌البلاغه*، همان، کلمات قصار، شماره ۱۷؛ شیخ حرّ عاملی، همان، ج۱، ص٤۰۳؛ ابن ابی الحدید، همان، ج۱۸، ص۱۲۲؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج۷۳، ص۹۸.

۳. مرتضی مطهری، *مجموعه‌ی آثار*، همان، ج۱۸، ص۲۹ ـ ۳۰.

٤. ابن ابی الحدید، همان، ج۱۸، ص۱۲۲.

می‌دانست. آن حضرت در حدیثی می‌فرماید:

در نبرد بر نیرنگ و حیله‌ات بیشتر از نیرو و توانت اعتماد کن![1]

در حدیث دیگری حضرت فرمود: «**الْحَرْبُ خُدْعَة**؛ جنگ خدعه است. سپس فرمود: به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر رسید که «بنی‌قریظه» به ابوسفیان گفته‌اند: ما شما را در جنگ با محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله یاری می‌کنیم. پیامبر در جمع مسلمانان برخاست وفرمود: بنی‌قریظه فردی را نزد ما فرستاده‌اند و گفته‌اند: در جنگ ما و ابوسفیان، به یاری ما خواهند آمد. این خبر به ابوسفیان رسید. ابوسفیان گفت: یهودیان نیرنگ زدند... .[2]

در روایتی دیگر از سوید بن غفله از علی علیه‌السلام روایت شده آن حضرت فرمود: وقتی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای شما حدیثی می‌خوانم، به خدا قسم اگر از آسمان به زیر افتم نزد من محبوب‌تر است از این که بر او دروغ ببندم... جنگ خدعه است.[3]

حضرت علی علیه‌السلام در غیر جنگ، به هیچ عنوان حاضر نیست خدعه و

---

۱. «كن في الحرب بحيلتك اوثق منك بشدتك» ابن ابی الحدید، همان، ج۲۰، ص۳۱۲؛ علی‌بن‌ابی بکرهیثمی، *مجمع‌الزوائد*، ج۶، ص۲۳۷؛ ابن‌حجرعسقلانی، *فتح‌الباری*، همان، ج۸ ص۴۵۱؛ احمدبن‌علی‌بن المثنی، *مسند ابویعلی الموصلی*، ج ۱، ص۳٦٤؛ اسماعیل‌بن‌کثیر، همان، ج۷، ص۳۰۲.

۲. «فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ، بَلَغَهُ أَنَّ بَنِي قُرَيْظَةَ بَعَثُوا إِلَي أَبِي سُفْيَانَ أَنَّكمْ إِذَا الْتَقَيْتُمْ أَنْتُمْ وَ مُحَمَّدٌ أَمْدَدْنَاكمْ وَ أَعَنَّاكمْ فَقَامَ النَّبِيُّ، فَخَطَبَنَا فَقَالَ إِنَّ بَنِي قُرَيْظَةَ بَعَثُوا إِلَيْنَا أَنَّا إِذَا الْتَقَيْنَا نَحْنُ وَ أَبُو سُفْيَانَ أَمْدَدُونَا وَ أَعَانُونَا فَبَلَغَ ذَلِك أَبَا سُفْيَانَ فَقَالَ غَدَرَتْ يَهُودُ فَارْتَحَلَ عَنْهُم» مجلسی، همان، ج۲۰، ص۲٤٦؛ عبدالله حمیری، *قرب‌الاسناد*، ص۱۳۳.

۳. محمدباقر مجلسی، همان، ج۳۳، ص۳۳۱؛ علی‌بن‌حسین موسوی (سید مرتضی)، *تنزیه الانبیاء و الائمه*، ص۱۵۲؛ ابوبکر بیهقی، *دلائل‌النبوة*، ج٦، ص۴۳۰.

فریبی به کار بندد. پس از این که امر حکومت به علی‌علیه‌السلام رسید، حضرت علی‌علیه‌السلام معاویه را از حکومت شام عزل کرد. معاویه هم از بیعت با آن حضرت خوداری کرد. مسعودی در مروّج الذهب می‌نویسد: مغیره گفت: هر کس را می‌خواهی برکنار کن و معاویه را رها کن! حضرت فرمود: نه، به خدا قسم! حاضر نیستم معاویه را حتی برای دو روز، باقی بگذارم. حضرت علی‌علیه‌السلام می‌فرماید: سپس مغیره در روز پنجم بیعت مجدداً آمد و گفت: من آن روز سخنی گفتم و شما نپذیرفتید من وقتی فکر کردم دیدم شما درست می‌گفتید، درست نیست که در این کار خدعه‌ای به کار ببری و در این کار فریب کاری نباید باشد. ابن‌عباس می‌گوید: من گفتم: من پیشنهاد می‌کنم معاویه را ابقا کنی! و علی‌علیه‌السلام مخالفت کرد. سپس گفتم: «**أماسمعتَ رسول اللّه یقول: الحرب خدعة!...**» آیا نشنیده‌ای که رسول خدا فرمود جنگ خدعه است؟ علی‌علیه‌السلام باز هم نپذیرفت. و فرمود: ای ابن‌عباس! من از خرده‌کاری‌های تو و خرده کاری‌های معاویه، به دورم».[1]

این روایت تاریخی به خوبی نشان می‌دهد که علی‌علیه‌السلام ابقاء موقتی معاویه به حکومت شام، به منظور عزل راحت‌تر او، نیرنگ می‌دانست و علی‌رغم پیشنهاد ابن‌عباس که تصور می‌کرد این کار خدعه‌ای مجاز است، آن را نپذیرفت.

حضرت علی‌علیه‌السلام در شورای شش نفره‌ی عُمر؛ وقتی عبدالرحمن‌بن‌عوف

---

۱. «فقال‌علیه‌السلام: یابن‌عباس!، لست من هنیئاتك و هنیئات معاویة في شيء». محمد هادی یوسفی غروی، موسوعة التاریخ الإسلامي، ج٤، ص٤٤٨؛ علی‌بن‌حسین مسعودی، *مروّج‌الذهب*، همان، ج۲، ص۳۵۶.

به آن حضرت پیشنهاد کرد، حاضرم با شما بیعت کنم با این شرط که به سیره‌ی شیخین (علاوه بر قرآن و سنت پیامبر) عمل کنی، نپذیرفت و حاضر نشد (هرچند با دروغ مصلحتی) خود را پایبند به سیره‌ی شیخین نشان دهد.[۱] در واقع او نخواست با خدعه و دروغ و فریب به حکومت دست پیدا کند.

خدعه‌های علی علیه‌السلام در میدان جنگ

در روایتی از «عدی‌بن‌حاتم» نقل شده: در جنگ صفین حضرت علی علیه‌السلام با صدای بلند فرمود: «**والله لأُقتلن معاوية و اصحابه**»؛ به خدا قسم معاویه و یارانش را خواهم کشت. سپس درآخر سخنش آهسته فرمود: «ان شاء الله» من نزدیک او بودم به حضرت عرض کردم: یا امیرالمومنین! شما قسم خوردید. سپس از آن استثنا کردید!. مقصودتان چه بود؟ چه هدفی داشتید؟ حضرت فرمود: ان الحرب **خدعة**؛ جنگ خدعه است، من دروغ گو نیستم. خواستم اصحابم را بر علیه آنها تحریک و تحریض کنم تا سست نشوند و خواستار حمله به آنها باشند؛ اما درعین حال کلمه‌ی «ان شاء الله» را گفتم تا دروغ هم، نگفته باشم.[۲]

ابن‌اعثم کوفی می‌نویسد:

---

۱. ر.ک: محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٤، ص۲۳۳؛ ابن‌واضح یعقوبی، همان، ج۲، ص۱٦۲.

۲. ابن شهر آشوب مازندرانی، همان، ج۲، ص۱۹۵ «هَارُونُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ حَدَّثَنِي رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ وَ كَانَ مَعَ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي حُرُوبِهِ أَنَّ عَلِيّاً ع قَالَ لَيْلَةَ الْهَرِيرِ بِصِفِّينَ حِينَ الْتَقَى مَعَ مُعَاوِيَةَ رَافِعاً صَوْتَهُ يُسْمِعُ أَصْحَابَهُ لَأُقْتَلَنَّ مُعَاوِيَةَ وَ أَصْحَابَهُ ثُمَّ قَالَ فِي آخِرِ قَوْلِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ يَخْفِضُ بِهِ صَوْتَهُ وَ كُنْتُ مِنْهُ قَرِيباً فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّك حَلَفْتَ عَلَي مَا قُلْتَ ثُمَّ اسْتَثْنَيْتَ فَمَا أَرَدْتَ بِذَلِك فَقَالَ إِنَّ الْحَرْبَ خُدْعَةٌ وَ أَنَا عِنْدَ أَصْحَابِي صَدُوقٌ فَأَرَدْتُ أَنْ أُطْمِعَ أَصْحَابِي فِي قَوْلِي كَيْ لَا يَفْشَلُوا وَ لَا يَفِرُّوا فَافْهَمْ فَإِنَّك تَنْتَفِعُ بِهَا بَعْدُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَي» محمدباقر مجلسی، همان، ج۳۲، ص٦۱۷.

در جنگ صفّین «بسربن‌ارطاة» به میدان آمد و ساعتی جولان داد و هیچ سخن نمی‌گفت. از ترس این‌که مبادا حضرت علی‌علیه‌السلام او را بشناسد. علی‌علیه‌السلام مخفیانه جلو آمد و بر او حمله کرد. و نیزه‌ای حواله‌ی او ساخت. بسر، از اسب جدا شد و بر قفا روی زمین افتاد. سپس با خواری میدان جنگ را ترک کرد.[۱]

همین نویسنده آورده است:

مردی از لشکر شام، چهار نفر از یاران علی‌علیه‌السلام را به شهادت رساند. مبارزین لشکر علی‌علیه‌السلام پس از کشته شدن نفر چهارم، از مبارزه با او خودداری کردند. حضرت علی‌علیه‌السلام تغییر لباس داد و به میدان رفت. شامی ندانست که حریف کیست به آن حضرت حمله کرد. حضرت علی‌علیه‌السلام با شمشیر او را به دو نیم کرد... .[۲]

شبهه‌ی فریب خوارج

برخی گفته‌اند: علی‌علیه‌السلام، در گفت‌گو با خوارج گفت: آیا من بر حکمین شرط نکردم که از آغاز تا پایان حکمیّت، به قانون خدا در قرآن و سنّت پیامبر عمل کنند!؟ در تمام این موارد، سران خوارج، امام علی‌علیه‌السلام را تصدیق کردند و گفتند: همه فرمایشات شما صحیح است و ما مرتکب گناه شدیم توبه می‌کنیم تو هم باید توبه و استغفار کنی! حضرت فرمود: استغفر الله من کلّ ذنب. این برخورد، سبب شد ٦ هزار نفر از اردوگاه خوارج خارج شده و به امام بپیوندند. سپس به نقل از ابن ابی الحدید، در تفسیر استغفار حضرت، گفته‌اند: «توبه امام یک نوع توریه و از مصادیق «**الحرب خدعة**» بوده است او

۱. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص۵۹۰ ـ ۵۹۱. «بسر» همانند عمرو عاص با عیان کردن عورت خویش موفق به نجات جان خویش شد.، نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص٦٣٣.
۲. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص۵۹۸.

(علی) سخن مجملی گفت که تمام پیامبران آن را می‌گویند و دشمن نیز به آن راضی شد بدون آن‌که امام اقرار به گناهی کرده باشد.[۱]

پاسخ:

نویسنده‌ی این شبهه، تنها به بخشی از روایت اشاره کرده و پایان آن را ذکر نکرده است؛ در حالی که پایان روایت، کاملاً نشان می‌دهد که علی علیه‌السلام به هیچ عنوان نمی‌خواسته خوارج را فریب دهد.

در بحارالانوار و برخی دیگر از منابع آمده است: ... خوارج به علی علیه‌السلام گفتند: ما مرتکب گناه شدیم و توبه کردیم تو هم توبه کن! علی علیه‌السلام فرمود: «أَنَا أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ كلِّ ذَنْبٍ» من از هر گناهی به درگاه خدا توبه می‌کنم. خوارج که ٦ هزار نفر بودند (به کوفه) برگشتند. وقتی در کوفه بودند، شایعه کردند که علی علیه‌السلام از تحکیم برگشته و آن را گمراهی دانسته است... اشعث، نزد علی علیه‌السلام آمد و گفت: یا امیرالمومنین مردم گمان می‌کنند که شما حکمیت را گمراهی شمرده‌اید و اقامه بر آن را کفر پنداشته‌اید!؟ علی علیه‌السلام (برای از بین بردن این انحراف) در میان مردم برخاست و فرمود: **مَنْ زَعَمَ أَنِّي رَجَعْتُ عَن الْحُكومَةِ فَقَدْ كَذبَ وَ مَنْ رَآهَا ضَلَالًا فَقَدْ ضَلَّ**؛[۲] هر کس گمان کرده که من از حکمیت برگشته‌ام، دروغ‌گو است و هر کس گمان کرده که حکمیّت گمراهی

---

۱. **www.derafsh-kaviyani.com**

۲. ابن ابی الحدید، همان، ص۲۷۹؛ محمدباقر محمودی، *نهج‌السعادة*، همان، ج۲، ص۳۳۱ ؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج۳۳، ص۳۵۳.

بوده است، خودش گمراه است.[۱] با شنیدن این سخن خوارج از مسجد خارج شدند.

به نظر می‌رسد برداشت فریب،دروغ و خدعه از سخن حضرت، برداشتی نادرست باشد. آیا اگر خوارج، از استغفار حضرت، برداشت نادرستی داشته‌اند، مقصر، حضرت است یا کج فهمی خوارج!؟ علاوه بر این؛ وقتی حضرت متوجه شد که از استغفار ایشان، برداشت نادرستی شده و مطالب نادرست دیگری به آن اضافه شده، فوراً به ایراد سخن پرداخت و فرمود: هرکس گمان کرده که من از حکمیت برگشته‌ام، درغگو است و هر کس گمان کرده که حکمیت گمراهی بوده است، خودش گمراه است.

لذا سخن استغفار گونه‌ی حضرت، از مصادیق «**الحرب خدعة**» نمی‌باشد چرا که الحرب **خدعة**، مربوط به میدان جنگ است نه مربوط به چنیین مواردی که جنگی در کار نیست بلکه گفت‌وگویی بین علی‌علیه‌السلام و خوارج است. هم‌چنین، وقتی علی‌علیه‌السلام متوجه شد از سخن ایشان برداشت نادرستی شده است، برای روشن شدن موضوع، به ایراد سخن پرداخت. و حقیقت را برای همگان روشن کرد. اگر حضرت، قصد فریب دادن خوارج را داشت چنین به روشن‌گری نمی‌پرداخت.

---

۱ . توجه به این نکته لازم است که امام علی (علیه‌السلام)، اصل حکمیت (حَکَم قرار دادن افراد) را نادرست نمی‌دانست. رک: مطهری، جاذبه و دافعه علی (علیه‌السلام)، ص۱۲٤؛ حکمتها واندرزها، ص۲٤۹.

شبهه‌ی فریب عمرو بن عبدود

برخی امام علی علیه‌السلام را به دلیل بکارگیری خدعه در برابر «عمرو بن عبدود» متهم به دروغ گویی کرده و گفته‌اند: در جنگ خندق، پس از عبور «عمرو بن عبدود» از خندق و درگیری علی علیه‌السلام با عمرو، هر شمشیری که عبدود می‌زد علی علیه‌السلام آن را رد می‌کرد و هر شمشیری که علی علیه‌السلام می‌زد عبدود آن را رد می‌کرد تا این‌که خستگی بر علی علیه‌السلام چیره شد و نیرنگی اندیشید. از بالای شانه‌ی عبدود نگاهی به پشت سر او انداخته و گفت: قرار نبود که یاران تو به یاری تو بیایند. عبدود نگاهی به پشت سر خود کرد. در همین لحظه علی شمشیر را فرود آورد و پای عبدود را از ران برید. عبدود افتاد و گفت: یا علی خدعه کردی؟ علی علیه‌السلام پاسخ داد: **الحرب خدعة** یعنی جنگ همانا نیرنگ است. چون علی علیه‌السلام برای نیرنگ، ناچار دروغ هم گفته است، پس نمی‌تواند معصوم باشد.[1]

پاسخ:

با توجه به مطالب گذشته، پاسخ این شبهه روشن شد اما به برخی روایات در این زمینه اشاره می‌شود:

علّامه مجلسی و دیگران نوشته‌اند: پس از کشته شدن عمرو رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود: **يَا عَلِيُّ! مَا كَرْتَهُ قَالَ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، الْحَرْبُ خَدِيعَةٌ**[2] ای علی، آیا با او مکر کردی؟ عرض کرد: بله ای رسول خدا، جنگ خدعه است. این که

---

۱. **www.derafsh-kaviyani.com**

۲. محمدباقرمجلسی، همان، ج ۲۰، ص۲۲۸؛ علی‌بن‌ابراهیم‌بن‌هاشم قمی، *تفسیرالقمی*، ج ۲، ص۱۸۵.

رسول خدا ﷺ به علی علیه‌السلام اعتراضی در این خصوص نکرده است، خود نشان دهنده‌ی درستی این کار است.

نکته‌ی دیگری که در روایت است این است که علی علیه‌السلام به عمرو گفت: ای عمرو! تو که از شجاعان عرب هستی، چرا از دیگران برای مبارزه با من کمک گرفته‌ای؟! عمرو به پشت سرش نگاه کرد، علی علیه‌السلام به سرعت بر ساق پاهای او زد...[۱]

در برخی از روایات تاریخی آمده است: علاوه بر عمروبن عبدود، چند نفر دیگر هم به همراه عمرو، با اسبان خویش به این سوی خندق پریدند. در ابتدای همین روایت، به عبور «هبیرةبن‌وهب» و «ضراربن‌خطاب» به همراه عمروبن‌عبدود اشاره شده است[۲] در برخی از نوشته‌ها به افراد دیگری نیز اشاره شده که به این سوی خندق آمدند از جمله؛ عکرمةبن‌ابی‌جهل و مرداس‌فهری،[۳] بنابراین علی علیه‌السلام، حتی برای فریب دشمن در این جا به دروغ متوسل نشده است، بلکه برای فریب او سخنی راست گفته است.

علاوه بر این؛ اگر به فرض این که بگوییم علی علیه‌السلام دروغی برای فریب دشمن گفته باشد، مرتکب گناه نیرنگ نشده است، چرا که ثابت شد، خدعه در

---

۱. «فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ ع يَا عَمْرُو أَ مَا كفَاك أَنِّي بَارَزْتُك ـ وَ أَنْتَ فَارِسُ الْعَرَبِ حَتَّي اسْتَعَنْتَ عَلَيَّ بِظَهِيرٍ فَالْتَفَتَ عَمْرٌو إِلَي خَلْفِهِ فَضَرَبَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع مُسْرِعاً عَلَي سَاقَيْه» محمدباقر مجلسی، همان، ج۲۰، ص۲۲۷؛ علی‌بن‌ابراهیم قمی، همان، ج۲، ص۱۸۵.

۲. علی‌بن‌ابراهیم قمی، همان، ج۲، ص۱۸۲؛ محمدباقرمجلسی، همان، ج۲۰، ص۲۲٤ ـ ۲۲۵.

۳. محمدبن‌جریر طبری، همان، ج۲، ص۵۷۳؛ محمدبن‌عمر واقدی، همان، ج۲، ص٤۷۰؛ شیخ‌مفید، همان، *الارشاد*، ج۱، ص۹۷ ـ ۱۰۰؛ فضل‌بن‌حسن طبرسی، *اعلام‌الوری*، همان، ج۱، ص۱۹۲ـ۳۸۰؛ ابن‌واضح یعقوبی، همان، ج۲، ص۵۰؛ ابن‌هشام، همان، ج۲، ص۲۲٤.

جنگ جایز است.

٦. تمرکز قوا

تمرکز قوای نظامی هنگام حمله به دشمن، درصد موفقیت را بالا برده و از پراکندگی و شکست آن‌ها جلوگیری می‌کند. بدون شک، عدم تمرکز نیروها و پراکنده جنگیدن، قدرت اصلی را از آن‌ها می‌گیرد و همین مسئله، احتمال ضربه‌پذیری آن‌ها را بیشتر خواهد کرد. حضرت علی علیه‌السلام به نیروهای خویش توصیه می‌کرد که سعی کنید نیروها را طوری در میدان رزم، مستقر کنید که جنگ از یک سو یا دو سو باشد.[۱]

استفاده از همین تاکتیک نظامی موجب شد نیروهای محاصره شده‌ی حضرت علی علیه‌السلام، در جنگ صفین بتوانند از چنگ نیروهای شامی جان سالم به در ببرند.

۷. استفاده از شیوه‌های مخصوص، حمله به دشمن و نحوه‌ی قرار گرفتن نیروها

یکی از مشخصات تهاجم موفق به دشمن، اجرای آتش و حرکت حساب شده‌ای است که موجب ایجاد حداکثر قدرت رزمی و اجرای یک هجوم شدید به منطقه‌ی مورد نظر می‌شود. با اجرای آتش (تیراندازی) قدرت دشمن به حداقل می‌رسد و امکان حمله‌ی موفق نیروهای عمل کننده، فراهم می‌شود. حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: صف‌های خویش را چون بنایی استوار مرتب کنید، شخص زره پوش را (بر آنان که زره به تن ندارند) پیش اندازید، و آن‌که

۱. «ولتکن مقاتلتکم من وجه واحدا اواثنتین» *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ۱۱، ص٤۹۳؛ ابن‌شعبه حرّانی، همان، ص۱۹۲؛ ابوجعفراسکافی، همان، ص۱٤۲؛ نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۱۷۳.

«خود» و «زره» ندارد، به دنبال گذارید، و دندان‌ها را بر هم فشار دهید، زیرا که آن، شمشیرها را از سرها بیشتر دور می‌کند، و در اطراف نیزه‌ها پیچ و خم داشته باشید زیرا زدن نیزه (یا رد کردن آن) به این گونه، مؤثّرتر است، و چشم‌ها را پائین اندازید؛ زیرا سبب نیروی قلب می‌شود و دل‌ها را آرام کند و ساکت باشید؛ زیرا که آن سستی را بهتر دور می‌کند و به متانت و وقار نزدیک‌تر است، و پرچم خود را (هنگام جنگ) از جا حرکت ندهید (و به این سو و آن سو نبرید) و دور آن را خالی نگذارید، و جز در دست دلاوران (به دست دیگری) نسپارید.[۱]

د) توجه به مسائل روانی در هنگام جنگ

روحیه‌ی رزمی، یکی از عواملی است که می‌تواند سرنوشت جنگ را رقم زده و در کاهش تلفات نیروها، نقش بسزائی داشته باشد. یک فرمانده‌ی قوی با روحیه‌ای آرام و شجاع، در مواقع حساس می‌تواند تصمیم مناسب را بگیرد و از نیروها و امکانات، به گونه‌ای شایسته استفاده کند. یک سرباز با روحیه‌ی قوی می‌تواند از ابزار و وسایل جنگی به طور صحیح و به موقع بهره ببرد و ضربات کاری به دشمن وارد سازد. کارشناسان نظامی، درصد بالایی از پیروزی

---

۱. «فَسَوُّوا صُفُوفَكمْ كالْبُنْيَانِ الْمَرْصُوص فَقَدِّمُوا الدَّارِعَ وَ أَخِّرُوا الْحَاسِرَ وَ عَضُّوا عَلَي النَّوَاجِذِ فَإِنَّهُ أَنْبَي لِلسُّيُوفِ عَن الْهَامِ وَ الْتُوُوا عَلَي أَطْرَافِ الرِّمَاحِ فَإِنَّهُ أَمْوَرُ لِلْأَسِنَّةِ وَ غُضُّوا الْأَبْصَارَ فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلْجَأْشِ وَ أَسْكنُ لِلْقُلُوبِ وَ أَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشَلِ وَ أَوْلَي بِالْوَقَارِ وَ لَا تَمِيلُوا بِرَايَاتِكمْ وَ لَا تُزِيلُوهَا وَ لَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا مَعَ شُجْعَانِكمْ فَإِنَّ الْمَانِعَ لِلذِّمَارِ وَ الصَّابِرَ عِنْدَ نُزُولِ الْحَقَائِقِ هُمْ أَهْلُ الْحِفَاظِ» *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ۱۲٤ شیخ‌مفید، *الارشاد*، همان، ج۱، ص۲٦٦؛ محمدباقرمجلسی، همان، ج۳۲، ص۵٦۳؛ محمدبن‌یعقوب کلینی، ج۵، ص۳۹؛ با عباراتی مشابه در *تاریخ‌الطبری*، ج۵، ص۱٦.

را در گرو روحیه‌ی عالی نظامیان می‌دانند.

حضرت علی علیه‌السلام همانند پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله[۱] توجه خاصی به تقویت روحی نیروهای خودی و در بعضی مواقع، تضعیف روحی دشمن داشت. آن حضرت، در موارد زیادی با روحیه بخشی به یاران خویش موجبات پیروزی آن‌ها را بر دشمنان خویش فراهم می‌آورد. نسبت به دشمنان نیز، حضرت علی علیه‌السلام سعی در برپایی جنگ روانی علیه آن‌ها را نداشت. حضرت با بیان حقیقت، سعی داشت در روحیه‌ی دشمن به نحوی تأثیر بگذارد که دشمن خود را ضعیف بپندارد.

از جمله شیوه‌های روانی که آن حضرت در جنگ‌های خویش به آنها توجه داشته است می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. شعار

شعار، جمله‌ای است ساده، مردمی، گیرا و همراه با پشتوانه‌ی اعتقادی که با هدف تأثیر و ایجاد انگیزه در افراد، بیان می‌شود. همان‌گونه که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در جنگ‌های خویش، از این شیوه روانی استفاده می‌کرد،[۲] حضرت علی علیه‌السلام نیز به این امر توجه داشت. ایشان می‌فرمود:

---

۱. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به منظور تقویت روحی مسلمانان، همواره قبل از نبردهای خویش با مشرکان، خطبه می‌خواند و مسلمانان را به تلاش و کوشش و صبر در جهاد دعوت می‌کرد. ر.ک: محمدبن‌عمر واقدی، همان، ص۱٦۱ ـ ٤۳۸ ـ ٤٤۰.

۲. ر.ک: محمدبن‌جریرطبری، همان، ج۳، ص۱۰۳٤؛ محمدبن‌سعد، همان، ج۲، ص٤٥؛ محمدبن‌عمر واقدی، همان، ص۲۱٤؛ ابوبکربیهقی، *دلائل‌النبوة*، همان، ج۳، ص۲۱۳؛ هشام‌بن‌محمد کلبی، *الاصنام*، ص۲۸.

همانا رسول خداﷺ به ما دستور فرمود که قبل از آغاز جنگ شعارهایی را بسازیم و سفارش فرمود که در شعارها نامی از خدا باشد.[۱]

شعاری که استفاده از آن در جنگ‌های زمان حضرت علی‌علیه‌السلام معمول بود، شعار «الله اکبر» بود. در شبی که به «**لیلة الهریر**» مشهور شد، هرگاه امیرالمؤمنین به دست خویش مردی از اهل شام را می‌کشت، تکبیر می‌گفت.[۲]

شیخ‌مفید به نقل از «محمدبن‌حنیفه» می‌نویسد:

> در جنگ جمل، همین که امیرالمؤمنین دید اصحاب جمل به سوی ما حمله‌ور شده‌اند، به من فرمان داد پرچم را به پیش ببرم. من پرچم را به پیش بردم. دشمن شروع به حمله کرد. من در جای خود ایستادم ناگاه دیدم امیرالمؤمنین بادست خود به شانه‌ام زد و رایت را از دست من گرفت و بانگ برداشت: «یا منصور أمِت» ای یاری شده بمیران!. به خدا سوگند همین که این شعار، شنیده شد، دیدم که آنان سست شدند و لرزه بر اندام‌هایشان افتاد.[۳]

این شعار، (یا منصور امت)؛ از شعارهایی بود که پیامبرﷺ در جنگ‌های خویش از آن استفاده می‌کرد.[٤] سر دادن شعار به صورت هماهنگ و با صلابت بیشتر، روحیه‌ی افراد را بالا می‌برد. علاوه بر این؛ در تضعیف روحیه‌ی

---

۱. میرزاحسین نوری، همان، ج۱۱، ص۱۱٤؛ قاضی‌نعمان مغربی، *دعائم‌الاسلام*، همان، ج۱، ص۳۷۰؛ محمدی ری‌شهری، *میزان‌الحکمه*، همان، ج۲، ص۱٤٦٦.

۲. علی‌بن‌حسین مسعودی، *مروّج‌الذهب*، همان، ج۱، ص۷٤٦؛ ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٦٦۷.

۳. «فوالله ما سمعت القوم حتي رايتهم قد زلزلت اقدامهم وارتعدت فرائصهم...» شیخ‌مفید، *الجمل*، همان، صص۱۸۳ «سنان‌بن‌وبره مهبنی می‌گوید: ما در غزوه‌ی بنی‌المصطلق، همراه رسول خداﷺ بودیم و شعار ما، «یا منصور امت» بود. ابن‌حجر عسقلانی، *الاصابه*، همان، ج۳، ص۱۵۹.

٤. ر.ک: محمدبن‌عمر واقدی، همان، ص٦؛ فضل‌بن‌حسن طبرسی، *اعلام‌الوری*، همان، ج۱، ص۱۹۷؛ علی‌بن‌عیسی اربلی، همان، ج۱، ص۲۰۹؛ ابن‌هشام، همان، ج۲، ص۱۹۸؛ ابن‌سعد، همان، ج۲، ص۱۱.

نیروهای دشمن نیز تأثیر گذار است. در بحث تاکتیک‌های نظامی اشاره شد که در جنگ صفین، زمانی که عده‌ای از نیروهای سپاه علی علیه‌السلام به محاصره‌ی دشمن در آمده بودند، حضرت علی علیه‌السلام به یاران خویش دستور داد با سر دادن شعار «الله اکبر» و حمله از دو سوی دشمن، محاصره را بشکنند و موفق هم شدند.[۱] در همین جنگ پس از همگانی شدن جنگ علی علیه‌السلام و لشکریانش، چنان تکبیر گفتند که به نقل دینوری، زمین به لرزه درآمد و صف‌های مردم شام از هم پاشید.[۲]

۲. تشجیع

این روش مبتنی بر: برانگیختن شور و احساس و تلاش و حرکت افراد به سوی اهداف مورد نظر می‌باشد. حضرت علی علیه‌السلام هم در گفتار و هم در عمل خویش، نیروهایش را تشجیع می‌کرد. و آن‌ها را برای مقابله شجاعانه و مردانه با دشمن فرا می‌خواند. سخنان حضرت در فضیلت جهاد با دشمن، از جهتی به منظور برانگیختن شور و احساس رزمندگان بوده است.

در جنگ جمل، حضرت علی علیه‌السلام پرچم جنگ را به دست فرزندش «محمدبن‌حنیفه» داد و به او فرمود:

ثابت قدم باش و تزلزل و فرار نداشته باش! اگر کوه‌ها از جا کنده شوند، تو از جایت کنده مشو. دندان‌هایت را به هم بفشار و کاسه سرت را به خدا

۱. ر.ک: ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۲۲ ـ ۲۲۳؛ مسعودی، *مروج‌الذهب*، همان، ج۱، ص۷٤٦.
۲. ر.ک: ابوحنیفه دینوری، همان، ص۲۲۳.

عاریه بده پای خود را چون میخ در زمین بکوب، چشم بینداز تا انتهای لشکر را ببینی.[۱]

در جنگ صفین، هنگامی که لشکر معاویه راه ورود به آب فرات را به تصرف خویش درآوردند و مانع استفاده لشکریان علی‌علیه‌السلام از آب شدند، حضرت علی‌علیه‌السلام در سخنانی مهیج و تشجیع کننده، خطاب به لشکریان خود فرمود:

شامیان با بستن آب، شما را به پیکار دعوت کرده‌اند؛ اکنون بر سر دو راهی قرار دارید. پس شما ای لشکریان خدا! یا بر ذلت و خواری، اقرار کرده، شجاعت و شرافت خویش را از دست بدهید و اظهار عجز و ناتوانی کنید؛ یا آن‌که شمشیرهایتان را از خون‌هایشان سیراب سازید تا آن‌که سیراب شوید؛ پس بدانید که مرگ، در زندگی توأم با شکست شماست و زندگی جاویدان، در مرگ پیروزمندانه‌ی شما.[۲]

این سخنان روحیه بخش، یاران علی‌علیه‌السلام را تقویت کرد و آن‌ها موفق شدند نیروهای شامی را شکست داده و آب را به تصرف خویش در آورند. در همین جنگ، وقتی علی‌علیه‌السلام قوم «غسان» را دید که صف‌های خود را حفظ کرده و عقب نرفته‌اند، یاران خویش را برضد آن‌ها تشجیع کرد و فرمود:

---

۱. «يَا بُنَيَّ تَزُولُ الْجِبَالُ وَ لَا تَزُلْ عَضَّ عَلَي نَاجِذِك أَعِرِ اللَّهَ جُمْجُمَتَك تِدْ فِي الْأَرْض قَدَمَيْك ارْمِ بِبَصَرِك أَقْصَي الْقَوْم...» *نهج‌البلاغه*، همان، خطبه ۱۱، ص۵۵؛ ابن‌شهر آشوب، مناقب، همان، ج۲، ص۳۴۱.

۲. «فَإِنَّ الْقَوْمَ قَدْ بَدَءُوكمْ بِالظُّلْمِ وَ فَاتَحُوكمْ بِالْبَغْيِ وَ اسْتَقْبَلُوكمْ بِالْعُدْوَانِ وَ قَدِ اسْتَطْعَمُوكمُ الْقِتَالَ حَيْثُ مَنَعُوكمُ الْمَاءَ فَأَقِرُّوا عَلَي مَذَلَّةٍ وَ تَأْخِيرِ مَحَلَّةٍ أَوْ رَوُّوا السُّيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرْوَوْا مِنَ الْمَاءِ فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكمْ مَقْهُورِينَ وَ الْحَيَاةُ فِي مَوْتِكمْ قَاهِرِين» همان، خطبه ۵۱، ص۱۰۳؛ ابن ابی الحدید، همان، ج۳، ص۲۴۴.

به خدا اینان جز به وسیله‌ی ضربت‌های «جان‌شکار» که سر بشکافد و استخوان را به صدا در آورد و دست و بازو بریزد؛ پیشانی‌هایشان را با عمود آهنین درو کند؛ سرشان را به سینه بیندازد، از جا نخواهند رفت. مردمان صبور و پاداش جو کجایند!.[۱]

این روحیه بخشی سبب شد، سپاهیان امیرالمومنین به غسانیان و همراهانشان حمله بردند و افرادی بسیاری از آن‌ها را کشتند.[۲]

حضرت علی علیه‌السلام در برخی از موارد برای روحیه بخشی و تشجیع یاران خویش، آن‌ها را تشویق می‌کرد. «مالک‌بن‌اعین» می‌گوید: امیرالمؤمنین، که درود خدا بر او باد، مردم را در صفین تشویق کرد و فرمود: خدا شما را بر داد و ستدی راهنمایی کرد که از عذاب دردناک رهایی بخشید و پاداش خود را آمرزش گناه و جایگاه‌های پاک در بهشت برین قرار داد و خداوند فرمود: ﴿انَّ اللهَ يُحبُّ الَّذينَ يُقاتِلونَ في سَبيلِهِ صفاً كانَّهم بنيانٌ مرصوص﴾.[۳] در حقیقت خدا کسانی که در راه او صف در صف چنان که گویی بنایی ریخته شده از سرب هستند و جهاد می‌کنند را دوست می‌دارد.[٤]

---

۱. «إنَّ هَؤُلَاء لَنْ يَزُولُوا عَنْ مَوَاقِفِهِمْ دُونَ طَعْنٍ دِرَاك يَخْرُجُ مِنْهُ النَّسِيمُ وَ ضَرْبٍ يَفْلِقُ الْهَامَ وَ يُطِيحُ الْعِظَامَ وَ تَسْقُطُ مِنْهُ الْمَعَاصِمُ وَ الْأَكُفُّ وَ حَتَّي تَصَدَّعَ جِبَاهُهُمْ بِعُمُدِ الْحَدِيدِ وَ تَتْتِرَ حَوَاجِبُهُمْ عَلَي الصُّدُورِ وَ الْأَدْقَانِ أَيْنَ أَهْلُ الصَّبْرِ أَيْنَ طُلَّابُ الْأَجْرِ فَثَارَ إِلَيْهِمْ حِينَئِذٍ عِصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فكشَفُوهُم» شیخ‌مفید، *الارشاد*، همان، ج۱، ص۲٦۷؛ علی‌بن‌حسین مسعودی، *مروّج‌الذهب*، همان، ص۷٤۵؛ نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۵۳٦؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج۵، ص٤۵.

۲. مسعودی، *مروّج‌الذهب*، همان، ص۷٤۵؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج۵، ص٤۵.

۳. صف/٤.

٤. «حرض امير المومنين الناس علي الصبر و الثبات و الجهاد و حثهم علي قتال اهل الشام» محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج۵، ص۳۹؛ اسماعیل‌بن‌کثیر، ج۷، ص۲٦۲؛ با عباراتی مشابه در *وقعة‌صفّین*، نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۳۲۱.

این تشویق‌ها سبب می‌شد که اشخاص، آمادگی خود را برای مشکل‌ترین اقدامات اعلام کنند. در جنگ صفین وقتی حضرت علی‌علیه‌السلام خستگی را در وجود مبارزان قبیله‌ی ربیعه احساس کرد، با جملاتی مشوّقانه، روحیه‌ی جنگی آن‌ها را بالا برد. در منابع آمده است: علی‌علیه‌السلام وقتی به قبیله‌ی ربیعه رسید، با صدای رسا فریاد زد: این پرچم‌ها و علم‌ها به کدام قبیله تعلق دارد؟ گفتند: پرچم‌های ربیعه است. علی‌علیه‌السلام فرمود: پس این پرچم‌ها از آن کسانی است که خداوند به آن‌ها صبر و شجاعت و صیانت بخشید و ایشان را ثابت قدم گردانید. آن‌گاه به «حضین‌بن‌منذر» ـ یکی از افراد قبیله ربیعه ـ فرمود: ای رادمرد! آیا نمی‌خواهی پرچم خود را یک قدم پیش ببری؟! گفت: آری به خدا قسم، ده قدم پیش می‌برم. او به اندازه‌ای پیش رفت که علی‌علیه‌السلام فرمود: بس است.[۱]

پس از شهادت «عمّاریاسر»، حضرت علی‌علیه‌السلام خطاب به قبیله‌ی ربیعه و همدان فرمود: شما زره و نیزه‌ی من هستند... پس چند نفر داوطلب خواست تا انتقام عمار را از دشمن بگیرند. دوازده هزار نفر رزمنده‌ی شجاع، دعوت حضرت را اجابت کردند. علی‌علیه‌السلام به همراه این افراد به دشمن حمله کرد. هیچ صفی از اهل شام نماند مگر این‌که متزلزل و پراکنده شد.[۲]

---

۱. محمدبن‌جریرطبری، همان، ج٦، ص۲٥٤۷؛ نصربن‌مزاحم منقری، ص۳۹۱؛ قاضی‌نعمان مغربی، همان، ج۲، ص۳؛ ابن ابی الحدید، همان، ج٥، ص۲۲٦؛ موفق‌بن‌احمد خوارزمی، همان، ص۲۲۹؛ ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۱۰، ص۷٦.

۲. ر.ک: طبری، همان، ج٦، ص۲٥٥٥؛ ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۱۰، ص۹٤؛ مسعودی، *مروّج‌الذهب*، همان، ج۱، ص۷٤۳.

۳. استفاده از نمادهای مقدس

حضرت علی علیه‌السلام از این شیوه‌ی روانی، جهت ایجاد شور و شوق در یاران خویش استفاده می‌کرد. در جنگ صفین، پرچمی که به دست عمّار بود، یکی از پرچم‌های دوره‌ی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. عمّار می‌گوید: به خدا سوگند با این پرچم همراه با رسول خدا سه بار با دشمنان جنگیده‌ام و این مرتبه چهارم است و به خدا قسم بر فرض که ما را چنان بزنند که به نخلستان‌های منطقه‌ی هجر برسیم، باز هم می‌دانم که ما بر حق هستیم و آنان بر گمراهی![1] حضور عمّار، به عنوان یکی از بزرگ‌ترین صحابه‌ی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و شخصیتی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد او فرموده بود: «**تقتلك الفئة الباغية**»،[2] و حمایت بی‌دریغ او از علی علیه‌السلام، می‌توانست در ثبات قدم و بالا بردن روحیه‌ی نیروهای حضرت علیه‌السلام تاثیر داشته باشد و از طرفی می‌توانست در تضعیف روحیه‌ی دشمن نیز بسیار موثر باشد.

حضرت علی علیه‌السلام برای بالا بردن روحیه‌ی نیروهای خویش از عمامه و ردای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله استفاده می‌کرد.

ابن اعثم کوفی می‌نویسد:

> در جنگ جمل، پس از این‌که دو لشکر مقابل یکدیگر قرار گرفتند و مبارزان روبه روی هم ایستادند؛ حضرت علی علیه‌السلام بیرون آمد و در میان دو صف ایستاد در حالی که پیراهن حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله را پوشیده بود، ردای حضرت را بر دوش انداخته بود و دستاری بر سربسته و بر استر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بود.[3]

---

۱. «والذي نفسي بيدي لقد قاتلت بهذه الرايه مع رسول الله ثلاث مرات و هذع الرابعه...» محمدبن‌سعد؛ پیشن، ج۳، ص۲۱۹ ـ ۲۲۰؛ اسماعیل‌بن‌کثیر همان، ج۷، ص۲٦٦.

۲. تو را گروهی ستم کار خواهند کشت. ابن‌عبدالبر، *الاستیعاب*، ج۳، ص۱۱۳۹؛ ابن‌اعثم کوفی، همان، ص۵۷۰؛ نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۳۲٤؛ ابن‌شعبه حرّانی، همان، ص۲۹۰؛ ابن‌سعد، پیشن ج۱، ص۲۲۷.

۳. ابن‌اعثم کوفی، همان، صص ٤۲۵ ـ ٤۲٦.

گفتار دوم: مدیریت پس از جنگ

توجه به مسائل مختلف پس از جنگ، توسط حضرت علی‌علیه‌السلام نشان دهنده‌ی نوع مدیریت آن حضرت پس از اتمام درگیری می‌باشد. آن حضرت، مسائل پس از جنگ را به خوبی اداره می‌کرد. و سعی داشت به عنوان یکی از پیشگامان اسلام، اندیشه‌ی نظامی اسلام را به نحو شایسته‌ای به نمایش بگذارد. حضرت علی‌علیه‌السلام معمولاً اسیران جنگی را آزاد می‌کرد. سفارش می‌کرد به مجروحین رسیدگی شود؛ فراریان از جنگ را به قتل نرسانند؛ از فداکاری‌های رزمندگان تشکر و قدردانی می‌کرد؛ ابهامات پیش آمده را پاسخ می‌گفت؛ به نیروهای خویش سفارش می‌کرد با مردم خوش رفتاری کنند و عدالت را همواره رعایت کنند. علاوه بر این‌ها؛ حضرت به کشته‌های جنگ توجه داشت، بر آن‌ها نماز می‌خواند؛ دستور می‌داد آن‌ها را دفن کنند. در مورد دشمن سعی می‌کرد با تهدید آن‌ها را از حمله‌ی مجدد منصرف سازد.

۱. عفو عمومی

در سیره‌ی نظامی حضرت علی‌علیه‌السلام و از منظر ایشان، کینه‌توزی پس از غلبه بر دشمن، صحیح نیست. حضرت در حدیثی می‌فرماید:

وقتی بر دشمن پیروز شدی، به شکرانه پیروزی بر او، او را مورد عفو و بخشش قرار ده![1]

---

۱. «اذا قَدَرْتَ علي عَدوّك فَاجْعل العفوَ عنهُ شكراً لِلْقُدرَة عليه» *نهج‌البلاغه*، همان، حکمت ۱۱؛ شیخ‌حر عاملی، همان، ج۱۲، ص۱۷۱؛ موفق‌بن‌احمد خوارزمی، همان، ص۳۷٦؛ محمد بن احمد بن الدمشقی، *جواهر المطالب*، همان، ج۱۲، ص۱٤۰؛ سلیمان‌بن‌ابراهیم القندوزی، *ینابیع‌المودة لذوي القربي*، ص٤۱۵.

در حدیث دیگری می‌فرماید: گذشت، زکات پیروزی است.[۱]

«احنف‌بن‌قیس» به علی علیه‌السلام گفت: ای علی! مردم ما در بصره گمان می‌کنند که اگر فردا بر آنان پیروز شوی، مردانشان را می‌کشی و زنانشان را به اسارت می‌گیری؟! حضرت فرمود: از مانند من، واهمه‌ی چنین کارهایی نباشد، و آیا این کار جز از بی‌دین سر می‌زند؟ آیا سخن خداوند را نشنیده‌ای که ﴿لستَ علیهم بِمصَیطر الّا مَنْ تَولّي و کفَر﴾[۲]؛ تو بر آنان سلطه‌ای ندارد مگر کسی که روی بگرداند و کفر ورزد.[۳]

حضرت علی علیه‌السلام، پس از جنگ، وقتی نیروهای دشمن را خطری برای مردم و حکومت خویش نمی‌دید و به این نکته می‌رسید که دشمن متوجه اشتباهات خویش شده است، اعلان عفو عمومی می‌داد. دشمنان خویش حتی سرسخت‌ترین آن‌ها را می‌بخشید و به آنها امان می‌داد؛ همان‌گونه که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در فتح مکّه، ابوسفیان و معاویه را که از سرسخت‌ترین دشمنان حضرت بودند امان داد و بخشید.[٤]

پس از جنگ جمل که نیروهای بصری، شکست خورده و پراکنده شدند،

---

۱. «العفو زکات الظفر» *نهج‌البلاغه*، حکمت ۲۱۱؛ علی‌بن‌محمد اللیثی الواسطی، همان، ص۳۱؛ عبدالواحد تمیمی آمدی، همان، ج۲، ص۱۳۱.

۲. غاشیه/۲۲ ـ ۲۳.

۳. «ما مثلي یخاف هذا منه و هل یحل هذا الا ممن تولي و کفر الم تسمع قول الله عزوجل «لست علیهم بمصیطر الا من تولي و کفر و هم قوم مسلمون». محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۲٤۲۰؛ تقی‌الدین مقریزی، همان، ج۱۳، ص۲٤۲؛ ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٤۱۷؛ ابن‌جوزی، همان، ج٥، ص۸۷.

٤. ر.ک: محمدبن‌عمر واقدی، همان، ج۲، ص۸۳٥؛ ابن‌واضح یعقوبی، همان، ج۱، ص۸۲ ؛ احمدبن یحیی بلاذری، *فتوح‌البلدان*، همان، ص٦۱؛ عزالدّین ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۷، ص۲۸۸.

حضرت علی‌علیه‌السلام آن‌ها را بخشید و به همه امان داد.[۱]

یعقوبی می‌نویسد:

منادی علی‌علیه‌السلام ندا داد: زخم‌داری را نکشید، فراری را دنبال نکنید و بر پشت کننده، خنجر نزنید. هر کس سلاح بیندازد در امان است و هر کس در خانه‌اش را ببندد در امان است. سپس سیاه و سرخ (همه را) امان داد.[۲]

آن حضرت در همان جنگ، «عایشه» را که از مسبّبان اصلی جنگ بود، عفو کرد و از او خواست که به خانه‌اش در مدینه باز گردد. «عایشه» در خانه‌ی «عبدالله‌بن‌خلف‌خزاعی» بود که علی‌علیه‌السلام نزد وی آمد و فرمود:

یا حمیراء! الم تنهی عن المسیر؟! ای حمیرا! (از القاب عایشه) مگر از راه سپردن نهی نشده بودی؟![۳] عایشه گفت: ای پسر ابی‌طالب! اکنون که دست یافته‌ای ببخش! حضرت فرمود: به مدینه باز گرد به همان خانه‌ای پیامبر به تو دستور فرموده است که در آن آرام گیری.

سپس حضرت هفتاد زن از قبیله‌ی «عبدالقیس» را در لباس مردانه همراهش فرستاد تا او را به مدینه رساندند.[٤]

کرامت و بزرگواری حضرت علی‌علیه‌السلام در حقّ عایشه، سبب شد وی بارها

---

۱. ر.ک: شیخ‌مفید، *الجمل*، همان، ص٤٠٥.

۲. ابن‌واضح یعقوبی، همان، ج۲، ص۸۱.

۳. اشاره به دستور پیامبر به همسران خویش که در خانه بمانند. یعقوبی، همان، ج۲، ص۸۲؛ محمدباقر *نهج‌السعادة*، پیشن، ج۱، ص۳۱۹؛ با عبارت «یا حمیرا ارسول الله امرك بهذا الم یامرکان تقري في بیتك؟» فضل‌بن‌شاذان نیشابوری، *الایضاح*، تحقیق سیدجلال‌الدین حسینی ارموی، ص۷۸؛ سیّد مرتضی عسکری، *احادیث ام‌المومنین عایشه*، همان، ج۱، ص۲٤۳.

٤. ابن‌واضح یعقوبی، همان، ص۷۲۸؛ ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٤٤٠؛ حسین‌بن‌علی بن طباطبا (الفخری)، همان، ص۱۲۰؛ ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۱۰۷ ـ ۱۰۸؛ ابن‌خلدون، همان، ج۱، ص٦۰۹.

به پشیمانی خویش از همراهی با طلحه و زبیر و به وجود آوردن حوادث جنگ جمل اعتراف کند.

مسعودی می‌نویسد:

چون عایشه به مدینه رسید به او گفتند: سفر چگونه بود؟ گفت: به خدا خوب بود، علی‌بن‌ابی‌طالب کرم فراوان کرد. ولی مردانی را با من فرستاد که آن‌ها را نمی‌شناختم و چون زنان همراه وی حقیقت حال خویش را گفتند، سجده کرد و گفت: به خدا ای پسر ابوطالب، پیوسته کرم تو فزون می‌شود؛ آرزو دارم نرفته بودم گرچه چنین و چنان می‌شد.[۱]

عایشه هرگاه از جنگ جمل یاد می‌کرد به حدی می‌گریست که مقنعه او از آب چشمش‌تر می‌گشت و بیهوش می‌شد و گاه گاهی می‌گفت: کاش پیش از آن که به بصره می‌رفتم، بیست سال قبل از آن مرده بودم تا مرتکب چنین عملی نمی‌شدم.[۲]

در منابع آمده است:

وقتی عایشه آیه‌ی «و قَرنَ في بُيوتِكنَّ؛[۳] در خانه‌هایتان بنیشینید»، را تلاوت می‌کرد، چندان می‌گریست که روسری‌اش خیس می‌شد.[٤]

حضرت علی علیه‌السلام، علاوه بر بخشش عایشه ـ که خود یکی از سران

---

۱. علی‌بن‌حسین مسعودی، *مروّج‌الذهب*، همان، ج۱، ص۷۲۸؛ ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۱۰۸.

۲. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٤٤١؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص٢٤٩٦؛ ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۱۰، ص٤؛ عبدالرحمن‌ابن‌خلدون، همان، ج۱، ٦٠٨.

۳. احزاب/۳۳، این آیه دستوری الهی است به زنان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که در خانه‌های خویش بمانند.

٤. «فتبكي حتي تبل خمارها» ابن‌سعد، همان، ج۸، ص۸۱؛ احمدبن‌یحیی بلاذری، *انساب‌الاشراف*، همان، ج۲، ص٢٦٥؛ ذهبی، *تاریخ‌الاسلام*، همان، ج٤، ص٢٥٣؛ ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٤٤١.

اصحاب جمل بود ـ «عبدالله‌بن‌زبیر» را نیز بخشید. عبدالله نیز از سرکردگان اصحاب جمل بود و نقش مهمی در شکل‌گیری و برپایی این جنگ ایفا کرده بود.

ابن‌اعثم کوفی می‌نویسد:

> پس از جنگ جمل، عایشه به برادرش «محمدبن‌ابی‌بکر» گفت: عبدالله بن زبیر را پیدا کن![1] محمد گفت: این همه رنج و مشقت به واسطه‌ی او به تو رسیده است؟! عایشه مجدداً از محمد درخواست کرد که خواهرزاده‌اش عبدالله را پیدا کرده و نزد او بیاورد. محمدبن‌ابوبکر عبدالله را نزد عایشه آورد... سپس عایشه به محمد گفت: برو و برای او از علی علیه‌السلام امان بگیر. محمد به خدمت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام رسید و برای عبدالله بن زبیر امان خواست. حضرت فرمود: من همه عالم را امان داده‌ام چه جای عبدالله بن زبیر است.[2]

پس از جنگ جمل، «صفّیه» ـ مادر طلحه ـ به حضرت علی علیه‌السلام توهین کرد؛ درحالی که خانه اش همانند مخفی‌گاهی مملو از مجروحانی بود که با حضرت جنگیده بودند. حضرت پاسخی به توهین آن زن نداد فقط به او فهماند که می‌داند مجروحان جنگ در خانه او هستند تا دست از دشنام و گستاخی بردارد.[3] صفّیه، به حضرت علی علیه‌السلام گفت: خدا فرزندان تو را یتیم کند که فرزندانم را یتیم کردی! حضرت اعتنایی نکرد. او چند بار سخن و

---

۱. عبدالله‌بن‌زبیر، خواهرزاده‌ی عایشه بود.

۲. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص٤٣٦ ـ٤٣٧..؛ به نقلی عایشه خود از علی علیه‌السلام خواست که خواهرزاده‌اش عبدالله‌بن‌زبیر را امان دهد و علی علیه‌السلام به او امان داد. علی‌بن‌حسین مسعودی، *مروّج‌الذهب*، همان، ج۱، ص٧٢٦.

۳. ر.ک: محمدبن‌جریرطبری، همان، ج۳، ص٥٤٤.

اهانت خویش را تکرار کرد. یکی از همراهان حضرت که خشمگین شده بود به علی علیه‌السلام عرض کرد چرا پاسخش را نمی‌دهید؟ حضرت فرمود: مگر خداوند به ما امر نکرده است که به زن‌ها تعرض نکنیم، اگرچه کافر باشند؛ پس چگونه می‌شود به زن‌های مسلمان تعرض کرد؟[۱]

شیخ‌مفید رحمه‌الله، در خصوص بخشش عمومی علی علیه‌السلام در جنگ جمل می‌نویسد:

> علی علیه‌السلام، پس از پیروزی بر بصریان، برای آن‌ها سخنرانی کرد و فرمود: به راستی خداوند دارای رحمت گسترده و غفران همیشگی و گذشت بسیار و کیفر دردناک است. ای بصریان! شما بیعت مرا شکستید و دشمنم را بر علیه من یاری دادید، نسبت به من چه گمانی دارید؟! مردی به پا خواست و گفت: ما به تو گمان نیک داریم و می‌بینیم که تو پیروز شدی و قدرت یافتی. اگر کیفر دهی ما مرتکب جرم شده‌ایم و اگر گذشت کنی، نزد خداوند دوست داشتنی‌تر است. فرمود: از شما گذشتم پس، از فتنه دوری کنید.[۲]

حضرت علی علیه‌السلام علاوه بر امان دادن به مردم بصره و بخشش آن‌ها، سفارش آن‌ها را به حاکم خویش در بصره ـ عبدالله‌بن‌عباس ـ نیز نمود. چون امیرالمؤمنین خواست از بصره برود، «عبدالله‌بن‌عباس» را به حکومت آن شهر گماشت و او را سفارش کرد و اندرز داد. در سفارشات آن حضرت در خصوص مردم شهر بصره آمده است:

---

۱. ر.ک: محمدبن‌جریرطبری، همان، ج۳، ص٥٤٤؛ عباس‌محمود العقاد، *عبقریه الامام علی*، ص۲۱.
۲. شیخ‌مفید، *الارشاد*، همان، ج۱، ص۲۵۷؛ «فما ظنکم یا اهل البصره و قد نکثتم بیعتي و ظاهرتم علي عدوي؟ فقام الیه الرجل فقال نظن خیرا» و ضامربن شدقم المدنی، *وقعة‌الجمل*، ص۱۵۰؛ شیخ‌مفید، *الجمل*، همان، ص٤۰۷ ـ ٤۰۸.

ای ابن‌عباس! بر تو باد بیم از خداوند و رعایت عدل نسبت به مردمی که بر آنان ولایت داری! بر مردم چهره‌ی گشاده داشته باش و مجلس خویش را برآنان گشاده دار و بردبار باش و از خشم بپرهیز... .[۱]

۲. برخورد با اسیران

حضرت علی‌علیه‌السلام با اسرایی که کسی را در جنگ نکشته بودند، برخوردی کریمانه داشت. بر اساس برخی از روایات آن حضرت با منّت گذاشتن بر اهل بصره، از قتل آن‌ها خودداری کرده است.[۲] آن حضرت در پاسخ یکی از یارانش در خصوص نحوه‌ی برخورد با اسیران فرمود:

بِالمَنّ کما سار رسول الله في اهل مکه.[۳] باید با منّت نهادن، آزاد شوند، همان‌گونه که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد اهل مکه این کار را انجام داد.[٤]

حضرت علی‌علیه‌السلام معتقد بود که اسیر گرفتن زن و فرزندِ حاضران در جمل، و تصرف در اموال آنان صحیح نیست[۵] چرا که آن‌ها مسلمانند و در سرزمین مسلمانان زندگی می‌کنند. در جنگ جمل «عمّار» به امیرالمومنین‌علیه‌السلام گفت:

---

۱. ابن‌قبیبه دینوری، همان، ص۱۱٦ «وقال له او صيك بتقوي الله عزوجل والعدل علي من و لاك الله امره، اتسع للناس بوجهك و عملك و حلمك»؛ محمدباقر محمودی، *نهج‌السعادة*، همان، ج۱، ص٤۱؛ شیخ‌مفید، *الجمل*، همان، ص٤۲۰.

۲. «ان علیاعلیه‌السلام انما من عليهم كما من رسول الله علي اهل مكه» شیخ‌حرعاملی، همان، ج۱۱، ص۵۸.

۳. شیخ‌حرعاملی، همان، ج۱۱، ص۵۸.

٤. اشاره به فتح مکه و بخشیده شدن قریش توسط رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله.

۵. ر.ک: «ولا تاخذوا شينا من اموالهم الا ما وجدتم في عسكرهم». طبری، دستور حضرت علی‌علیه‌السلام قبل از جنگ با اهل صفّین؛ *تجارب‌الأمم*، ج۱، ص۵۱۸؛ *الفتوح* آمده: «لا تاخذوا من اموالهم شينا الا ما اصبتموه في عسكرهم» ابن‌اعثم کوفی، همان، ج۳، ص۳۲؛ شبیه همین عبارات در *وقعة‌صفین*، همان، ص۲۰٤؛ شیخ‌مفید، *الجمل*، همان، ص٤۰۵.

عقیده‌ی شما در مورد اسیر گرفتن زن و فرزندان اینان چیست؟ فرمود: هیچ راهی بر آن نیست. ما فقط با کسانی که با ما جنگ کرده‌اند، جنگ کردیم. کسی دیگر از یارانش گفت: باید از زنان و فرزندان ایشان و اموال آن‌ها هم میان ما تقسیم کنی و گرنه به چه دلیل ریختن خون ایشان حلال باشد.؟[۱] حضرت فرمود: بر این زنان و فرزندان هیچ راهی نیست، چرا که آنان مسلمانند و در سرزمین مسلمانانند. ما فقط کسانی را که با ما جنگ کرده‌اند و کسانی که بر ما ستم کرده‌اند کشته‌ایم.[۲] حضرت علی علیه‌السلام اموال مردم را در بصره به آنها باز می‌گرداند. شخصی به آن حضرت عرض کرد: یا امیرالمومنین! غنایم و اسیران را بین ما قسمت کن! وقتی سخت‌گیری در این خصوص بر علی علیه‌السلام زیاد شد، حضرت فرمود: «**ایُّکم یاخُذُ امالمؤمنین في سهمه؟**» چه کسی عایشه را به عنوان سهم غنیمتش می‌گیرد؟! پس ساکت شدند و پذیرفتند.[۳]

دینوری می‌نویسد:

> یاران علی علیه‌السلام در اردوگاه آنان (اهل جمل) بر سیم و زر و کالاهای دیگر می‌گذشتند و بر نمی‌داشتند و فقط سلاح و مرکبی را که در جنگ به کار برده بودند، تصرف می‌کردند. یکی از یاران علی علیه‌السلام به او گفت: ای امیرالمومنین چگونه کشتن ایشان

---

۱. و این خود یکی از سؤالات و شبهاتی است که در خصوص سیره‌ی نظامی امام علی علیه‌السلام، مطرح شده است. آن حضرت بعد از جنگ جمل دستور داده بود: «**لا تتبعوا موليا ولا تجهزوا علي جريح ولا تنتهبوا مالا و من القي سلاحه فهو آمن و من غلق با به فهو آمن**». فراری را نکشید و مجروحی را به قتل نرسانید، مالی را غارت نکنید، هرکه اسلحه‌اش را بیندازد، در امان است، هر کس در خانه اش را ببند، در امان است. ابوحنیفه دینوری، همان، ص۱۸۷.

۲. شیخ‌مفید، *الجمل*، همان، ص۲۴۳.

۳. شیخ‌حرعاملی، همان، ج۱۱، ص۵۰۱؛ ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۱۷۶.

برای ما رواست ولی اموال و اسیر گرفتن آنان بر ما ناروا و حرام است؟! حضرت فرمود یکتاپرستان را نمی‌توان به اسارت گرفت، و اموال ایشان را نمی‌توان به غنیمت برد. فقط آن‌چه در جنگ به کار برده‌اند می‌توان تصرف کرد، آن‌چه را که نمی‌دانید رها کنید و به آن چه فرمان داده می‌شوید عمل کنید.[۱]

شکی نیست که اصحاب جمل و صفین و نهروان، مصداق بارز «اهل بغی» شمرده می‌شوند. دستور قرآن کریم در خصوص اهل بغی، قتال با ایشان است. ﴿فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾[۲] بنابراین قتال با آن‌ها دستور قرآنی است که حضرت به آن دستور، عمل کرده است. اما این که علی‌علیه‌السلام معتقد است، تصرّف اموال ایشان (به جز اموالی که در جنگ از آن‌ها استفاده شده) حرام است؛ نشان می‌دهد که آن حضرت به شدت پایبند به اصول و اعتقادات اسلامی است و هرگز حاضر نیست ذرّه‌ای ستم نسبت به دیگران، هرچند دشمن باشند، روا دارد.

شبهه کشتن اسرا در جنگ صفین

در خصوص اهل جمل، اختلافی وجود ندارد که اسرای ایشان، آزاد می‌شدند و مجروحان و فراریان آن‌ها کشته نمی‌شدند. امّا در مورد اهل صفین اختلاف وجود دارد، در برخی از منابع تاریخی به آزادسازی آن‌ها اشاره شده اما در مقابل، روایاتی در کتب حدیثی وجود دارد که اشاره به کشته شدن آنان

---

۱. «کیف حل لنا قتالهم و لم یحل لنا سبیهم و اموالهم؟ فقال علي رضي الله عنه لیس علي الموحدین سبي ولا یغنم من اموالهم الا ما قاتلو به و علیه...». ابوحنیفه دینوری، همان، ص۱۸۸؛ محمدباقر محمودی، *نهج‌السعادة*، همان، ج۱، ص۳۱۵.

۲. حجرات/۹.

دارد. ما در این قسمت، روایات تاریخی که اشاره دارد اسیران جنگ صفین آزاد می‌شدند، را ذکر می‌کنیم و ذیل عنوان «برخورد با فراریان»، روایاتی که کشته شدن اسیران و فراریان و مجروحان جنگ را بیان می‌کند، را ذکر می‌کنیم.

«یزیدبن‌بلال» می‌گوید:

به همراه علی علیه‌السلام در صفین حضور داشتم وقتی اسیری را نزد او می‌آوردند، می‌فرمود: تو را به زجر نمی‌کشم. به درستی از خداوند جهانیان می‌ترسم. سپس سلاح وی را می‌گرفت و او را سوگند می‌داد که دیگر پیکار نکند و او را آزاد می‌ساخت.[1]

در برخی از منابع آمده است:

علی علیه‌السلام در جنگ صفین اسیرانی را گرفتار کرد ولی همگی آنها را آزاد فرمود، و نزد معاویه بازگشتند. عمروعاص پیش از این، درباره‌ی اسیرانی که به اسارت معاویه درآمده بودند گفته بود: ایشان را بکش. ولی وقتی معلوم شد که علی علیه‌السلام با اسیران ایشان چه رفتاری نمود، معاویه به عمروعاص گفت: اگر درباره‌ی این اسیران گوش به تو دهم، به کار زشت و ناشایستی دست زده‌ام. آیا نمی‌بینی که او اسیران ما را آزاد کرده است؟ از این رو معاویه نیز دستور آزادی تمام کسانی را که از سپاه علی علیه‌السلام به اسارت گرفته بود، صادر کرد.[2]

---

۱. «و قد كان علي علیه‌السلام اذا اخذ اسيرا من اهل الشام خلي سبيله، الا ان يكون قد قتل اصحابه احد فيقتله به، فاذا خلي سبيله فان عاد الثانيه قتل و لم يخل سبيله». میرزا حسین نوری، *مستدرک‌الوسائل*، همان، ج۱۱، ص۵۰؛ محمدباقرمجلسی، همان، ج۹۷، ص۳۹؛ المتقی الهندی، همان، ج۱۱، ص۳٤۵؛ در برخی از روایات نیز آمده است که حضرت علی علیه‌السلام چارپایان و سلاح اسیران را می‌گرفت و از آن‌ها پیمان می‌گرفت که باز نگردند سپس آن‌ها را آزاد می‌کرد. همان، ص۳٤۵.

۲. نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۷۱۸ ـ ۷۱۹؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۲۵۷۲؛ عزالدّین ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۱۰، ص۹٦.

ابن اثیر می‌نویسد:

> حضرت علی‌علیه‌السلام در جنگ صفین دست به ابتکاراتی زد که دوست و دشمن را شیفته‌ی خود ساخت. یکی از آن‌ها، آزاد کردن اسیران شامی بود که معاویه نیز ناچار شد، اسرای کوفی را باز گرداند.[۱]

نصربن‌مزاحم در خصوص رفتار علی‌علیه‌السلام با اسرای شامی در جنگ صفین می‌نویسد:

> علی‌علیه‌السلام چون از سپاه، شام اسیری می‌گرفت او را آزاد می‌کرد مگر این که آن اسیر یکی از یاران وی را کشته بود که در این صورت وی را به قصاص می‌کشت. اما اسیری را که آزاد کرده بود و او دیگر بار به معاویه پیوسته بود و مجدداً به میدان آمده بود و گرفتار شده بود آزاد نمی‌کرد و می‌کشت.[۲]

با توجه به مطلب اخیر به نظر می‌رسد اختلافی که در مورد اسرای جنگ صفین وجود دارد، این گونه قابل حل باشد که اگر اسیر، اولین مرتبه است که اسیر می‌شود و کسی را هم نکشته است، آزاد می‌شد و از او تعهدی مبنی بر عدم شرکت مجددش در جنگ گرفته می‌شد، ولی اگر دفعه دومی بود که اسیر می‌شد و یا کسی را به قتل رسانده بود، به قتل می‌رسید.

۳. برخورد با مجروحین

در سیره‌ی نظامی حضرت علی‌علیه‌السلام به مجروحین چه از نیروهای خودی باشند چه از نیروهای دشمن، توجه خاصی شده است. حضرت همواره یاران

---

۱. عزالدّین ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۳، ص۳۱۲.
۲. نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۷۱۹.

خویش را سفارش می‌کرد که هرگز مجروحی را به قتل نرسانند.[۱] در این رابطه در بخش «توصیه‌های حضرت، قبل از جنگ» مطالبی ذکر شد.

حضرت علی علیه‌السلام سفارش می‌کرد در حد امکان به یاری مجروحان بشتابند. امام زین‌العابدین علیه‌السلام می‌فرماید:

بر «مروان‌بن‌حکم» وارد شدم، گفت: کسی را بزرگوارتر از پدرت (علی) به هنگام پیروزی ندیدم. در جنگ جمل بر ما مسلط گشت و منادی‌اش نداد داد، فراری را نکشید و بر زخمی یورش مبرید.[۲]

حضرت علی علیه‌السلام فرمود: هرگاه دیدید از برادران شما کسی در جنگ، زخمی شده یا وامانده و یا مورد طمع دشمن واقع شده، با جان و دل به او نیرو و روحیه بدهید و به یاریش بشتابید.[۳] حضرت علی علیه‌السلام در جهت توجه به مجروحان و امداد رسانی به آن‌ها می‌فرماید: ... از همراه داشتن دارو شرم نکنید برای احتیاط از شر دشمن دارو و دوا به همراه داشته باشید.[٤]

در مورد مجروحین خوارج، که چهل نفر بودند امام دستور دادند آن‌ها را به کوفه ببرند و معالجه و مداوا نمایند.[٥]

---

۱. «و كان علي لا يجهز علي جرحي». علی علیه‌السلام زخمیان را تمام کش نمی‌کرد. ر.ک: نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۷۱۹.

۲. احمدبن‌یحیی بلاذری، همان، ج۳، ص۵۷.

۳. «اذا رايتم من اخوانكم المجروح في الحرب او من قد نكل او طمع عدوكم فيه فقووه بانفسكم». ابن‌شعبه حرّانی، همان، ص۱۰۷؛ با عباراتی مشابه در شیخ‌صدوق، *الخصال*، ص٦١٧؛ میرزاحسین نوری، همان، ج۱۱ص ۱۱۸؛ محمدباقر محمودی، *نهج‌السعادة*، همان ج۸، ص۳٤۸؛ شیخ‌حر عاملی، همان، ج۱۱، ص۷۳.

٤. «ثلاثة لا يستحي من الختم عليها، المال لنفي التهمه والجوهر لنفاسته و الدواء للاحتياط من العدو» ابن‌ابی‌الحدید، همان، ج۲، ص۲۸۹.

۵. عزالدّین ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۱۰، ص۸.

٤. برخورد با فراریان

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرار از جنگ را ننگ و عار و گناه می‌دانست. لذا همواره به یاران خویش سفارش می‌کرد که از معرکه‌ی جنگ فرار نکنند. در جنگ صفین حضرت فرمود:

از فرار بپرهیزید که ننگ آیندگان و آتش روز حساب است.[۱]

در روایتی دیگر فرمود: بدانید که فرار از میدان جنگ، مایه‌ی زوال عزّت، محرومیت از غنیمت، ذلّت در زندگی و مرگ و ننگ دنیا و آخرت است.[۲]

در قرآن کریم خداوند متعال ثبات قدم در برابر دشمن را از لوازم ایمان شمرده است، می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که (در میدان نبرد) با گروهی رو به رو می‌شوید، ثابت قدم باشید! و خدا را فراوان یاد کنید.[۳]

دستور علی علیه‌السلام در خصوص فراریان دشمن این بود که هرگز آن‌ها را تعقیب نکنند، و به قتل نرسانند. در منابع آمده است: در جنگ جمل دستورامیرالمؤمنین این بود که فراری را نکشند و زخمی را خلاص نکنند و به تعقیب مخالف نروند.[٤] طبری به نقل از «محمدبن‌راشد» از پدرش نقل کرده که روش علی علیه‌السلام این بود که فراری را نکشد.[٥]

---

۱. علی‌بن‌حسین مسعودی، *مروّج‌الذهب*، همان، ج۱، ص۷۳۷؛ نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۳۵۰.
۲. محمدبن‌جریرطبری، همان، ج٦، ص۲۵۳٦.
۳. «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِذا لَقیتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَ اذْکرُوا اللَّهَ کثیرا...» انفال/٤٥.
٤. محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۲٤۳۳؛ مسعودی، *مروّج‌الذهب*، همان ج۱، ص۷۱۹؛ عبدالرحمن‌بن‌خلدون، همان، ج۱، ص٦۰٦.
٥. ر.ک: محمدبن‌جریرطبری، همان، ص۲٤۷٤.

ابن‌اعثم کوفی می‌نویسد:

بعد از آن که شتر عایشه پی شد و سپاه بصره شکست خوردند و پا به فرار گذاشتند، علی علیه‌السلام اصحاب خود را بانگ زد و فرمود: «فراریان را دنبال نکنید».![1]

در جنگ جمل، پس از شکست نیروهای بصری، حضرت علی علیه‌السلام در هشداری که به مردم بصره داده است، به نحوه‌ی برخورد خویش با فراریان اشاره کرده است؛ آن حضرت می‌فرماید: جرم شما را عفو کردم[2] و شمشیر از فراریان برداشتم و استقبال کنندگان را پذیرفتم.[3]

برخی از علما، معتقدند بین مجروحین و فراریان و اسیران جنگ جمل و صفین باید تفاوت گذاشت. در جنگ جمل، دستور علی علیه‌السلام این بود که مجروحین به قتل نرسند، فراریان کشته نشوند و اسیران هم به قتل نرسند. اما در صفین این گونه نبود؛ شیخ حرّعاملی در کتاب «وسائل الشیعه» در بابی با عنوان « **انّ مَن كان له فئة مِن اهل البغي، وجب ان يتبع مدبرهم و يجهز علي جريحهم و يقتل اسيرهم و من لم يكن له فئة لم يفعل ذلك بهم**»؛[4] چهار حدیث در این مورد نقل می‌کند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف): «حفص‌بن‌غیاث» نقل می‌کند که از امام صادق علیه‌السلام، در مورد دو گروه از

۱. ابن‌اعثم کوفی، همان، ص۱۰۱۰.

۲. شیخ‌مفید، *الجمل*، همان، ص۴۰۸

۳. *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ۲۹.

٤. باب کسانی که از اهل بغی گروهی دارند (که به آن می‌پیوندند) واجب است فراری آن‌ها تعقیب شود، مجروح آن‌ها کشته شود و اسیر آن‌ها به قتل برسد و کسانی که گروهی ندارند (که به آن بپیوندند) این برخوردها با آن‌ها انجام نمی‌شودر.ک: شیخ‌حرعاملی، همان، ج۱۱، ص٥٤؛ میرزاحسین نوری، همان، ج۱۱، ص۵۱.

مؤمنین سؤال کردم که یکی از آن‌ها «باغیه» است و دیگری «عادله» ... حضرت فرمود: برای اهل عدل جایز نیست که فراری را تعقیب کنند و یا اسیری را بکشند و مجروحی را به قتل برسانند (سپس حضرت ادامه داد) و البته این در صورتی است که از اهل بغی احدی باقی نمانده باشد، و گروهی وجود نداشته باشد که این‌ها به آن گروه بپیوندند. اما اگر گروهی باشد که اهل بغی به آن گروه می‌پیوندند، در این صورت اسیرشان هم کشته می‌شود و فراری ایشان تعقیب می‌شود و مجروح ایشان به قتل می‌رسد».[۱]

ب): «حسن‌بن‌علی‌بن‌شعبه» در تحف العقول از ابی‌الحسن الثالث علیه‌السلام نقل می‌کند که آن حضرت در جواب مسائل «یحیی‌بن‌اکثم» فرمود: امّا این که گفتی علی علیه‌السلام اهل صفین (چه کسانی که به جنگ می‌آمدند و چه کسانی که فرار می‌کردند) را به قتل می‌رساند و مجروحان آن‌ها را می‌کشد؛ اما روز جمل، فراری را تعقیب نمی‌کرد و مجروحی را نمی‌کشت و هرکس سلاحش را می‌انداخت، در امان بود و هرکس به خانه اش وارد می‌شد در امان بود، به این علّت بود که اهل جمل، امام آن‌ها کشته شده بود و گروهی نداشتند که به او بپیوندند و مردم به خانه‌های خودشان بر می‌گشتند در حالی که محارب و مخالف نبودند... اما اهل صفین به گروه آماده و رهبری می‌پیوستند که برای آن‌ها سلاح، نیزه، شمشیر و زره آماده می‌کرد و مجروحان آن‌ها را مداوا می‌کرد و با تجهیز آن‌ها مجدّداً آن‌ها را به میدان جنگ می‌فرستاد بنابراین به این علّت،

---

۱. محمدبن‌یعقوب کلینی، همان، ج۵، ص۳۲. ر.ک: شیخ حر عاملی، همان، ج۱۱، ص٥٤ و ٥٥.

حکم این دو گروه، مساوی نبود.[۱]

ج): از عبدالله بن‌شریک از پدرش نقل شده است که وقتی مردم درجنگ جمل شکست خوردند، علی علیه‌السلام فرمود: فراری را نکشید و مجروحی را به قتل نرسانید و کسی که در خانه اش را ببندد درامان است. وقتی جنگ صفین پیش آمد فراری و غیر فراری را به قتل می‌رساند و مجروحان کشته می‌شدند. «ابان‌بن‌تغلب» به «عبدالله‌بن‌شریک» گفت: این دو سیره مختلف است. او گفت: اهل جمل، طلحه و زبیر را به قتل رساندند، ولی معاویه زنده بود و رهبرآنها (فراریان و مجروحانی که خوب می‌شدند و به او می‌پیوستند) بود.[۲]

این برداشت، مؤیّد سیره‌ی علی علیه‌السلام و نوع رفتار آن حضرت می‌باشد به گونه‌ای که یکی از شیعیان ایشان این‌گونه برداشت کرده است که علّت تفاوت دو نوع رفتار، تفاوت در ماهیت دو گروه بوده است. همین استدلال را برخی از علمای شیعه، در جواب کسانی که این سؤال را پرسیده‌اند، مطرح کرده‌اند.[۳]

۵. برخورد با کشته‌های جنگ

با توجه به این‌که نیروهای مقابل حضرت علی علیه‌السلام در جنگ‌های جمل و صفین و نهروان مسلمان بودند، لذا حضرت هتک حرمت آن‌ها را جایز

۱. شیخ حر عاملی، همان، ج۱۱، ص۵۶.

۲. شیخ حر عاملی، ج۱۱، ص۵۵؛ محمدحسن جواهری، همان، ج۲۱، ص۳۳۰؛ محمدبن‌یعقوب کلینی، همان، ج۵، ص۳۳؛ شیخ‌طوسی، *تهذیب‌الاحکام*، همان، ج۶، ص۱۵۵.

۳. شیخ‌مفید، *الاختصاص*، همان، ص۹۵؛ همو، *الامالی*، همان، ص۲۵؛ ابن‌شهر آشوب مازندرانی، همان، ج۳، ص۵۰۹؛ محمدباقرمجلسی، همان، ج۱۰، ص۳۹۰.

نمی‌دانست. ایشان هم بر کشته‌های خودی و هم بر کشته‌های دشمن، نماز می‌گذارد و امان می‌داد آن‌ها را دفن کنند؛ به یاران خویش سفارش می‌کرد که عورت‌ها و بدن‌های کشته‌گان را آشکار نسازید، آنها را مثله نکنید و هتک حرمت ننمائید...[۱]

منابع می‌نویسند:

> علی علیه‌السلام بر کشته‌گان جنگ از کوفی و بصری نماز خواند و هم بر کشته‌گان قریش از موافق و مخالف از مردم مدینه و مکه، نماز خواند و همه را در گوری بزرگ به خاک سپرد.[۲]

حضرت علی علیه‌السلام علاوه بر دفن کشته‌های خودی، افرادی را مأمور کرد که به دفن کشته‌های اهل بصره بپردازند.[۳]

در جنگ جمل، علی علیه‌السلام سه روز در خارج شهر بصره اقامت کرد و به مردم بصره اجازه داد که مقتولین خود را دفن کنند. مردم هم کشته‌های خود را دفن کردند.[٤] در جنگ صفین نیز با توجه به طولانی بودن مدت جنگ و درگیری‌های متعددی که در طول این مدت انجام شد، معمولاً پس از هر درگیری، حضرت دستور می‌داد کشته‌گان را جمع‌آوری کرده و به خاک بسپارند.

---

۱. شیخ‌مفید، *الجمل*، همان، ص۴۰۳؛ علی‌بن‌حسین مسعودی، *مروّج‌الذهب*، همان، ج۱، ص۷۱۹؛ عبدالرحمن‌بن‌خلدون، همان، ج۱، ص٦١٩.

۲. محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص۲٤۷۰؛ علی علیه‌السلام بر کشتگان سپاه عایشه نماز گزارد. عزالدّین ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۱۰، ص٦؛ ابن‌مسکویه، همان، ج۱، ص٤٧٥.

۳. ر.ک: محمدبن‌جریرطبری، همان ج٦، ص۲٤۷۰؛ عزالدّین ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۱۰، ص٦.

٤. ر.ک: عزالدّین ابن‌اثیر، همان، ج۱۰، ص٥.

٦. غنایم جنگ

در جنگ‌های زمان حکومت علی علیه‌السلام غنایم فقط سلاح و ابزارهای جنگی بکار گرفته در میدان نبرد بود. حضرت علی علیه‌السلام، اسیر گرفتن زن و فرزندان شرکت کنندگان در این جنگ‌ها را، صحیح نمی‌دانست؛ لذا پس از جنگ جمل فرمود:

ما فقط کسانی را که با ما جنگ کرده‌اند و بر ما ستم کرده‌اند، کشته‌ایم. ولی اموال ایشان، میراث کسانی است که مستحق دریافت آنند و ارحام و خویشاوندان ایشان مستحق آن هستند.[۱]

ابن‌قتیبه در خصوص اموال خوارج، پس از جنگ نهروان، می‌نویسد:

علی علیه‌السلام سلاح و چارپایان آنان را در میان سپاهیان خود تقسیم کرد. اما کالا و بندگان و کنیزانی را که آنان به همراه داشتند، به کوفه آورد و به صاحبان اصلی بازگرداند.[۲]

ابن ابی الحدید نیز می‌نویسد:

حضرت علی علیه‌السلام فرمود: آن‌چه اصحاب جمل در لشکرگاه خویش بر ضد شما به کار گرفتند، غنیمت است و برای شماست. اما هر چه را در خانه‌ها پنهان ساخته‌اند و درها برویش بسته شده، از آن صاحبانش است و برای شما بهره‌ای نیست و چون بر او بسیار اصرار ورزیدند فرمود: عایشه را قرعه زنید تا به نام هر کس در آمد به وی دهم. گفتند: ای امیرمومنان از خداوند طلب آمرزش می‌کنیم. پس دست برداشتند.[۳]

---

۱. «انما قاتلنا من حاربنا و بغي علينا و اما اموالهم، فهي ميراث لمستحقيها من ارحامهم» شیخ‌مفید، *الجمل*، همان، ص٤٠٥؛ محمدهادی یوسفی غروی، همان، ج٤، ص٦٢٨.

۲. ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص١٧٦.

۳. ابن ابی الحدید، همان، ج١، ص٢٥٠؛ شیخ حرّ عاملی، همان، ج١١، ص٥٠١.

۷. قدردانی از رزمندگان

تشکر از مجاهدان و رزمندگان و تمجید و تعریف از آن‌ها و برطرف ساختن نیازهای مادی و معنوی آن‌ها، از جمله مسائلی است که حضرت علی علیه‌السلام همواره پس از جنگ‌های خویش به آن توجه داشت. آن حضرت پس از پیروزی بر شورشیان بصره، در نامه‌ای خطاب به کوفیان نوشت:

> خدا شما مردم کوفه را از سوی اهل‌بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پاداش نیکو دهد! بهترین پاداشی که به بندگان فرمان بردار و سپاس گزاران نعمتش عطا می‌فرماید؛ زیرا شما دعوت ما را شنیدید و اطاعت کردید و به جنگ فرا خوانده شدید و بسیج گشتید.[۱]

حضرت علی علیه‌السلام پس از غلبه بر اهل بصره وارد این شهر شد. اهل بصره با وی بیعت کردند؛ سپس حضرت به وضع بیت‌المال رسیدگی کرد. مبلغی که در بیت‌المال بود در میان اتباع خود که در جنگ شرکت کرده بودند تقسیم کرد؛ به هر یک از آن‌ها «پانصد درهم» رسید.[۲] این مبلغ علاوه بر مقرری دائمی بود که حضرت به لشکریان خویش پرداخت می‌کرد.

ابن‌اثیر می‌نویسد:

> حضرت علی علیه‌السلام به یاران خویش فرمود: اگر خداوند شما را در جنگ شام پیروز

---

۱. *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ۲، ص۴۸۱.

۲. ر.ک: محمدبن‌جریرطبری، همان، ج۶، ص۲۴۷۴؛ عزالدین ابن‌اثیر، همان، ج۱۰، ص۱۱؛ مسعودی، می‌نویسد: علی با جماعتی از مهاجر و انصار وارد بیت‌المال بصره شد و طلا و نقره ای را که در آن جا بود دید و گفت:... این مال را پانصد درهم، پانصد درهم، میان یاران من و همه کسانی که همراه بوده‌اند تقسیم کنید. چنین کردند و یک درهم کم نیامد. شمار مردان ۱۲ هزار نفر بود».علی‌بن‌حسین مسعودی، *مروّج‌الذهب*، همان، ج۱، ص۷۲۸.

کند، علاوه بر حقوق دائمی خود، همین مبلغ (پانصد درهم) را دریافت خواهید کرد.[۱]

این مطلب نشان دهنده‌ی این است که:

اولاً: حضرت برای نیروهایش مقرّری دائمی در نظر گرفته بوده است.

ثانیاً: به منظور سپاس‌گزاری از آن‌ها پس از پیروزی مبالغی را در اختیار آن‌ها قرار می‌داده است.

۸ تهدید دشمن

حضرت علی علیه‌السلام به منظور جلوگیری از شورش مجدد و اقدامات نابخردانه دشمن و انصراف آنها از مخالفت و دشمنی با ایشان، در برخی از موارد از حربه‌ی «تهدید» استفاده می‌کرد.

بلاذری می‌نویسد:

> علی علیه‌السلام پس از پیروزی بر مردم بصره به آن‌ها گفت: ای مردم بصره از شما گذشتم بر حذر باشید از فتنه! به راستی شما نخستین مردمانی بودید که بیعت را شکستید و وحدت را بر هم زدید. برای بخشش گناهتان توبه کنید.[۲]

در جنگ جمل پس از آن‌که حضرت علی علیه‌السلام اعلان عفو عمومی داد و جان و مال مردم را حفظ کرد؛ به مردم بصره چنین نوشت:

---

۱. محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٦، ص٢٤٧٤؛ عزالدّین ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۱۰، ص۱۱. «به شامیان خبر رسیده بود که علی علیه‌السلام به مردم وعده داده که اگر شام گشوده شود بر آنان گندم و طلا بخش کند و نیز به هریک پانصد (پاره سیم یا زر) همان گونه که در بصره بخشیده بود، بدهد». نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۲۳۰.

۲. «و قد عفوت عنکم، فایاکم و الفتنه، فانکم اول من نکث البیعه و شق عصا الامه، فارجعوا عن الحوبه و اخلصوا فیما بینکم و بین الله بالتوبه»؛ احمدبن‌یحیی بلاذری، همان، ج۳، ص۵۸؛ شیخ‌مفید، *الجمل*، همان، ص٤۰۸.

«ای مردم بصره! شما همه با من دشمنی کردید و استحقاق هر گونه عقوبتی را دارید! من از گناهکاران شما گذشت کردم، و فراریان را تعقیب نکردم، کسانی که آمدند و از کرده‌ی خود اظهار ندامت کردند، آن‌ها را بخشیدم و بار دیگر از شما بیعت گرفتم، اگر به بیعت من وفا کنید و نصیحت مرا قبول نموده و از من اطاعت کنید، در میان شما به کتاب خدا و سنت عمل خواهم کرد... اکنون اگر هواهای نفسانی، شما را از جاده حق منحرف کند و نادانی، شما را وادار کند که با من بجنگید و بر خلاف من عمل نمائید، من هم اسبان راهوار خود را آماده کرده‌ام و پا در رکاب آماده‌ام تا شما را سرکوب کنم، به خداوند اگر کاری کنید که من از روی ناچاری به طرف شما بیایم، چنان بلائی بر سر شما خواهد آمد که از جنگ جمل هم سخت‌تر خواهد بود. من امیدوارم که انشاء الله شما کاری نکنید، تا مسایلی پیش آید و موجب ناراحتی شما گردد، این نامه را برای شما فرستادم تا حجت و برهانی باشد، و شما از عواقب کارهائی که در پیش دارید، مطلع باشید، اینک اگر شما نصیحت‌های مرا قبول نکنید و به فساد مشغول شوید و با فرستاده‌ی من عناد بورزید، خود به طرفتان خواهم آمد![1]

در برخی از منابع آمده است علی‌علیه‌السلام برای آنها نوشت:

اگر هم اکنون کارهای ناروا و اندیشه‌های نابخردانه، شما را به مخالفت و دشمنی با من بکشاند، سپاه من آماده و پا در رکابند؛ و اگر مرا به حرکت دوباره مجبور کنید حمله‌ای بر شما روا دارم که جنگ جمل در برابر آن، بسیار کوچک باشد.[2]

۹. روشن‌گری

حضرت علی‌علیه‌السلام همواره سعی داشت با پاسخ دادن به ابهامات و سؤالات نیروهای خویش، شک، ابهام و دودلی را از آن‌ها بزداید. لذا با جواب‌های کاملاً

۱. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی کوفی، همان، ص۲۲۲.

۲. «لئن الجاتموني الي المسير اليكم لاوقعن بكم وقعة لا يكون يوم الجمل اليها ان كعلقة لاعق» *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ۲۹؛ ابن ابی الحدید، همان، ج ٤، ص۵۰.

منطقی و روشن، آنان را توجیه می‌کرد. در میان بحث‌های گذشته، به بخشی از این روشن‌گری‌ها اشاره شد. در اینجا با تفصیل بیشتری به این مسئله پرداخته می‌شود.

در جنگ جمل بعد از این‌که حضرت علی علیه‌السلام وارد کوفه شد؛ خطبه‌ای خواند، آن‌گاه فردی به نام «ابوبردةبن‌عوف‌ازدي» برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا کشته‌گان پیرامون عایشه و طلحه و زبیر را دیدی؟! آنان به چه سبب کشته شدند؟! حضرت فرمود: آنان شیعیان و کارمندان مرا کشتند و بر سر عده‌ای از مسلمانان که خواستار وفاداری پیمان بودند ریختند و آنها را کشتند. من از آنان خواستم که قاتلان برادرانم را به من بسپارند تا به قصاص، آن‌ها را بکشم که قرآن خداوند، داور میان ما و آنان است؛ ولی امتناع کردند و در حالی که تعهد بیعت مرا در گردن داشتند به جنگ من برخاستند و خون شیعیان مرا ریختند. پس من هم با آنان جنگیدم. آیا تو از این بابت (هنوز) در شکی؟! گفت در شک بودم اما اینک حقیقت را فهمیدم و خطای آن گروه بر من آشکار شد به راستی تو هدایت شده‌ی درست کرداری![1]

---

۱. «فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو بُرْدَةَ بْنُ عَوْفٍ الْأَزْدِيُّ وَ كانَ عُثْمَانِيّاً تَخَلَّفَ عَنْهُ يَوْمَ الْجَمَلِ وَ حَضَرَ مَعَهُ صِفّينَ عَلَي ضَعْفِ نِيَّةٍ فِي نُصْرَتِهِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ رَأَيْتَ الْقَتْلَي حَوْلَ عَائِشَةَ وَ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرِ بِمَ قُتِلُوا فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قُتِلُوا بِمَا قَتَلُوا شِيعَتِي وَ عُمَّالِي وَ بِقَتْلِهِمْ أَخَا رَبِيعَةَ الْعَبْدِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي عِصَابَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ قَالُوا لَا نَنْكُثُ الْبَيْعَةَ كَمَا نَكَثْتُمْ وَ لَا نَغْدِرُ كَمَا غَدَرْتُمْ فَوَثَبُوا عَلَيْهِمْ فَقَتَلُوهُمْ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً فَسَأَلْتُهُمْ أَنْ يَدْفَعُوا إِلَيَّ قَتَلَةَ إِخْوَانِي مِنْهُمْ لِنَقْتُلَنَّهُمْ بِهِمْ ثُمَّ كِتَابُ اللَّهِ حَكَمَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ فَأَبَوْا عَلَيَّ وَ قَاتَلُونِي وَ فِي أَعْنَاقِهِمْ بَيْعَتِي وَ دِمَاءُ نَحْوِ أَلْفٍ مِنْ شِيعَتِي فَقَتَلْتُهُمْ بِذَلِكَ أَ فِي شَكٍ أَنْتَ مِنْ ذَلِكَ؟ فَقَالَ قَدْ كُنْتُ فِي شَكٍ فَأَمَّا الْآنَ فَقَدْ عَرَفْتُ وَ اسْتَبَانَ لِي خَطَأُ الْقَوْمِ وَ أَنَّكَ أَنْتَ الْمُهْتَدِي الْمُصِيب» محمدباقر مجلسی، همان، ج۳۲، ص۳۵۳؛ نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۱۷ ـ ۱۸؛ شیخ‌مفید، *امالی*، همان، ص۱۲۹؛ ابن ابی‌الحدید، همان، ج۳، ص۱۰٤.

«ابن‌کواء» از علی‌علیه‌السلام در مورد طلحه و زبیر پرسید: چرا جنگ با آنان را حلال کردی در حالی که همراه تو با رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله هجرت کرده بودند و در شورای عمر نیز حضور داشتند؟! علی‌علیه‌السلام فرمود: در حجاز با من بیعت کردند و در عراق به مخالفت پرداختند، با آنان برای مخالفت آنان جنگیدم.[۱]

«خرّیت‌بن‌راشد» از اصحاب امام بود که پس از ماجرای حکمیت در مقابل امام ایستاد و به علی‌علیه‌السلام گفت: به خدا سوگند دیگر دستوراتت را اطاعت نخواهم کرد و پشت سرت نماز نخواهم خواند و از تو جدا خواهم شد.. حضرت علی‌علیه‌السلام فرمود:مادرت به عزایت بنشیند! اگر چنین کنی پیمان خود را شکسته‌ای و پروردگارت را نافرمانی نموده‌ای و جز به خودت، به کسی زیان نرسانده‌ای! به من بگو دلیل این تصمیم تو چیست؟! خریت بن راشد دلیل تصمیم خود را پذیرش حکمیّت بیان کرد. حضرت از او خواست که با هم بنشینند و درباره حکمیت با هم بحث کنند. تا شاید وی هدایت شود. «خریّت‌بن‌راشد» با تعهد به این‌که فردا خواهد آمد از ایشان جدا شد، ولی باز نگشت.[۲]

از ابوکثیر نقل شده، آن‌گاه که خوارج نهروان کشته شدند، با علی‌بن‌ابی طالب‌علیه‌السلام بودیم. گویا عده‌ای، از کشتن خوارج، اضطرابی در جان خویش احساس می‌کردند. علی‌علیه‌السلام فرمود:

---

۱. «... ما بال طلحه والزبیر؟ ولم استحللت قتالهما و قد شارکاك في الهجره مع رسول الله.... قال علي(ع) بایعاني با الحجاز ثم خالفاني با العراق فقا تلتهما علي خلا فهما». ابن‌قتیبه دینوری، همان، ص۱۰۹.

۲. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی کوفی، همان، ج۱، ص۳۳۲؛ محمدبن‌جریر طبری، همان، ج٤، ص۸۸.

ای مردم! همانا پیامبر خدا با ما درباره‌ی اقوامی سخن گفت که از دین بیرون می‌آیند همانند تیری که از هدف بیرون رود و هرگز به آن باز نمی‌گردند و (فرمود) نشانی آن این است که در میان آنان مردی است سیاه با دستی ناقص که یکی از دستانش همانند پستان زن است و پیرامونش هفت موی، رسته است. پس او را بجویید که همانا من یقین دارم وی در میان ایشان است. پس به دنبال او گشتند و او را کنار رود، زیر کشته‌ها پیدا کرده و آوردند، آن‌گاه علی علیه‌السلام تکبیر برآورد و فرمود: خدا و پیامبرش راست گفته‌اند. مردم نیز وقتی او را دیدند تکبیر سر دادند و شادمان گشتند و آن‌چه احساس می‌کردند از ایشان رخت بربست.[1]

در نقلی دیگر آمده است:

خوارج شعار می‌دادند «لا حکم الا لِلّه» علی علیه‌السلام فرمود: این گفتار حقی است که از آن باطل قصد شده. همانا پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مردمی را وصف فرموده که نشانه‌ی آن را در این گروه می‌بینم. یکی از آنان منفورترین مردمان نزد خداست. مردی سیاه که یکی از دستانش همانند پستان گوسفند یا برآمدگی پستان زنان است. چون علی‌بن ابی‌طالب آنان را کشت، نظر اندازید و او را بیابید. نظر انداختند و نشانی از او نیافتند. گفت: باز گردید به خدا سوگند نه من دروغ گفته‌ام و نه به من دروغ گفته شده. این سخن را دو سه بار گفت. سپس او را یافتند و آوردند و در مقابل علی علیه‌السلام قرار دادند.[2]

---

۱. علی‌بن‌حسین مسعودی، همان، ج۱، ص۷٦۵؛ سپس علی علیه‌السلام فرمود: «من داستانی را برای شما نقل کردم که خدا آن داستان را بر زبان پیغمبر خود جاری کرده بود، تا کسانی که با آنها جنگ و ستیز کرده‌اند، بدانند که قتل آنها از روی بصیرت و حقیقت بوده است. و ما برحق هستیم» عزالدّین ابن‌اثیر، *الکامل*، همان، ج۱۰، ص۱۵۲؛ ابن‌حجر عسقلانی، همان، ج۲، ص۳٤۱.

۲. عزالدّین ابن‌اثیر، همان، ج۱۰، ص۱۵۲؛ فضل‌بن‌شاذان نیشابوری، همان، ص٤۵۳؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج۳۳، ص۳۵۱؛ ابن‌حجرعسقلانی، *فتح‌الباری*، همان، ج۱۲، ص۲٦۵؛ ابن ابی‌الحدید، همان، ج۲، ص۲۷٦.

حضرت علی‌علیه‌السلام به منظور روشن‌گری یاران خویش، و متوجه ساختن آن‌ها به فریفته شدن خوارج توسط شیطان، فرمود: ای شور بخت مردم! آن‌که فریبتان داد، شما را زیانکار ساخت. اصحاب حضرت پرسیدند: ای امیرالمومنین چه کسی ایشان را فریفت؟ فرمود: همان شیطان گمراه کننده و نفس فرمان دهنده به بدی که آنان را فریفته‌ی آرزوها ساخت و راه نافرمانی را به رویشان گشود؛ به پیروزی وعده‌شان داد و در آتش سرنگونشان کرد.[۱]

۱۰. رعایت عهد و پیمان

حضرت علی‌علیه‌السلام تحت هیچ شرایطی و حتی در صورت از دست رفتن قدرت و حکومت، حاضر نبود که با دشمن خود، نقض پیمان کند. آن حضرت معتقد بود که اگر حاکمی حتی با دشمن خود، پیمانی ببندد یا بر اساس عهد و پیمان، چیزی را برذمه‌ی خود پذیرفت، باید به پیمان خود عمل کند و آن‌چه را بر ذمه‌ی خود دارد، ادا نماید، و به هیچ وجه خیانت و فریب در پیمان منعقد شده با دشمن روا نیست؛ زیرا خداوند تعالی از روی لطف و رحمت به بندگان، عهد و پیمان را امانی قرارداده و رعایت آن را به عهده‌ی همگان نهاده است؛ بنابراین در عهد و پیمان نمی‌توان خیانت کرد و نمی‌توان حیله و مکر در آن گنجاند. آن حضرت به حاکم مصر سفارش می‌کند:

قبل از عهد وپیمان، تمام ابعاد آن را درنظر بگیر و با تعقّل و تفّکر پیمان ببند که متضرّر و مغبون نشوی! ولی اگر بعد از بستن پیمان، متوجه شدی که به هر دلیل مغبون شده‌ای و به سبب آن مجبوری سختی و مشقت فراوانی را تحمل

۱. *نهج‌البلاغه*، همان، حکمت، ص۳۲۳؛ ابن ابی‌الحدید، همان، ج۱۹، ص۲۳۵.

کنی، باز هم حق به هم زدن پیمان را نداری و شکیبایی در دشواری ناشی از پیمان، بهتر از نقض پیمان با تمسّک به مکر و حیله است. که عذاب الهی را درپی خواهد داشت.[۱]

در جنگ صفین پس از تحمیل حکّمیت بر حضرت و رو شدن حیله‌ی معاویه، گروهی درپی نقض پیمان بودند ولی ایشان قبول نکرد و فرمود:

وای بر شما! آیا پس از اعلام رضایت و عهد و پیمان بر گردم!؟ مگر نه این که خداوند می‌فرماید: «چون عهدی بستید بدان وفا کنید و هرگز سوگند و پیمان را، که مؤکد و استوار کردید، نشکنید؛ زیرا خدا را بر خود ناظر و گواه گرفته‌اید و خدا به هر چه می‌کنید آگاه است»[۲].[۳]

۱. *نهج‌البلاغه*، همان، نامه ۵۳.
۲. نحل/ ۱٦.
۳. نصربن‌مزاحم منقری، همان، ص۷۱۷.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

مطالعه‌ی سیره‌ی امام علی علیه‌السلام، به عنوان انسانی کامل و امام اول شیعیان و هم‌چنین یکی از سابقین در اسلام و شخصیت‌های برجسته در تاریخ اسلام، در همه‌ی زمینه‌ها اهمیت بسیاری دارد. سیره‌ی نظامی ایشان بخشی از این مطالعه‌ی جامع و گسترده است. با توجه به این‌که جنگ‌های دوره امام علی علیه‌السلام بخش زیادی از این عصر را در بر می‌گیرند، مطالعه و بررسی جنگ‌ها و توجه به شبهات و سؤالات و ابهاماتی که در خصوص عمل‌کرد آن حضرت وجود دارد، می‌تواند بسیار مفید و راه گشا باشد.

آن حضرت سال ۳۵ هجری امر حکومت را در جامعه اسلامی، برعهده گرفت و با چالش‌های فراوانی روبرو شد. در این دوره علاوه بر این‌که افرادی چون طلحه و زبیر، در صف مخالفان حضرت قرار گرفتند، شورشیانی چون معاویه و همراه او عمروعاص نیز، عَلَم مخالفت برداشتند. حضرت در دوره‌ی پنج ساله‌ی حکومت خویش با این گروه‌ها جنگید. علاوه بر این، در اواسط این دوره پنج ساله، گروه جاهل دیگری به نام «خوارج» به وجود آمدند که حضرت با آنها نیز مقابله کرد و با مدیریت صحیح نظامی خویش، این جنگ‌ها را اداره

کرد. جنگ جمل با پیروزی حضرت به پایان رسید و بصریان از عمل خویش پشیمان شدند. در جنگ با معاویه نیز بروز مسئله‌ی حکمیّت، مانع پیروزی نهایی جنگ به نفع امام شد. در همین جنگ بود که خوارج نهروان به وجود آمدند. حضرت وقتی با طغیان‌گری آن‌ها مواجه شد، به جنگ با آن‌ها پرداخت و آنها را سرکوب کرد.

از نظر امام علی علیه‌السلام هر چند نظامی‌گری لازمه حکومت است، اما حاکمیت می‌بایست بر آموزه‌های دینی و اخلاقی استوار باشد. سیره‌ی نظامی امام علی علیه‌السلام در عصر حکومت در شکل مدیریت نظامی، قبل از جنگ، به هنگام جنگ و پس از آن، نمود یافته است. با توجه به این‌که اندیشه‌ی نظامی امام علی علیه‌السلام ذیل اندیشه‌ی نظامی اسلام مطرح است، به همین منظور، ابتدا اندیشه‌ی نظامی در اسلام را مورد توجه قرار دادیم؛ در این بخش به این نتیجه رسیده‌ایم که در دین مبین اسلام که به عنوان آخرین و کامل‌ترین دین بر بشر عرضه شده است، جنگ مطلقاً بد نیست. همان گونه که مطلقاً خوب و دارای ارزش نیست. هدف جنگ و جهاد در اسلام، جلوگیری از فساد و تباهی از سیطره یافتن کفر و شرک می‌باشد.

در فصل دوم این پژوهش، جایگاه جنگ و جهاد در ساختار حکومت و اهداف آن از منظر امام علی علیه‌السلام مورد بررسی قرار گرفته و به شبهاتی که در این رابطه مطرح بوده، پاسخ داد شده است. در این بررسی به این نتیجه رسیده‌ایم که مسائل نظامی، در ساختار حکومت از دیدگاه آن حضرت از جایگاه خاصی برخوردار است و در حقیقت نظامیان، در رأس گروه‌ها و عناصر سازنده‌ی حکومت می‌باشند، که با کمک آن‌ها می‌توان دشمنان دین، متجاوزان، منحرفان

و گمراهان را سرکوب کرد و بدین ترتیب عدالت و امنیت را در جامعه بر پا کرده و عزت و سربلندی را برای جامعه اسلامی و مسلمانان به ارمغان آورد. از منظر آن حضرت، جنگ و جهاد با ارزش، جنگ و جهادی است که در راه خدا (فی سبیل الله) باشد و هدف از آن مبارزه با انحراف و گمراهی، مبارزه با متجاوزان و عاصیان و اصلاح جامعه انسانی، کسب عزت، احیاء حق و برپایی عدالت باشد.

علاوه بر این در این فصل به اخلاق نظامی از دیدگاه امام علی‌علیه‌السلام نیز پرداخته شده است و به این نکته رسیده‌ایم که آن حضرت، همواره به تمامی مسائل اخلاقی قبل از نبرد، به هنگام نبرد و پس از آن توجه داشته و به شدّت پایبند مسائل اخلاقی بود و هیچ‌گاه از دستورات اخلاقی اسلام، حتی به بهای پیروز شدن بر دشمن، تخطی نمی‌کرد. ایشان هر روشی را برای رسیدن به اهداف نظامی بکار نمی‌گرفت بلکه مسائل اخلاقی سر لوحه اقدامات ایشان بود. از دیدگاه امام علی‌علیه‌السلام جنگ، آخرین راه کار بر ضد دشمن بود. آن حضرت تمامی شیوه‌های مناسب را برای جلوگیری از درگیری و جنگ به کار می‌برد و به روشن‌گری می‌پرداخت. اما وقتی دشمن بر جهالت خویش اصرار می‌ورزید و جنگ را آغاز می‌کرد، حضرت نیز با قاطعیت و توأم با رعایت مسائل اخلاقی، دشمن را سرکوب می‌کرد.

از دیدگاه امام علی‌علیه‌السلام توکل بر خداوند مهم‌ترین اصل در جنگ بود. استفاده از شیوه‌های ناجوان‌مردانه، به هیچ وجه صحیح نبود، در سیره‌ی حضرت پایبندی به تعهد، رعایت می‌شد، مکر و فریب جایگاهی نداشت، دشنام به دشمن را صحیح نمی‌دانست، و تمامی جنبه‌های اخلاقی رعایت می‌شد.

در فصل سوم، به مدیریت نظامی امام علی علیه‌السلام قبل از آغاز جنگ تا لحظه‌ی شروع جنگ پرداخته‌ایم. و به این نتیجه رسیده‌ایم که حضرت، به کسب اطلاعات نظامی، سخت اهمیت می‌داد. مأمورین اطلاعاتی در مناطق مختلف، اطلاعات لازم را به حضرت منتقل می‌کردند. به نیروهای تحت فرمان خویش نیز سفارش می‌کرد که از این مسئله غافل نشوند. آن حضرت با الهام از دستورات الهی و سیره‌ی نبی مکّرم اسلام، همواره به اصل مشورت در امور توجه می‌نمود. حضرت در جنگ‌ها با یاران خویش در خصوص حوادث پیش آمده و اقداماتی که باید صورت بگیرد مشورت می‌کرد؛ و چون احتمال درگیری و برخورد با نیروهای دشمن را می‌داد، نیرو و تجهیزات لازم را برای حمله و جنگ با دشمن فراهم می‌آورد. نامه‌نگاری، سخنرانی و اعزام افراد به مناطق مختلف از شیوه‌هایی بوده که حضرت برای جمع‌آوری نیرو به کار می‌برده است.

آن حضرت به جمع‌آوری تسلیحات و تجهیزات جنگ، اهمیت فراوانی می‌داد. از نیروهای خویش درخواست می‌کرد خودشان سلاح و تجهیزات لازم را برای مقابله با دشمن فراهم سازند. شمشیر، مهم‌ترین سلاح، هم برای نیروهای سواره و هم پیاده نظام بود. در عین حال از نیزه و کمان نیز استفاده می‌شد.

در گفتار دوم این فصل، به هزینه‌های جنگ و راه‌های تأمین آن در سیره‌ی حضرت علی علیه‌السلام پرداخته‌ایم. آن حضرت برای تأمین امکانات و تدارکات جنگ‌های خویش علاوه بر خراج (مالیات)، کمک‌های مردمی را نیز در نظر داشت. علاوه بر این خود نیز از اموال شخصی خویش در این راه استفاده می‌کرد.

آموزش نظامی نیز در سیره حضرت مورد توجه بود. حضرت علی علیه‌السلام هم

به آموزش‌های انفرادی همانند نحوه شمشیر زدن، تحرک لازم در میدان جنگ، و... هم به آموزش‌های جمعی همانند نحوه‌ی حرکت به سوی دشمن، نحوه‌ی قرار گرفتن نیروها در برابر دشمن و.... توجه داشت.

در گفتار بعدی به نحوه حرکت دادن سپاه پرداخته‌ایم. و به این نتیجه رسیده‌ایم که حضرت در مرحله‌ی اول دستور می‌داد، تمامی نیروها در اردوگاه نظامی بیرون شهر جمع شوند. سپس آن حضرت پس از ساماندهی نیروها، دستور حرکت به طرف دشمن را صادر می‌کرد. توجه به مانورهای نظامی، اعزام نیروهای پشتیبان و نظم و آرایش نیروها در هنگام حرکت، از مؤلفه‌های مورد توجه حضرت، در این شرایط بوده است.

توجه به روشن‌گری، هم نسبت به نیروهای خودی و هم نسبت به نیروهای دشمن در سیره‌ی حضرت به طور جدی دنبال شده است.

حضرت در مورد نیروهای خودی، شرایطی را فراهم می‌کرد تا آنها با آگاهی از حقایق، در برابر سیل شایعات و اکاذیب دشمن، مقاوم شوند و از طرفی تلاش مضاعفی برای نیل به اهداف، از خود به نمایش گذارند. در مورد نیروهای دشمن، حضرت سعی داشت با روشن‌گری خویش آن‌ها را هدایت کند تا دست از عصیان‌گری و جنگ بکشند. بدون شک این روشن‌گری‌ها موجبات تضعیف روحی دشمن را فراهم می‌کرد و در برخی موارد، آن‌ها به اشتباه خویش پی برده و دست از جنگ بر می‌داشتند یا به یاران حضرت می‌پیوستند. علاوه بر این، با این روشن‌گری‌ها، حجت بر دشمن تمام می‌شد..

در فصل چهارم و پایانی این پژوهش به مدیریت نظامی امام علی‌علیه‌السلام به هنگام جنگ و پس از جنگ پرداخته شده است. نتیجه‌ای که از مدیریت نظامی

امام علی علیه‌السلام به هنگام جنگ می‌گیریم، به طور خلاصه چنین است: حضرت علی علیه‌السلام پس از آغاز نبرد از طرف دشمن، اجازه‌ی جنگ را صادر می‌کرد و تمامی جنبه‌های نظامی را در نظر داشت و به خوبی میدان جنگ را مدیریت می‌کرد. حضرت برای غلبه بر دشمن، انواع تاکتیک‌ها را به کار می‌بست؛ به جنبه‌های روانی در هنگام جنگ توجه داشت و به موقع از شیوه‌های مؤثر بهره می‌برد. از جمله تاکتیک‌هایی که حضرت در میدان جنگ به آنها توجه داشت، می‌توان به «حمله به قلب سپاه دشمن»، «محاصره کامل دشمن»؛ «حمله همگانی»؛ «خدعه» و «تمرکز قوا» اشاره نمود.

و در بحث «مسائل روانی»، استفاده از شعار، تشجیع نیروها، استفاده از لباس، پرچم و استر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و... مورد توجه حضرت بود.

در گفتار دوم این فصل به مدیریت حضرت پس از جنگ اشاره شده است. و به این نتیجه رسیده‌ایم که حضرت علی علیه‌السلام معمولاً پس از جنگ‌هایش فرمان عفو عمومی را صادر می‌کرد، اسرایی که قاتل کسی نبودند، آزاد می‌کرد؛ به مجروحین جنگ، چه از نیروهای خودی بودند یا دشمن، رسیدگی می‌نمود و به یاران خویش فرمان می‌داد اولاً مجروحان دشمن را به قتل نرسانند، ثانیاً به کمک تمامی مجروهان بشتابند و در صورت لزوم آن‌ها را به پشت جبهه منتقل کنند تا مداوا شوند.

در نحوه‌ی برخورد با فراریان، حضرت به یاران خویش سفارش می‌کرد هیچ‌گاه از معرکه‌ی جنگ فرار نکنند؛ به فراریان دشمن آسیبی نرسانند. البته مجروحان و فراریان جنگ صفین، چون دوباره به معاویه می‌پیوستند، کشته می‌شدند.

حضرت علی‌علیه‌السلام هم بر کشته‌های خودی و هم بر کشته‌های دشمن (چون مسلمان بودند) نماز می‌خواند و آن‌ها را دفن می‌کرد، حضرت هتک حرمت نیروهای دشمن را جایز نمی‌دانست. در جنگ‌های زمان حضرت علی‌علیه‌السلام غنایمی به جز سلاح و ابزارهای جنگی میدان نبرد، وجود نداشت. چرا که نیروهای مقابل، در ظاهر مسلمان بودند.

تشکر از مجاهدان و رزمندگان و تمجید و تعریف از آن‌ها و برطرف ساختن نیازهای مادی و معنوی آن‌ها همواره پس از جنگ‌های حضرت، مورد توجه ایشان بود.

حضرت علی‌علیه‌السلام به منظور جلوگیری از شورش مجدد نیروهای دشمن از حربه‌ی «تهدید» استفاده می‌کرد و به منظور زدودن شک و ابهام از نیروهای خویش به روشن‌گری می‌پرداخت و با پاسخ دادن به ابهامات و سؤالات نیروهای خویش این شک و دو دلی را برطرف می‌ساخت.

مدیریت نظامی امام علی‌علیه‌السلام قبل از جنگ و به هنگام جنگ سبب شده است که آن حضرت در جنگ جمل و نهروان به پیروزی کامل دست یابد. در جنگ صفین نیز مدیریت حضرت، شکست نهایی دشمن را نزدیک کرد امّا حربه‌ی فریب کارانه‌ی دشمن در آخرین لحظات جنگ، سبب شد این پیروزی نهایی به دست نیاید. توجه حضرت علی‌علیه‌السلام به مسائل مدیریتی و اخلاقی در تمامی مراحل جنگ‌های ایشان، سبب شده است، آن حضرت به عنوان الگویی کامل برای تمامی انسان‌های آزاده و خصوصاً مسلمانان و نظامیان مطرح باشد.

منابع و مآخذ

۱. ***قرآن کریم***

۲. **نهج‌البلاغه**، ترجمه دشتی، محمّد، قم، نشر الهادی، ۱۳۷۹ش

۳. ابن‌ابی‌الحدید، ***شرح نهج‌البلاغه***، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، داراحیاء الکتب العربیة بی‌جا، بی‌تا.

٤. ابن‌اثیر، عزالدین، ***اسدالغابه فی معرفة الصحابه***، اسماعیلیان، تهران، بی‌تا.

۵. ابن‌اثیر، عزالدین، ***الکامل***، ترجمه‌ی ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، مؤسسه‌ی مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳۷۱ش.

٦. ابن‌الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد، ***المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک***، چاپ‌اول، دارالکتب العلمیة، بیروت، ١٤١٢ق/١٩٩٢م.

۷. ابن‌الدمشقی، محمدبن‌احمد، ***جواهرالمطالب***، چاپ‌اول، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه، قم، ١٤١٥ق.

۸. ابن‌العبری، ***تاریخ‌مختصرالدول***، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، چاپ‌اول،

انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷ش.

۹. ابن‌حجر، ***فتح‌الباری***، چاپ دوم، دارالمعرفة، بیروت، بی‌تا.

۱۰. ابن‌حزم، ***المحلی***، دارالفکر، بیروت، بی‌تا.

۱۱. ابن‌خلدون، ***العبر***، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، بی‌جا، ۱۳٦۳ش.

۱۲. ابن‌سعد، محمد، ***الطبقات‌الکبری***، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، فرهنگ و اندیشه، تهران، ۱۳۷٤ش.

۱۳. ابن‌شعبه حرانی، ابومحمد، ***تحف‌العقول***، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱٤۰٤ق.

۱٤. ابن‌عبدالبر، ***الاستیعاب***، چاپ‌اول، دارالجیل، بیروت، ۱٤۱۲ق.

۱۵. ابن‌عساکر، ***الامام‌علی‌بن‌ابی‌طالب***، تحقیق شیخ محمدباقر محمودی، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۵ق.

۱٦. ابن‌عساکر، ***تاریخ‌مدینه‌ی‌دمشق***، دارالفکر، بیروت، ۱٤۱۵ق.

۱۷. ابن‌کثیر، اسماعیل، ***البدایةوالنهایة***، چاپ اول، داراحیاءالتراث العربی، بیروت، ۱٤۰۸ق.

۱۸. ابن‌مسکویه، **تجارب‌الأمم**، ترجمه‌ی ابوالقاسم امامی، سروش، تهران، ۱۳٦۹ش.

۱۹. ابن‌منظور، ***لسان‌العرب***، چاپ‌اول، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱٤۰۸ق.

۲۰. ابن‌هشام حمیری، ***السیرة النبویه***، دارالمعرفة، بیروت، بی‌تا.

۲۱. ابوالحسین، احمدبن‌فارس، ***معجم‌مقاییس‌اللّغة***، تحقیق عبدالسلام محمد

هارون، چاپ‌دوم، مطبعه الحلبی، مصر، ۱۳۸۹ق.

۲۲. احسایی، ابن ابی‌جمهور، ***عولی‌اللئالی***، چاپ‌اول، سیدالشهداء، قم، ۱٤۰۳ق.

۲۳. احمدبن‌حنبل، ***مسنداحمدبن‌حنبل***، دارصادر، بیروت، بی‌تا.

۲٤. احمدبن‌علی‌بن‌المثنی، ***مسندابویعلی‌الموصلی***، دارالمامون للتراث، بی‌جا، بی‌تا.

۲۵. اربلی، علی‌بن‌عیسی، ***کشف‌الغمة***، مکتبه بنی‌هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ش.

۲٦. ازغندی، علیرضا و جلیل روشندل، ***مسائل نظامی و استراتژیک معاصر***، چاپ پنجم ، سمت، تهران، ۱۳۸۲ش.

۲۷. اسکافی، ابوجعفر، ***المعیاروالموازنة***، تحقیق شیخ محمدباقر محمودی، بی‌جا، بی‌تا.

۲۸. اشراق، محمدکریم، ***تاریخ و مقررات جنگ در اسلام***، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳٦۰ش.

۲۹. اصفهانی، ابوالفرج، ***مقاتل‌الطالبین***، چاپ‌دوم، مؤسسه دارالکتاب، قم، بی‌تا.

۳۰. المناوی، محمد عبدالرئوف، ***فیض‌القدیر***، چاپ‌اول، دارالکتب‌العلمیه، بیروت، ۱٤۱۵ق.

۳۱. امینی، عبدالحسین، ***الغدیر***، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۳۹۷ق.

۳۲. اندلسی، ابن‌حزم، ***جوامع السیرة النبویة***، دارالکتب‌العلمیه، بیروت، بی‌تا.

۳۳. بحرانی، سیدهاشم، ***البرهان***، چاپ‌اول، بنیاد بعثت، تهران، ۱٤۱٦ق.

۳٤. بحرانی، سیدهاشم، ***مدینة المعاجز الائمة الاثني عشر***، چاپ‌اول،

موسسة المعارف الاسلامیه، قم، ١٤١٣ق.

٣٥. بحرانی، میثم‌بن‌علی، ***اختیارمصباح‌السالکین***، چاپ‌اول، آستان قدس رضوی، مشهد، ١٣٦٦ش.

٣٦. بستانی، محمد، ***استراتژی نظامی امام علی علیه‌السلام***، چاپ‌اول، سازمان تحقیقات خودکفایی سپاه، تهران، ١٣٧٨ش.

٣٧. بغدادی، خطیب، ***تاریخ‌بغداد***، دارالکتب‌العلمیه، بیروت، بی‌تا.

٣٨. بغدادی، صفی‌الدین عبدالمومن، ***مراصد الاطلاع علي اسماء الامکنة و البقاع***، چاپ‌اول، دارالجیل، بیروت، ١٤١٢ق.

٣٩. بغدادی، عبدالقاهر، ***الفرق‌بین‌الفرق***، دارالجبل، بیروت، ١٤٠٨.

٤٠. بلاذری، احمدبن یحیی، ***انساب‌الاشراف***، تحقیق سهیل ذکار، ریاض زرکلی، دارالفکر، بیروت، ١٤١٧ق.

٤١. بهوتی، منصوربن‌یونس، ***کشف‌القناع***، چاپ‌اول، دارالکتب‌العلمیه، بیروت، ١٤١٨ق.

٤٢. بیهقی، احمدبن‌حسین، ***دلائل‌النبوة***، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، چاپ‌اول، علمی و فرهنگی، تهران، ١٣٦١ش.

٤٣. بیهقی، احمدبن‌علی بن حسین، ***السنن‌الکبری***، دارالفکر، بیروت، بی‌تا.

٤٤. تقی الدین، احمد بن علی، ***امتاع‌الاسماع***، چاپ‌اول، دارالکتب العلمیه، بیروت، ١٤٢٠ق.

٤٥. تمیمی، ابوحاتم، ***السیرة النبویه و اخبار الخلفاء***، چاپ‌سوم، کتب الثقافیه، بیروت، ١٤١٧ق.

٤٦. تمیمی‌آمدی، *عبدالواحد*، ***غررالحکم***، ترجمه‌ی سیدهاشم رسولی

محلاتی، چاپ‌دوم، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۸ش.

٤٧. ثقفی، کوفی، ***الغارات***، ترجمه‌ی عزیزالله عطاردی، عطارد، بی‌جا، ۱۳۷۳ش.

٤٨. جعفری، محمدتقی، ***حکمت اصول سیاسی اسلام***، بنیاد نهج‌البلاغه، تهران،۱۳٦۹ش.

٤٩. جمال‌الدین محمدبن‌عبدالله‌بن‌مالک، ***الفيّة ابن مالك في النحو و الصرف***، دار الكتب المصرية، قاهرة، ١٣٤٨ق.

٥٠. جوهری، اسماعیل‌بن‌حماد، ***الصحاح***، چاپ‌چهارم، دارالعلم‌للملایین، بیروت، ١٤٠٧ق.

٥١. حرانی، ابومحمد، ***تحف‌العقول***، جامعه مدرسین، قم، ١٤٠٤ق.

٥٢. حسن بن یوسف(علامه‌حلی)، ***تحریرالاحکام***، مؤسسه آل‌البیت، مشهد، بی‌تا.

٥٣. حسن بن یوسف(علامه‌حلی)، ***تذکرة الفقها***، مکتبة الرضوية، بی‌جا، بی‌تا.

٥٤. حسن بن یوسف(علامه‌حلی)، ***قواعدالاحکام***، چاپ‌اول، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ١٤١٣ق.

٥٥. حسن بن یوسف(علامه‌حلی)، ***نهج‌الحق و کشف الصدق***، مؤسسه دارالهجرة، قم، ١٤٠٧ق.

٥٦. حسین بن عبدالوهاب، ***عیون‌المعجزات***، الحیدریه، نجف، ١٣٦٩ق.

٥٧. حلبی شافعی، ابوالفرج، ***السیرةالحلبیة***، چاپ‌دوم، دارالکتب‌العلمیه، بیروت، ١٤٢٧ق.

۵۸. حلی، محقق، ***شرایع‌الاسلام***، استقلال، تهران، ۱٤۰۹ق.

۵۹. حموی، یاقوت، ***معجم‌البلدان***، چاپ‌دوم، دارصادر، بیروت، ۱۹۹۵ق.

٦۰. حمیری کلاعی، ابوالربیع، ***الاکتفاء بما تضمنه من مغازي رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و الثلاثة الخلفاء***، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی‌تا.

٦۱. حمیری، عبدالله، ***قرب‌الاسناد***، چاپ‌اول، آل‌البیت، قم، ۱٤۱۳ق.

٦۲. حمیری، محمدبن‌عبدالمنعم، ***الروض‌المعطارفی‌خبرالاقطار***، چاپ‌دوم، مکتبة لبنان، بیروت، ۱۹۸٤ق.

٦۳. خزاز قمی، علی‌بن‌محمد، ***کفایة‌الاثر***، بیدار، قم، ۱٤۰۱ق.

٦٤. خسروی‌حسینی، سیدغلامرضا، ***ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن***، چاپ‌دوم، مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵ش.

٦۵. خوارزمی، موفق‌بن‌احمد، ***المناقب***، چاپ‌دوم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱٤۱۱ق.

٦٦. خویی، سید ابوالقاسم، ***منهاج‌الصالحین***، مدینه‌العلم، قم، ۱٤۱۳ق.

٦۷. دمشقی الباعونی، محمدبن‌احمد، ***جواهر المطالب فی مناقب الامام الجلیل علی‌بن‌ابی‌طالب***، چاپ‌اول، مجمع احیاء الثقاتة الاسلامیه، قم، ۱٤۱۵ق.

٦۸. دمشقی، شمس‌الدین، محمدبن‌مکی (شهیداول)، ***الدروس***، چاپ‌اول، ، نشر اسلامی، قم، ۱٤۱٤ق.

٦۹. دهخدا، علی‌اکبر، ***لغت‌نامه***، چاپ‌اول، مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۳ش.

۷۰. دینوری، ابن‌قتیبه، ***الامامة و السیاسة***، ترجمه‌ی ناصر طباطبایی، ققنوس، تهران، ۱۳۸۰ش.

۷۱. دینوری، ابوحنیفه، ***الأخبارالطوال***، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، چاپ‌چهارم، نشرنی، تهران، ۱۳۷۱ش.

۷۲. ذهبی، شمس‌الدین محمدبن‌احمد، ***تاریخ‌الاسلام***، چاپ‌دوم، دارالکتاب العربی، بیروت، ١٤١٣ق.

۷۳. ذهبی، شمس‌الدین، ***سیراعلام‌النبلاء***، مؤسسه الرسالة، بیروت، ١٤١٣ق.

۷٤. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین‌بن‌محمد، ***المفردات فی غریب القرآن***، تحقیق محمد سیّد کیلانی، دارالمعرفة، بیروت، بی‌تا.

۷۵. راوندی، قطب، ***الخرائج و الجرائح***، مؤسسه‌ی الامام المهدی، قم، بی‌تا.

۷٦. رشاد، علی‌اکبر، ***دانشنامه‌ی امام علی علیه‌السلام***، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۸۰ش.

۷۷. زبیدی، محمدبن‌مرتضی، ***تاج‌العروس***، مکتبة الحیاة، بیروت، بی‌تا.

۷۸. سجستانی، سلیمان‌بن‌داوود، ***مسند ابی داوود***، دارالحدیث، بیروت، بی‌تا.

۷۹. سیدمرتضی، ***خصائص‌الائمه***، آستان قدس رضوی، مشهد، ١٤٠٦ق.

۸۰. سیوری، مقدادبن‌عبدالله، ***کنزالعرفان***، تحقیق سیدمحمد قاضی، دارالمهدی، بی‌جا، بی‌تا.

۸۱. سیوطی، جلال‌الدین، ***الجامع‌الصغیر***، چاپ‌اول، دارالفکر، بیروت، ١٤٠١ق.

۸۲. سیوطی، جلال‌الدین، ***فتح‌الباری فی شرح صحیح البخاری***،

دارالمعرفة للطباعة و النشر، بیروت، بی‌تا.

۸۳. شلتوت، شیخ محمود، ***جنگ و صلح در اسلام***، ترجمه‌ی شریف رحمانی، بعثت، تهران، ۱۳٥٤ش.

۸٤. شمس‌الدین، محمدمهدی، ***جنگ و صلح از دیدگاه اسلام***، ترجمه‌ی بنیاد نهج‌البلاغه، روشنگر، قم، ۱۳٦٤ش.

۸٥. صالحی شامی، محمدبن‌یوسف، ***سبل‌الهدی***، چاپ‌اول، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱٤۱٤ق.

۸٦. صنعانی، عبدالرزاق، ***المصنف***، مجلس العلمی، بی‌جا، بی‌تا.

۸۷. الضبی الاسدی، سیف‌بن‌عمر، ***الفتنه و وقعة الجمل***، دارالنفائس، بیروت، ۱۳۹۱ق.

۸۸. طباطبایی، محمدحسین، ***تفسیرالمیزان***، ترجمه‌ی سیدمحمدباقر موسوی همدانی، دفتر تبلیغات، قم، ۱۳۷٤ش.

۸۹. طبرانی، سلیمان بن احمد، ***المعجم‌الاوسط***، دارالحرمین، بی‌جا، بی‌تا.

۹۰. طبرانی، سلیمان بن احمد، ***المعجم‌الصغیر***، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی‌تا.

۹۱. طبرسی، احمدبن‌علی، ***الاحتجاج***، چاپ‌اول، مرتضی، مشهد، ۱٤۰۳ق.

۹۲. طبرسی، فضل‌بن‌حسن، ***اعلام‌الوری***، چاپ‌سوم، اسلامیه، تهران، ۱۳۹۰ق.

۹۳. طبری، احمدبن‌عبدالله، ***دخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی***، مکتبه القدسی، بی‌جا، ۱۳٥٦ش.

۹٤. طبری، محمدبن‌جریر، ***تاریخ‌الطبری***، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده،

اساطیر، تهران، ۱۳۷۵ش.
۹۵. طبری، محمدبن‌علی، ***بشارة‌المصطفی***، چاپ‌اول، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ١٤٢٠ق.
۹٦. طریحی، فخرالدین، ***مجمع‌البحرین***، چاپ‌سوم، مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵ش.
۹۷. طه، حسین، ***علی و بنوه***، دارالمعارف،قاهره، ۱۹۸۰م.
۹۸. عاملی، جعفرمرتضی، ***الصحیح من سیرة النبي الاعظم***، چاپ‌چهارم، دارالهادی، بیروت، ١٤١٥ق.
۹۹. عاملی، شیخ حر، ***وسائل‌الشیعه***، تحقیق شیخ محمد رازی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.
۱۰۰. عاملی، شیخ زین‌الدین‌بن‌علی (شهیدثانی)، **الروضة البهیه فی شرح *اللمعة الدمشقیة***، چاپ‌اول، داوری، قم، ١٤١٠ق.
۱۰۱. عباس محمود العقاد، ***عبقریه الامام علی***، مکتبه‌العصریه، بیروت، ١٢٨٦ق.
۱۰۲. عبدالله بن قدامه، ***المغنی***، دارالکتاب العربی، بیروت، بی‌تا.
۱۰۳. عسقلانی، ابن‌حجر، ***الاصابة‌في‌تمییزالصحابه***، دارالکتب‌العلمیه، بیروت، ١٤١٥ق.
۱۰٤. عسکری، سید مرتضی، ***احادیث‌امّ‌المومنین‌عایشه***، بی‌جا، ١٤١٨ق.
۱۰۵. علی بن‌حسین (سید مرتضی)، ***تنزیه الانبیاء و الائمه***، رضی، قم، بی‌تا.
۱۰٦. عمروبن‌ابی‌عاصم، ***کتاب‌السنة***، المکتب الاسلامی، بیروت، بی‌تا.

۱۰۷. فارسی، جلال‌الدین، ***جهاد، حدّ نهایی تکامل***، جهان‌آرا، قم، ۱۳٤٥ش.
۱۰۸. الفخری، محمد بن علی بن طباطبا، ***تاریخ الفخری***، ترجمه‌ی محمد وحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ‌دوم، تهران، ۱۳٦۰ش.
۱۰۹. فراهیدی، خلیل‌بن‌احمد، ***العین***، چاپ‌دوم، هجرت، قم، ۱٤۰۹ق.
۱۱۰. فیروزآبادی، مجدالدین، ***قاموس‌المحیط***، بی‌جا، بی‌تا.
۱۱۱. قاضی ابن‌البراج، ***المهذب***، جامعه مدرسین، قم، ۱٤۰٦ق.
۱۱۲. قاضی عبدالجبار، ***تثبیت دلائل النبوة***، دارالمصطفی، قاهره، بی‌تا.
۱۱۳. قاضی‌نعمان، ابوحنیفه، ***شرح‌الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار***، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، بی‌تا.
۱۱٤. قاضی‌نعمان، ***دعائم‌الاسلام***، تحقیق آصف‌بن‌علی‌اصغر فیضی، دارالمعارف، بی‌تا، ۱۳۸۳ق.
۱۱٥. قاندان، اصغر، ***سیاست نظامی امام علی علیه‌السلام***، چاپ‌اول، فروزان، تهران، ۱۳۷٥ش.

۱۱٦. قرطبی، یحیی، ***تفسیرالقرطبی***، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، ۱٤۰٥ق.
۱۱۷. قمی، ابوالقاسم‌بن‌حسن (میرزای‌قمی)، ***جامع‌الشتات***، چاپ‌اول، مؤسسه‌ی کیهان، بی‌جا، ۱٤۱۳ق.
۱۱۸. قمی، علی‌بن‌ابراهیم‌بن‌هاشم، ***تفسیرالقمی***، چاپ‌سوم، جزائری، قم، ۱٤۰٤ق.

۱۱۹. قندوزی، سلیمان‌بن‌ابراهیم، ***ینابیع المودة لذوي القربی***، اسوه، بی‌جا، ۱٤۱٦ق.

۱۲۰. کراجکی، ابوالفتح، ***کنزالفوائد***، مکتبه مصطفوی، قم، بی‌تا.

۱۲۱. کراجکی، محمدبن‌علی، ***معدن‌الجواهر***، چاپ‌دوم، مهراستوار، قم، ۱۳٤۹ش.

۱۲۲. کرکی، محقق، ***جامع‌المقاصد***، چاپ‌اول، آل‌بیت، قم، ۱٤۰۸ق.

۱۲۳. کفعمی، شیخ ابراهیم، ***محاسبةالنفس***، چاپ‌اول، مؤسسه قائم آل محمد، قم، ۱٤۱۳ق.

۱۲٤. کلبی، هشام‌بن‌محمد، ***الاصنام***، چاپ‌دوم، نشر نو، تهران، ۱۳٦٤ش.

۱۲۵. کلینی، محمدبن‌یعقوب، ***الکافی***، تحقیق علی‌اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، بی‌جا، ۱۳٦۷ش.

۱۲٦. الکوفی، ابن‌ابی‌شیبه، ***المصنف***، چاپ‌اول، دارالفکر، بیروت، ۱٤۰۹ق.

۱۲۷. کوفی، احمدبن‌اعثم، ***الفتوح***، ترجمه‌ی محمدبن‌احمد مستوفی هروی، انتشارات آموزش و انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۲ش.

۱۲۸. کوفی، فرات، ***تفسیرفرات***، مؤسسه چاپ و نشر، بی‌جا، ۱٤۱۰ق.

۱۲۹. کوفی، محمدبن‌سلیمان، ***مناقب الامام امیرالمؤمنین***، چاپ‌اول، مجمع احیاء، الثقافة الاسلامیه، بی‌جا ۱٤۱۲ق.

۱۳۰. کیا، علی، ***اسلام دین جنگ و صلح***، چاپ‌اول، سعید، بی‌جا، ۱۳٦۲ش.

۱۳۱. لکهنوی، میرحامد حسین، ***عبقات‌الانوار***، چاپ‌دوم، کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین، اصفهان، ۱۳٦٦ش.

۱۳۲. اللیثی الواسطی، علی‌بن‌محمد، ***عیون‌الحکم***، چاپ‌اول، دارالحدیث، قم، ۱۳۷٦ش.

۱۳۳. مازندرانی، ابن‌شهرآشوب، ***مناقب‌آل‌ابی‌طالب***، مطبعة الحیدریه، نجف، ۱۳۷٦ش.

۱۳٤. المتقی الهندی، علاءالدین علی، ***کنزل‌العمال***، مؤسسه الرساله، بیروت، بی‌تا.

۱۳۵. مجلسی، محمدباقر، ***بحارالانوار***، چاپ‌دوم، مؤسسه‌ی الوفاء، بیروت، ۱٤۰۳ق.

۱۳٦. محمد بن حسن (شیخ طوسی)، ***الامالی***، چاپ‌اول، دارالثقافة، قم، ۱٤۱٤ق.

۱۳۷. محمد بن حسن (شیخ طوسی)، ***التبیان***، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول بی‌جا، ۱٤۰۹ق.

۱۳۸. محمد بن حسن (شیخ طوسی)، **الرسائل‌العشر**، جامعه‌ی‌مدرسین، قم، ۱٤۰٤ق.

۱۳۹. محمد بن حسن (شیخ طوسی)، ***تهذیب‌الاحکام***، چاپ‌چهارم، دارالکتب الاسلامیه، بی‌جا، ۱۳٦۵ش.

۱٤۰. محمد بن حسین(سیدرضی)، ***تنبیه‌الغافلین و تذکرة العارفین***، چاپ‌اول، پیام حق، تهران، ۱۳۷۸ش.

۱٤۱. محمد بن سلامه، ***دستور معالم الحکم***، مکتبه مفید، قم، بی‌تا.

۱٤۲. محمد بن علی(شیخ صدوق)، ***من‌لا یحضره‌الفقیه***، چاپ‌دوم، نشر اسلامی، قم، ۱٤۰٤ق.

۱٤۳. محمد بن علی(شیخ‌صدوق)، ***الامالی***، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، بی‌تا.

۱٤٤. محمد بن علی(شیخ‌صدوق)، ***الامالی***، چاپ‌اول، مؤسسه البعثه، قم، ۱٤۱۷ق.

۱٤٥. محمد بن علی(شیخ‌صدوق)، ***الخصال***، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، بی‌تا.

۱٤٦. محمد بن علی(شیخ‌صدوق)، ***ثواب‌العمال***، چاپ‌دوم، منشورات الرضی، قم، ۱۳٦۸ش.

۱٤۷. محمد بن علی(شیخ‌صدوق)، ***معانی‌الاخبار***، موسسة النشر الاسلامی، قم، بی‌تا.

۱٤۸. محمد بن عمر، ***اختیار معرفة الرجال***، آل‌البیت، قم، ۱٤۰٤ق.

۱٤۹. محمد بن نعمان (شیخ مفید)، ، ***الاختصاص***، قم، بی‌تا.

۱٥۰. محمد بن نعمان (شیخ مفید)، ***الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد***، ترجمه‌ی سیدهاشم رسولی محلاتی، چاپ‌دوم، اسلامیه، تهران، بی‌تا.

۱٥۱. محمد بن نعمان (شیخ مفید)، ***الارشاد***، تحقیق مؤسسه‌ی آل البیت علیهم‌السلام، دارالمفید، بی‌جا، بی‌تا.

۱٥۲. محمد بن نعمان(شیخ‌مفید)، ***الجمل و النصرة لسید العترة في حرب البصرة***، چاپ‌سوم، بوستان‌کتاب، قم، ۱۳۸۷ش.

۱٥۳. محمدی ری‌شهری، محمد، ***دانشنامه‌ی امیرالمؤمنین***، ترجمه‌ی مهدی مهریزی، دارالحدیث، قم،۱٤۲٤ق.

۱۵٤. محمدی ری‌شهری، ***میزان‌الحکمه***، دارالحدیث، قم، بی‌تا.

۱۵۵. محمودی، محمدباقر، ***نهج‌السعادة في مستدرك نهج‌البلاغه***، النعمان النجف، نجف، ۱۳۸۵ش.

۱۵٦. المدنی، ضامربن‌شدقم، ***وقعة‌الجمل***، چاپ‌اول، بی‌جا، ۱٤۲۰ق.

۱۵۷. مسعودی، علی‌بن‌حسین، ***مروّج‌الذهب و معادن‌الجوهر***، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، چاپ‌اول، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷٤ش.

۱۵۸. مصباح یزدی، محمدتقی، ***جنگ و جهاد در قرآن***، چاپ‌اول، مرکز انتشارات مؤسسه امام خمینی رحمه‌الله، قم،۱۳۸۲ش.

۱۵۹. مصطفوی، حسن، ***التحقیق فی کلمات قرآن الکریم***، چاپ‌اول، وزارت ارشاد، تهران، ۱٤۱٦ق.

۱٦۰. مطهری، مرتضی، ***جاذبه و دافعه علی*** علیه‌السلام، صدرا، تهران، بی‌تا.

۱٦۱. مطهری، مرتضی، ***جهاد***، چاپ‌چهاردهم، صدرا، تهران، ۱۳۸٤ش.

۱٦۲. مطهری، مرتضی، ***سیری در سیره‌ی نبوی***، چاپ‌سی‌وپنجم، صدرا، تهران، ۱۳۸۵ش.

۱٦۳. مطهری، مرتضی، ***مجموعه‌آثار***، صدرا، تهران، بی‌تا.

۱٦٤. معین، محمد، ***فرهنگ‌فارسی***، امیرکبیر، تهران، ۱۳٦٤ش.

۱٦۵. مغربی، قاضی‌نعمان، ***دعائم‌الاسلام***، تحقیق آصف‌بن‌علی اصغر فیضی، دارالمعارف، ۱۳۸۳ش. بی‌تا.

۱٦٦. مقدسی، مطهربن‌طاهر، ***البدءوالتاریخ***، ترجمه‌ی محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ‌اول، آگه، تهران، ۱۳۷۱ش.

۱٦۷. مقری فیومی، احمدبن‌محمد، ***مصباح‌المنیر***، چاپ‌دوم، هجرت، قم، ۱٤۱٤ق.

۱٦۸. مقریزی، تقی‌الدین احمدبن‌علی، ***النزاع و التخاصم بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم***، تحقیق سید علی عاشور، بی‌جا، بی‌تا.

۱٦۹. مکارم‌شیرازی، ناصر ***قواعدالفقهیه***، چاپ‌سوم، مدرسه امام امیرالمومنین، قم، ۱٤۱۱ق.

۱۷۰. منقری، نصربن‌مزاحم، ***وقعة‌صفّین***، ترجمه‌ی پرویز اتابکی، چاپ‌دوم، انتشارات آموزش و انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۰ش.

۱۷۱. ***موسوعة الامام علی‌بن‌ابی‌طالب***، دارالحدیث، قم، ۱٤۲۲ق.

۱۷۲. نجفی، محمدحسن، ***جواهرالکلام***، دارالکتب‌الاسلامیه، بی‌جا، ۱۳٦۳ش.

۱۷۳. نسایی، احمدبن‌شعیب، **السنن‌الکبری**، چاپ‌اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱٤۱۱ق.

۱۷٤. نقوی، سیدحامد، ***خلاصه‌ی‌عبقات‌الانوار***، مؤسسه البعثه، قم، ۱٤۰۵ق.

۱۷۵. نوری، میرزا حسین، ***مستدرک‌الوسایل***، آل البیت لاحیاء التراث، قم، ۱٤۰۸ق.

۱۷٦. نویری، شهاب‌الدین، ***نهایة‌الارب***، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، امیرکبیر، تهران، ۱۳٦٤ش.

۱۷۷. نیشابوری، فتّال، ***روضة‌الواعظین***، منشورات الرضی، قم، بی‌تا.

۱۷۸. نیشابوری، فضل‌بن‌شاذان، ***الایضاح***، تحقیق سید جلال‌الدین حسینی

ارموی، بی‌جا، بی‌تا.
۱۷۹. نیشابوری، محمدبن‌عبدالله الحاکم، ***المستدرک‌علی‌الصحیحین***، دارالکتاب العربی، بیروت، بی‌تا.
۱۸۰. نیشابوری، مسلم، ***صحیح‌مسلم***، دار الفکر، بیروت، بی‌تا.
۱۸۱. هیثمی، علی‌بن‌ابی‌بکر، ***مجمع‌الزوائد***، دارالکتب‌العلمیه، بیروت، ۱٤۰۸ق.
۱۸۲. واقدی، محمدبن‌عمر، ***المغازی***، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، چاپ‌دوم، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳٦۹ش.
۱۸۳. یعقوبی، ابن‌واضح، ***تاریخ‌یعقوبی***، ترجمه‌ی محمد ابراهیم آیتی، چاپ‌نهم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲ش.
۱۸٤. یوسفی غروی، محمدهادی، ***موسوعة التاریخ الإسلامي***، چاپ‌اول، مجمع اندیشه اسلامی، قم، ۱٤۱۷ق.

مقالات

۱. عظیمی شوشتری، عباسعلی، ***قوانین و مقررات کلی جنگ و دفاع در اسلام***، فصلنامه مصباح، سال ششم، ش۲۲.
۲. علیخانی، علی‌اکبر، ***جایگاه دشمنان و مخالفان در نگرش سیاسی امام علی علیه‌السلام***، مجله حوزه و دانشگاه، بهار ۱۳۸۰، ش۲٦.
۳. کردستانی، شیخ‌الاسلام، ***جنگ در اسلام***، نشریه معارف، بی‌تا.
٤. کریمی‌نیا، محمد مهدی، ***اصالت صلح و همزیستی یا جنگ و قتال در اسلام***، فصلنامه بصیرت، سال دوازدهم، ش۳٤.